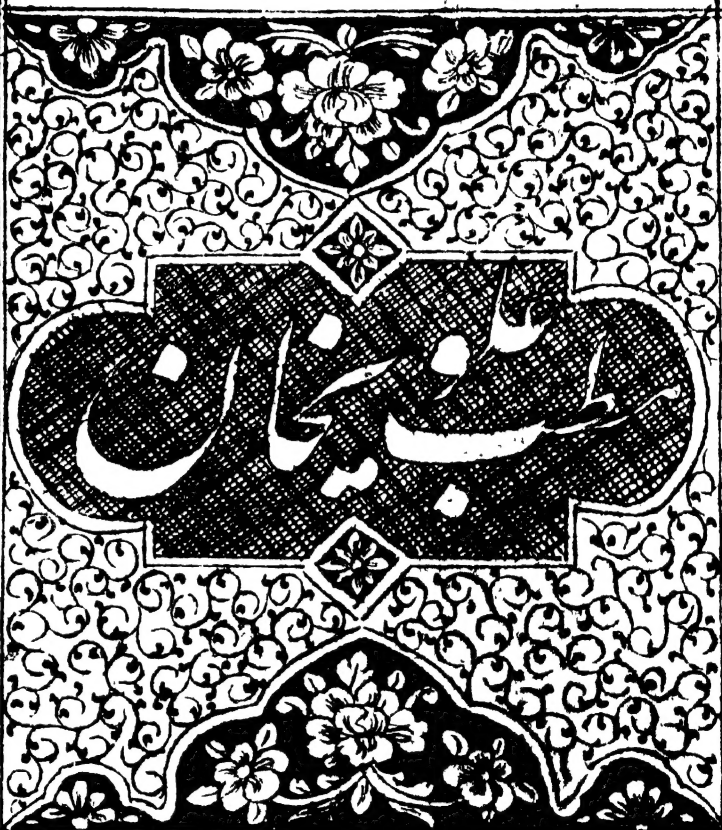
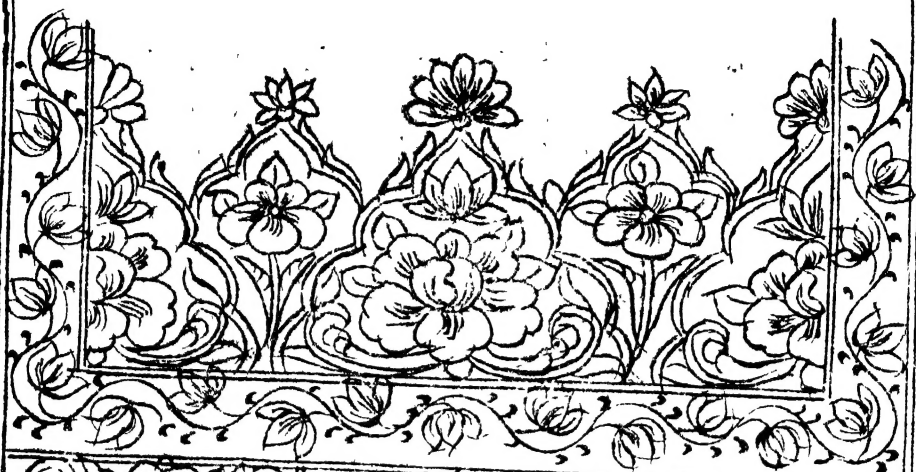


بسم صناع کون و فضل خلایق وین مانج



مطبع می نشی فک شریطع میفتوبان جاکن

ده درم شبدر یک پالانجور بهنجیسا نهم صاف نموده شیر خشک پانزده درم در آن حل کرده
بیا شامند طلای هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است صندل سرخ
و صندل سفید باب کشنیر تازه نموده بر سر طلا نمایند یا شتویه که در وقت همجان
و شدت الم مفید است برگ بیدگل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو عنب الثعلب اکلیل لعلک
چوشانیده یا بار از زانو تا بدم بشوین و کیسه ببالند و باید که از بالا بر میری مالیده باشد و در هر
صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این یا شتویه عامل النفع است همچنین در حمیات
و قتی که نفوس سرسام باشد غصه حلو و صفر ابراند و صداع صفراوی را نافع است عتاب ده دانه
سپستان موزینتی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموعه را در شتاد درم آب
بنجیسا نند فلوس خیار شنبه ترنجبین هر یک هشت درم در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام
شیرین کیشقال داخل کرده قدری گلاب اضافه نموده بیا شامند و در شتاد دیگر ترس اصغرها فی
ده دانه در شتاد داخل است فصوص بلبله که سه مثقال صفر ابو و صداع حار صفراوی را نافع است
پوست بلبله زرده درم در پنجاه درم آب آلوده یا نندین و دیوان سنگین از دستمال
تا آب آلوده بلبله را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده
بیا شامند و اگر بعضی آلوده ترنجبینی کنند شاید حبس صفر اخضر است سید بنده
در صداع صفراوی پوست بلبله زرده پوست بلبله کالی بلبله یا ه سنار کی از هر یک یک و نیم کوفته
بر روغن بادام شیرین یک مثقال چوب نموده حب ساخته باب گرم فرو براند جمله یک شربت است
فصول نافع برای این قسم گل بنفشه گل بنفشه فربانزی پوست ششاش نیکو کوفته عنب الثعلب
اجزای مساوی در آب پنجه صاف نموده در آفتاب بیکرم کرده بر سر ریزند و اگر حدوث صداع
از غلبه بلغم باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب نرمی دیان و بیانی و عدم حرارت سر و سپیدی
و غلظت بول و بطو نیز است و دوا می باشد درین قسم تا زمانیکه اثر قاروره ظاهر شود
صفت مار الاصول پنجاه درم با شربت الطوخ و دس شربت لیون از هر یک یک و نیم یا مار الاصول
و روغن حب الخوخ یا مار الاصول پنجاه درم با یک و نیم کوفته آفتابی بیا شامند شحم مار الاصول
پوست بچ را زینا نروست بچ کرفس سیاه سنبل الطیب شحم در ششانیون بهطکی از هر یک بچ شامند



بسم الله الرحمن الرحيم

در ذکر خلافت حقانین علی حرج و مرج از این صفت است که بنی در دست اگر سبب حد و شان
خوان بود و ملائت بر سر می بردی در چشم گزین و شیرین و نازکی که گویای بدن مخصوص گویای سر
و عظم نهیست طلالی نافع از برای این قسم صمد چون طلا کرده شود و بعد از نصف قیال و مجامعت سیاق
و آشامیدن شراب او و تمرینندی و عذاب و استعمال اغذیه از اناش و مقشر و عدس و تمرینندی
صفت این آرد و گوشتی تر برگ برید و خرقه و عتب الثعلب و صندل سرخ و مجموعه با انجم سیل و بر طلا نماید
جلالی نافع این قسم صمد صفت آن قند سفید و در حد و بهفت قاشق آب حل کرده و نیم قاشق
آب سیاه و قاشق کلاب داخل کرده و سرد نموده بیار شام و اگر حد و صمد از نصف باشد و ملائت
طبی و بهنج زردی و قاروره و شدت درد و گرمی سرد زردی روی و تشنگی و خشکی بینی و دوام سرعت نهیست
و قشوع نافع و این قسم بیت تبیین طبیعت صفت تمرینندی یک و قیة آلو بخارا رده و دانه شب بخیسانند
و بهی صفت نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و درم داخل کرده بیاشامند غذا و شربت مرغ با سفک
و آب تمرینندی و شیر و زرد بادام شیرین و پنجه بخورند و قشوع و دیگر انواع از اول صفت تمرینندی یک و قیة
آلو سیاه و آب بخارا از هر یک دانه شب بخیسانند صمد نموده و تخم بن شیر خشک خراسانی از هر یک
پانزده درم و این حل کرده صاف نموده بیاشامند قشوع و دیگر که اسهال صفر کند پوست پیل زرد

تقدم بسبب با وجود نسبت و گرمی بر سرما و بعد از تلطین طبیعت که سجد اسمعال برسد صفت آن آرد جو
 کشنیز تر و خبازی کوفته بر سرما کنند اطباء درین صدداع از ادویه قابضه چون صندل و برگ بید
 و اما پیش از آنکه نمایند و اما کرده میدارم آنها را و اگر از صدو ث سردی اسهال باشد مثل
 برودت مواد غذا با و دواهای سرد علائقش تقدم وجود بسبب است سردی لمس سرما و دافع
 برای این قسم صدداع با بونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش کوفته بخته باب بخته روغن خیره
 داخل کرده بر سرما نمایند اگر صدداع با دمای غلیظ باشد علائقش تمدد است ضما و مستعمل خرت قبل از خواب
 آرد و گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک یک استار کوفته بگللاب و اندک روغن
 گل سرخ و سرکه سرشته بر سرما نمایند و و **محمول** قدوة الاطباء والد ماجد در صدداع حاره ساد و
 عناب خراسانی نه دانه و در عرق بید مشک بست و پنج مثقال خیس انداز صمغ عربی منقوع عناب گرفته و تخم
 خرفه خشک از هر یک یک مثقال در آن شیر کشیده طباشیر سفید یک انگ گرفته بر آن پاشیده بپاشند
 و بسا باشد که عوض کرده شود تخم خرفه تخم خشک تخم کاهو تخم خیارین مقشر از هر یک مثقال و اگر عوض
 کرده شود منقوع عناب بشراب نیلوفر یا شراب بنفشه یا شراب خشک در شدت درج نیصواب
 باشد و مقدار شرب هر یک از این اشرب یک اوقیه است **تقویم طبع منقلب** از این سرانویس
 معمول حضرت سید در صدداع حاره ساده هر گاه بوده باشد احتیاج طبع طبیعت افتد آتوی سیاه
 آتوی بخار اعصاب از هر یک دو دانه تمر هندی یک اوقیه مویز طافنی پانزده دانه باب گرم خیسند
 خلوس خیار شنبترنج بن خراسانی از هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
 یک مثقال داخل کرده بپاشانند و اگر آده صفر آوی باشد یا بخارات حاره و دو مثقال پوست بلبل زرد
 و دو مثقال آله منقی در فتوح داخل کرده غذا شور یا ماش و برنج که در آن کدو و اسفناخ و کاهنواشال
 باشد و اگر تب نباشد گوشت بزغال یا گوشت خروس بچه داخل کنند و از سردی ساد و
 مثل پرورده هوا خوردن و از چیز با سرد اگر از صدداع شود علائقش تقدم این ماثات و سردی
 لمس سر علائقش آنچه گذشت و در بعضی و سوداوی الا سهل ضما و دافع از برای این قسم
 با بونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش برنج است تمام کوفته باب بخته چیزی روغن داخل کرده
 نیم گرم بر سرما کنند و از بادامی غلیظ که در ستر تبس شوند اگر صدداع حادث بشود علائقش

دوا معمول

تقویم طبع

دانه های غلیظ خوار و از سردی ساد و

وصاف نموده مقدار سبب ثلث ثلث ثلث یاد و مثقال روغن حب الخروع میاشامند و چون مایه دفع
یابد ایارج فیه قراران مار الاصول باروغن حب الخروع میاشامند و بعد از پختگی مایه حب صبر
و حب ایارج برای اخراج مایه نیز داده میشود و نسخ حب ایارج مستعمل درین قسم ایارج فیه قرار
تر به سفید یک درم و نیم تخم خطل حبشت درم و سقمونیا انیسون از هر یک یک دانگ کوفته بخیته بگللاب شسته
حب سازند بجلد یک شربت است حب صبر
و ثلث درمی مصطکی یک درم و گل سرخ انیسون کثیر از هر یک دو ثلث درمی روغن انیسون درمی
کوفته بخیته باب حب سازند شربتی دو مثقال روغن قسط که طلا کردن درین صدام مفید است
قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل عاقر قرحا فرنیون از هر یک ثلث مثقال چندید تر دو مثقال نیمه خرد
نیم کوفته در دو پیاز آب بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده هشتاد مثقال نیت باروغن بخیته
داخل کرده چند آن بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرنیون که مالد نش بر سر
درین صدام نافع است فرنیون پودینه کوبی از هر یک دو مثقال چندید تر عاقر قرحا از هر یک
یک مثقال نیم کوفته در یک پیاز آب بجوشانند چون به نصف رسد صاف نموده زیرت باروغن
چهل مثقال داخل کرده چند آن بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس در شیشه کرده نگه دارند صدام سوداوی
اگر صدام حاد شود علامتش گرانی سر از بلغمی کمتر و خشکی دماغ و بدن و تیرگی رنگ و بایکی و بطور بعض
و فکرهای فاسد و تیرگی قاروره علاجهش نصف مایه نماید و گل بنفشه اصل انیسون غلغل سرخ از هر یک
سه درم بجوشانند صاف کرده شربت گا و زبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یکا و قیوه داخل کرده
بیاشانند تا نیکه مایه دفع مایه علامت دفع مایه غلظت و رنگینی قاروره است پس به بلغمی از قیون
استفراغ سودا کنند غذا نخورند آب یا گوشت نبر غاله و یا مرغ فربه بحب ایارج سه مل بودا مستعمل
درین قسم صدام نسخ آن ایتیمون غار یقون پیدا از هر یک یک درم و سفنج فستقی سه درم ایارج فیه قرار
هفت درم نمک طعام دو درم و نیم بلیله سیاه پنج درم لاجورد مغسول دو درم کوفته بخیته بیازند
شربتی دو درم و نیم ضماد و نافع درین قسم گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته باب بخیته
روغن بنفشه و بادام و روغن بابونه و روغن زرد کس با هم خم کرده بر سر مالیدن نیز مفید است
و اگر از گرمی ساقه مانده راه رفتن در آفتاب خوردن چیزهای گرم و غیر آنها از سبب بخیته عارض

درین روغن فرنیون صدام سوداوی حاد از گرمی ساقه

در صبح

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

در صبح و یک سیر در آخر روز آب گرم بنهند و بعد از چهار وعده ملتی دهند منسجه آن سنار کلی
 پنج درم مسطوخودوس دو درم تربه سفید بخوف تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان سه درم
 گل سرخ سه درم گل کند ده درم غار بقون اش سفید نیم درم غذا درایام اول تا انتهای مرض
 آب جو بخورد و اش انداخته و در انخطاط نخود مرغ انداخته سدر آنست که بوقت برخاستن چشم
 یار یک شود و وار آنست که چنان نماید که چیز بای می گردد و دوران میکند علاجش اگر در معده غشایی
 بود قوی کنند و هر خط که بر آید مناسب آن بقانونی که بود در صداع آن ضایع معلوم شده و در مرض
 معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر معده در فضا داغ بود علاجش خط غلاب و علاجش هم دستور
 که در صداع گذشت سیاحت خوابی بود و در کمیت راز و کیفیت قوی علاجش اگر تب نماز گزاف
 علاج تب بود و زال آن بزوال تب بود و اگر تب نباشد از برودت و رطوبت بود بدست و صداع
 تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم چمیدن و باز کشادن و باز بستن و فغره زدن بوجهی
 آرد و جویبار کردن در هر دو قسم است سهر بخوابی مفراط است از سردی و خشکی ساده یا با ماده ایست
 باشد و اگر گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفر باشد علامت و علاج در صداع گذشت
 و از رطوبت بور قیه بدیا باشد علاجش مرکب از طلا مات بلغم و صفر با شوروی و بان علاجش
 مرکب از علاج بل بر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن در غن بادام و کدو و بنفشه
 و برینی و گوش مالیدن کف دست پای و خیمتین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر بصفیست
 سیاحت فراموشی بود از سردی و خشکی و اگر گرمی ساده یا در غلبه صفر بر مقدم داغ میدی باشد
 علامت و علاج بدستور سابق است و روغن سوسن را مالیدن بر سر بیان حادث از سردی
 و خشکی را نافع است ایارج فیهرا استغراغ بان نافع است از برای سیاحت بلغمی
 ضما و برای بلغمی خردل سوده بوسل برشته ضما بر سر نمایند شحموم نافع از برای این قسم
 سیاحت اشق راحل کرده جوزیو اکوفته باب سرشته بشکل شامه براخته و آنم بپویند حق و بر
 از نقصان یا بطلان فکر میدی باشد و همچون بلاد نافع است برای این مرض و وقتیکه از ماده
 سرد و تر و بلغم باشد صفت آن فضل در از فضل قسط تلخ فوج ترکی شونیر از یک ده مثقال سداب
 حنطیا باز راوند حرج حب الغار چند بیدسته شیطرج خردل از هر یک پنج مثقال

تهدیه و سرست و آوازها و سر و گوش و انتقال در دوازده موضع بموضع و ضربان و عدم گرانی سر علاجه جوش
 پیریز از چربی از افغان و نطول از با بونه و شبت و اکلیل الملک و قيصوم و سعوط از چند بیدستر
 فرقیون که در روغن با بونه داخل کرده در بینی چکانند و شموی سازند از زعفران مشک و صمغ
 و شنبلی و عنبر و پیوسته بوی میکنند و طبیعت را نرم گردانند و علاج باقی انواع صداع از چوب شکرت
 معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری مجامعت و غیر آن بود از علامات مذکور بیرون نیست
 شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست یا چپ و اقسام و علامات و معالجات
 بدستور صداع است سر ساهم نفیست یا کسی که معرب کرده اند از سر و از ساهم که معنی آن است
 در اینجا عبارت است از آن آس حجاب دماغ یا نفوس دماغ و از نخون میباشد و این با زبان
 یونان قرطیس تفاوت گویند علامتش تب آنمی و گرانی سر و سرخی چشم و روی و رفتن آب
 از چشم و صداع و گفتن بنیان و خندیدن و درشتی و سرخی زبان مائل بسیاری و عظم نبض
 علاجه جوش فصد فیخال و بقدر قوت و احتمال خون بر داشتن و نرم شدن طبیعت به عناب
 و آکو و ترنجبین و بنفشه و تمر مندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حنظل نرم مثل عناب
 و بنفشه و تمر مندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حنظل نرم مثل عناب بنفشه و نیلوفر
 و آکو بخار و ترنجبین کردن و از صندل و کشنیزه و گلاب و خلخول ساختن غذا آب بود و در شام سفارخ
 و در وقت بیداری با شویه کنند و پای با مالند و بنفشه و از صمغ را میباشند و این قرطیس خالص
 گویند علامتش تب تیز و چربی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان زردی و زردی زبان و سرعت نبض
 و خشک و بختی و بیداری علاجه جوش بدستور صداع معده ای و از سر و و اندی باشد علامتش
 ترش روی و چربی و خشکی دهان و بینی و صداع و تب خفیف و گرم و در ربع تغییرات علاجه جوش
 بطریق صداع مسودای و از ملغم میباشد و این را الی سرغن میگویند علامتش صداع و تب نرم
 و بسیاری آب دهان و خواب و گرانی و کسالت ناخاستی که از چشم کشادن و دهان برسم نهادن
 کاملی و کسالت نمایا و تسکین از لزوم این مرض است و لهذا این مرض را بیان گویند علاجه جوش
 حنظل در اول و مالیدن و بستن اطراف شمرتی نافع گاه زبان بچسبند و درم با و در بنجوبه سه درم
 بر سیاه و شان و درم بنفشه بنجر درم پنج سنوسین تیرا شنیده یک درم قند چاه درم خورجونی و درم

شقیقه سر ساهم و از نخون علاجه جوش

واضفا و از سر و و از بنفشه

شقیقه

مستعمل است عذاب خراسانی چهل غده پوست بلیله زرد و شاتره سناکی از هر یک پنج درم فقیهون مصری
 چهار درم گاو زبان گل سرخ از هر یک چهار درم تمهید می نه شقال جو شائیده صاف نموده شیر خشک
 خراسانی ده شقال در آن حل کرده صاف نموده بیا شامند **جلای** نافع است روغن کدو و شیر و خر
 در بیم کرده بر سر مالند و اگر بسببش سوداوی باشد مدشش حب و حدت و سکونت و کثرت ترس
 و گریه است **جلای** نافع بعد از فصد اگر ضرر فدی باشد و باغی نباشد صفت آن گاو زبان گل سرخ
 تخم خنجر سفید از هر یک سکه درم با درنجوبه گل سرخ از هر یک دو درم پریا و شان پنج سون اصل
 از هر یک یک درم چشائیده صاف نموده قند سفید داخل کرده بیکرم بیا شامند جمله یک شربت است
مطبوعه مسهل که بعد از نفیج ماده مستعمل صفت آن عذاب پستان از هر یک چهل نه بلیله سیاه
 پنج درم سبلان فستقی اسطوخودوس فقیهون افراطی از هر یک سکه درم گاو زبان گل سرخ
 با درنجوبه از هر یک پنج درم سناکی صفت درم جو شائیده صاف نموده تخم بیهن ده شقال در آن
 حل کرده صاف نموده غار یقون سفید یک درم سودا و سرداز و نموده بیکرم بنوشند و آخر رو بخت
 تقویت قند سفید با خرب گاو زبان یا گلاب و تخم بالنگه و بیهنند اگر بسبب سودای بلغمی باشد
 علا متش کسالت و نیست نفیج و بطون و رطوبت بینی و دهان است **جلاب** نافع درین تم
 گنگنه بیهن یا گلشن درم عرق گاو زبان و عرق با درنجوبه هر کدام که باشد بیهن پنج شقال حل کرده
 صاف نموده بیکرم بنوشند و بعد از نفیج **مطبوعه مسهل** که کور در سوداوی بیهنند و غذا بخورند آب
 گوشت مرغ مطیب با ریجینی و زعفران بخورند **صرع** مرضی است در لغت بمعنی افتادن نر
 ابطنا سده ناقصه است در بطون دماغ از نفیج یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادریست علاج
 صرع بلغمی و سوداوی است فراغ ماده است بجهوب قوقا یا و مطبوعه فقیهون حب نافع از برای صرع
 بلغمی خصوص آن صرع که بیش از یک مرتبه یا شصت شتان یا یار فقیهون است بلیله کابی غار یقون
 از هر یک یک درم کوفته بخت باب حب سازند جمله یک شربت است ضماد نافع برای این صرع که بیش از
 معده باشد صفت آن سبلان الطیب فشار که در صطلی کوفته بخت بخت با بخیانی سرشند بر سر
 ضا و نمایند که سادگی که از برای صرع که بیش از یک مرتبه یا شصت شتان یا یار فقیهون است بلیله کابی غار یقون
 بالا اثر از آن موضع را مضبوط بندند پس سبوس کنند و نمک گرم که از نایزدان موضعی را که از آنجا

سوداوی

خلای

مطبوعه مسهل

جلاب

صرع

ضماد

سوداوی

طبع سردی
دیکند جمود غلبه

الغلبه

مطین

سخت

سخت بودای صغری

جمود را کوفته بخت باد و صند و پنجاه مثقال عسل معصی و ده مثقال روغن گردگان و چهارم عسل بلاه
سرشته گلو اما سازند هر یک یکدم و شربتی یک گلو گله غذای گوشت در خوردن همچون بلاه و صند
قشر گوشت جانز نیست جمود و مرضی است که باطل شود و حسن حرکت مرطوب حقیقه نافع برای
مرض که اخراج سودا کند صفت آن سنا و گل پنج مثقال بسفنج فستقی نیم کوفته سرشته مثقال گل بنفشه
با دیان پرسیاوشان گل بابونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سیستان سی و دانه هبه را کوفته و یک
اب بجز شانده تا به نصف رسد صاف نموده شکر سرخ فلوس خیارشبر از هر یک ده مثقال
در آن حل کرده صاف نموده روغن بابونه و دو مثقال داخل کرده نیم گرم بدو دفعه حقه نماید
یا پنجه لیا یعنی خط سیاه است و این بیماری با سم سبب نام نهاده اند پس اگر
سودا و موسی بود و علامتش سرخی رنگ مائل بسیاری و سرخی چشم خنده و فرج و عظم نهض
و سرخی قاروه و مطبوع منضج درین قسم بعد از تصفیه کحل و تعدیل غذا و نافع شورایی
از گوشت بزغال و بره صفت آن عذاب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی باد بخیویه
از هر یک دو مثقال بجز شانده صاف نموده گل قند آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف نموده
بنوشند مطبوع منضج و سهل که بعد از منضج داده که اثر آن باز قاروره و ناله میگیرد و در آن
کرده میشود صفت آن عذاب سیستان از هر یک پنجاه عدد و شاپره سنار یکی از هر یک نیم گرم
بلبله سیاه گاوزبان بسفنج فستقی نیم کوفته آغیتول از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم
بجز شانده صاف نموده فلوس خیارشبر ده درم تمر هندی و دوسیر قند سفید یک سیر
تمر خجین و دوسیر در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر ده مثقال شیر خشخاش خراسانی
اضافه نمایند اقوامی گردد و اگر سببش هووای صغری و وی باشد علامتش کثرت
اضطراب غضب زردی روی و بدخونی و جگر و میخوابی و حرارت بدن مخصوص سر زردی
قاروده است از اثر شراب لیمون شراب نارنج و شراب خوره و شراب رشک با عرق گاوزبان
بنوشند شراب منضج و سهل درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان از هر یک هفت درم
انوی سیاه پنجاه عدد و تمر هندی سی درم مجازی سه درم بجز شانده صاف نموده قند سفید یکصد پنجاه درم
داخل کرده بتوام آرد و هر روز پانزده درم آب گرم بنوشند مطبوع منضج و سهل که بعد از منضج

علاج

بطلان حرکت آنرا بولیمه گویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخار نامند
 علاج بادعسل تا چهارم باید که بران عوض آب غذا اقتصار نمایند جلای که بعد از چهارم تا پانزدهم
 برای تصفیه ماده هر روز داده میشود و صفت آن را زیاده نسیون از هر یک دو درم بادریجیو پیس درم و در آن
 آب بچوشانند تا به نصف رسد بیا لایند و درم گنگبین عسل دران حل کرده و صاف نموده بپوشند
 و غذا نخورند آب با شیر و حب القرطه و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب عرق
 بادریجیو پیس بخورند تا پانزده روز برین وجه بگذرانند و بعد از پانزدهم بجهت که در سکنه ذکر شد
 دوازده بار حقه نمایند پس در استعمال حقه و استقراغ بلغم تلیین سبب نمایند صبر موقوفی بخوابند
 بوزیدن شراب سفید غار یقون از هر یک سه درم ملح هندی یک درم کوفته بخیچه حب سازند شربتی
 دو درم و نیم و درین ایام نخود آب کجشک کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت دارچینی و زعفران قرض
 و صغیر و زیره و زبیل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فاج حرارت مزاج بود بسبب آنکه دل و دماغ با هم
 مقاومت کنند پس آنوقت که طبیعت از دماغ فرو آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند
 پس درین حال تسکین حرارت کنند بشراب لیمو و عرق گاوزبان غذا نخورند و برنج باب لیمو شربت
 بهدرین وقت توان داد و باشد که حرارت چند آن استولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت
 تسکین یابد باز به فاج پرورند گنگبین مستعمل در فاج و سایر امراض بلغمی مثل خدر و نیم
 و تمد بلغمی و استسقا و سوراقتنی مفیدست صفت آن برگ گل سرخ تر را قیحه کرده یکین مجلس مصفی را بقل
 آورده چهارمین گل نکور را بآن بیا میرند و چهل روز در آفتاب نهند اما استرخار در عرف حائقی است
 مثل فاج و عضوی از اعضای پس استرخار بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند
 که فاج استرخار نصف باریست و در طول نسبت میان استرخار و فاج عموم و خصوص مطلق است و عرف
 لغوی عربی و نزدیک بعضی هر دو لفظ مترادف اند و استرخار یک انگشت فلج گویند و سبب استرخار
 بریدن عصب در عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و درم شناع میباشد علامتش سرد و تمد
 و تب است علامتش فصد و رابد اصندل و قرض و کشنیر و برگ خرفه و بید مجوه یا بعضی گلاب
 طلا کنند و در زیر آرد و جو خبازی و در انتها گل خطمی سرخ و با بونه ضا و نمایند و بر ضد جراث نمایان تا غلبه
 مستحق نشود سقطه و ضربه بدیا شد اگر حادث شود بعد از آن دفعه قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود

علاج

بخار بدماغ متصاعد میشود و عطوس نافع از برای مرص صفت آن است و خود سر مغرقتن هندی که از انبریشما
گویند و اچینی اجزا مساوی کوفته بخیته یعنی بدمند تا عطسه آورد و از چیزهای که بالخاصیت نفیست
دماغ را با گوشت آنکه با سر که بخورند و همچنین است ستم گورنر که بسوزند و بخورند که با پوس
ملی است که چون مردم بخوابند چیزی که آن تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علت قنیه
صرع است و سکنه و جنون است جنانکه برای جمیع این علل صفت آن ایاز جفیه اخا و قیون
ایقینون ششم غظل نمک پندی پنجدرم با وزانی که رای طبیب مصلحت و اندک یک شمشیر است
و غذا باید که لطیف باشد سکنه سده است و در بطون دماغ و با آن معطل میگردد و حسن حرکات جمیع
و سو تنفس میشود و بسا باشد که تنفس نیز بمرتب جفیف میگردد و که احساس کرده نشود و درین حال
شنبه میگردد و در مرض مجرده پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس خاطر چشم ظاهر گردد و زنده است
و الا مرده و این از دم و بلغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد علائش سرخی روی و پیری گهای بدن
و رگهای سر و دست هفتادم درین مرض بعد از فصد قیفال و حجامت سابق مفید است و آنچه
از بلغم باشد علائش سفیدی رنگ سائر علامات بلغم و تقیم اسباب بولد بلغم است مغلی که و حال
در گلوئی بوی ریزند صفت آن زیره کرمانی با دیان از هر یک سکه درم در آب جوشانیده صاف نموده
عسل یا نبات داخل کرده و بخور نمایند و حقنه کنند آنرا بحقنه که سنار یکی و منظور بون فسیح ششم غظل
و نمک و بوره در آن داخل نمایند صفت آن حقنه حاده که سکنه بلغمی را نافع است ایتیمون افراطی
ششم غظل از هر یک یک مشت بسفاج فستقی و دو مشت پودینه و شتی یکدسته جوشانند و پالانید و بخور
درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره استی که فحل
نمک بندی و هفت درم آبکاسه داخل نمایند اتوی میگردد و چون تاب را گرم کرده بالای طافه پندی که در پیش
نهند که از اندک تا تر گری بلکه احراق بسوزند درین ششم نافع است فاج و استغفار فاج و درین طباطبانات
حسن حرکت نصف بدن است سوای ران اگر تا نصف اس باشد فاج و قوه هفت سبب فاج
فروختن نصفه بطوبی بود و از بطون دماغ با عصاب جانب پس منع کند قوت حسن حرکت را از نفوذ
در آن یا نفوذ نکند اما اعضا متاثر نشود و سبب فساد مزاج بسرودی و تری و گاه باشد که افعال طبیعی
بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو منور ظاهر گردد و اگر تمام بدن سحای را س را فرو گیرد

ب

ج

ن

صلواتی نافع از برای تشنج بلغمی

بر پاره شدن عصب اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر درم عصب و ریختن ماده بدان
 باشد تنقیه کننده داروهای خلل و تقوی بر موضع ضربه باشد چنانچه در موضع خود بسیار ضما و
 نافع از برای فلج و استرخا بسبب ضربه و سقطه صفت آن گل ارغنی شده درم برگ سر و
 گل سرخ از هر یک پنج درم صبر منقوهری دو درم ماش بست درم باب برگ مورد سرشته
 ضما و نافع از برای فلج و استرخا بسبب ضربه و سقطه و قی که بسبب ضربه ضری
 پیدا شود صفت آن عدس مقشره درم گل ارغنی صندل سفید فلفل از هر یک و درم سرشته
 ضما و نافع از برای فلج و استرخا بسبب ضربه و سقطه که ضربه و قتی که بسبب ضربه و سقطه حادث
 شده باشد پس بنفشه و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته بخیمه بروغن گل و گلاب سرشته ضما و نافع
 و گاه بسبب استرخا و سوء مزاج بار و طب ماده باشد علامتش آنکه بتدریج حادث گردد و دیگر
 علامت نباشد علامتش تبدیل مزاج و گاه باشد که فلج عارض گردد از جهت ماده که بعضی اعضا
 بر سبیل بحران دفع کنند و بیشتر این در وقت فلج واقع شود و علاج مناسب این آنکه بالبدن و غنایند
 اگر گرم نباشد بسیار تقویت عضوه که ماده را از موضع کند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل و روغن
 قسط برابر با هم جمع کرده بمالند میسایشت تشنج انقباض عضوی است و در هم کشیده شدن
 چنانچه در انبساط و یک شدن عاجز آید اگر سبب تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعه حادث
 شود و دیگر علامات بلغم علامتش تنقیه بلغم و بن فریون بالبدن یا آن بعد از تنقیه بلغم شربت
 نافع است از برای این تشنج ضماوی نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن
 چند بیدستره فریون سیوره موم زرد روغن سوسن گداخته همه را در هم کرده ضما و نافع
 و بد آنکه صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خوراند و مارا بعلل دهند و بعد از
 سه روز بخور آب با بکامه و خردل و صغور و روغن گاو دهند و از گوشت کبک و کنجشک
 و تدر و دانه اینها مارا اللحم ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یوست باشد علامتش تقدم
 اسباب یوست مثل تهیای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار است این تشنج در کودکان
 و جوانان نادرست و انواع مملات از اغذیه و اشرب و طلا با مفید است ضماوی نافع برای تشنج
 بسبب درم صبر چون استعمال کرده شود بعد از تفقد و حجامت ساقین و تلغین طبیعت به شربت

یعنی کشته بخوری بجهت کشودن بینی در زکام صفت آن با قندار در سر که تر کرده خشک نموده
 در آتش اندازند و سر به بخار آن بدارند بخوری دیگر که همین خاصیت دارد و صفت آن سبوس گندم
 به سر که بچوشانند و سر به بخار آن بدارند بخوری دیگر که چون بینی گرفته باشد و از دمان باید
 نفس کشیدن فی الحال بکشیاد صفت آن شکمیه را سیراب سازند در تحلیل و فاعل اندازند
 چون بچخته شود سر را بالای آن بدارند و روانی بر سر داشته باشند تا بینی بکشد و لیکن
 میباید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد نزنند و زحمات زیاده نشود و غرغره که در صحن سخن نماند
 به گلو و سینه کند صفت آن گلنار فارسی حسب لاس پوست خشکاش سفید صندل ششیر خشک که از ج
 مجموع را در و پیا له آب بجوشانند چون یک پیاله به اند صاف نموده غرغره نمایند
باب دوم در امراض چشم بدانکه چشم مرکب از هیئت پرده و سه رطوبت است
 غریزی بر تریب ابتدا از طبقه که تماس بکخوان است منظوم ساخته قطره که از فیدکاتعالی
 به صنع خویش به چشم است بهفت پرده و سه آب منقسم به عنب ششمه شبکه زجاجی و پس جلیدیه
 پس عنبوت بیض غناب فرق و ملتحمه و رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبات
 جلیدیه است باقی رطوبات و طبقات خوانده و معد است وی مانند درم ملتحمه است اگر از
 خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم درم و امتلاء عروق چشم و بسیاری از سخت علامت
 فصد قیال از جانب ورم است و اگر در پرده چشم باشد از پرده است بکشد کنند و حجامت
 و تلبدین طبیعت بشراب منجد از عذاب و اگر در سیاه و گل بسته است و شینت به بیض سفید چشم غ
 با شیر و خر سوده و چشم بکشد یا بر پشت چشم طلا نمایند و وی نافع صفت آن صندل سرخ
 سوده که ششیر تر برگ عنب الثعلب خرفه تر محمود را که فتنه جیمیه بر پیشانی چشم ضا نمایند
 و غذا عیس و ماش بشیره با دام شیرین یا روغن گاو یا روغن گوسفند و سفناغ چاشنی داده
 تمهیدی و تشکر یا برگ خرفه و کدوی تر یا الک یا روغن کدوی تازه پخته چاشنی داده تمهیدی
 و قند بخورند و زوده تخم مرغ نیمه شست اگر قبضه طبیعت نباشد بخور و اگر در صفا باشد
 علامتش آنست که لاس سرخی و دوخ از روی کشته بود و در و سوزش و ضربان بیشتر علامتش آنست
 که اگر باغی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دمی گیرند خون را پس اسهال نمایند به طبع با بید

غرغره
 زبانه درم و امراض چشم

طایف

عضوی برادر اگر اختلاج از ریح غلیظ بود متولد از بلغم باشد کما و نمایند آن حضور را به سبوس کنند م
و نمک یا روغن فرقیون و روغن قسط بعد از آنکه آن حضور را بخرقه خشتی مالیده باشند که سرخ
شده باشد طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض نبود تنقیه بلغم نمایند یا ریح مقوی بخاریقون
و از چیزهای غلیظ و بخرات پیرسینند و اگر اختلاج کسی اول کم شود و بعد از آن دائم شود بیم قوه
و صرع بود تنقیه بلغم نمایند و کاه و ترکه فرو آید آن فضول مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا نکام
گویند و آنچه بجانب کلو فرو رود و نزله خوانند و بعضی طبیبان فرق نکرده اند و اگر از گرمی
باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تعدیم سحات دماغ در
مثل آفتاب مقام داشتن و خوردن دواها و غذاها ی گرم و مثل آنها دگاه باشد که از حرارت
جمع بدن بود و علامتش اگر با متکای بدن باشد قصد و اسهال نمایند و ریادی بعد از تنقیه و سلنج
در اول شراب غناب شراب بنفشه و شراب نیلوفر و هندو غذاها را شیرین باشد و با باش
و اسفاناج نخچینه باشند و اگر از سردی بود علامتش گرانی سر و کدورت و اسهال است و راحت یافتن
بخیری که سر را گرم نمایند و تعدیم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که میسرند اگر غلیظه خطی باشد
و علامت آن معلوم میگردد پس اگر ریادی باشد تنقیه کنند و در سوء مزاج مساج فطوری است
و کسادات و شمولات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد و غلبت در انترش
نافع و در زکام و در اول و آخر مغیذ باشد و ترکه گرم را بیشتر بنفشه خشک
منع کنند و طبوخ نافع برای خداوند نزله صفات آن بنفشه خشک پنج درم اصل السوسن قشر نیکوفته
ده درم و در یک طل آب بپوشانند تا به نصف رسد یا لایند و بست درم گلکند و ران حل کرده
صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است حب لطیف از برای نزله صفات آن بنفشه و دوما
رب السوسن یک درم کوفته بعسل خیاشنبه بقدر کفایت سحرته حب سازند جمله یک شربت است حب
نافع برای اسعال عاوت از نزلات بلغمی این حب بلغم غلیظ را بر آرد و صفات آن رب السوسن از یانه
تخم کرس پر سیا و شان غاریقون سفید از هر یک یک درم مغز بادام تلخ یک درم فانیه هفت درم کوفته نیمه
حب سازند شمولی که چون نزله بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند و صفات آن شونیز را بریان کرده یک
ش یانه روز در سرکه بنفشه اند پس و یا هر چه که آن پولی است متصل بویین تا ماده را بجانب

مطب علمی خاکی

مطب علمی خاکی

در پاره کتان نازکی بسته بر چشم و گردان بگردانند و اگر وجع و سرخی نیاید بود و اجزای مذکور را
 بآب سوده برین چسب پانیده بر چشم نهند و بپوشانند و دیگر از تالیفات اطباء ایند نافع از برای ارید صفت آن
 زرد چوب سوده زاج سفید مر و اورنگ فلفل سفید توتیای سبز اخیون همه را کوفته بهم آمیخته
 در چند پوئی بندد مقدار دو سه باشد بآب تر کرده بر دو چشم بگردانند و صاحب مطلق سرد را باید
 که از دو دو غبار سر را و گرد و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از آن نگردد و از
 مجامعت بسیار احتراز نماید و اگر سنگی مغرط و امتلا و مخصوص در عشا و از چیزهای بخارناک مثل میخ پاز
 و کرب و شور بها و ترشیهای بسیار ترش و بیداری و خواب مغرط اجتناب نماید **نقطه**
 سرخی است بر سفیدی چشم بکشدون رنگی از مضمخ خون کبوتر یا خسته خاصه آن خون از زیر
 پر خون بکشند و بیرون می آید و را بیدار گل از منی بآن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک
 بالعباب حلکته بسته بآن ضم کنند و بر چشم بچکانند و اگر از زردت سفید و کشنیر خشک و رگلاب خیسانیده
 و چشم بچکانند نافع است و اگر بیدانه داخل نمایند بهتر است **بیل** غشائیت که بر سطح
 ملحه متولد شود از اجسام غریبه که مشابیه رگما باشد و غشای قیق در هم یافته گرد و عده چشم مضد
 کردن و سهل دادن و شیان احمر لین و شیان احمر حاد و شیان دینارگون و چشم کشیدن نافع
 و اگر غلیظ باشد باید داشت **جرب عین** مرضی است که بلب چشم درشت و مسخ شود و باخارش
 و آب ریختن و جوشش و دانه های خرد که سرهای او سفید باشد پوست تنک از آن جدا گردد
 یا دانهها باشد بصورت دانه انجیر شیان احمر لین و شیان سماق کشیدن و چشم
 بعد از مضد قیصال و اسهال بقرص بنفشه نافع است و در نوع آخر شیان احمر حاد و شیان
 و چشم کشیدن بعد از مضد و تنقیه نافع است **جسار الما جحان** علقی است که بلب چشم سخت شود
 چنانکه هر وقت که از خواب بیدار شود چشم ته آن کشاد تا زمانیکه دست باله ضادی نافع
 از برای این علت صفت آن گل بنفشه و گل خطمی باب سخته ضا و نمایند و اگر بایه بخارات گرم
 و چشم بآب گرم شستن سود دارد و **سلاط** مرضی است که بلب چشم غلیظ شود و خارش داشته باشد
 و قره بریزد و در آن ای حد و شاین عرق ساق را بگلاب خیسانیده و در چشم بچکانند ضا و نافع از
 برای سلطان در زمان ابتدا صفت آن برگ خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته و روغن مسخ و مال

کتاب

مجله

جرب عین

جسار الما جحان

سلاط

یا طبیب خیار شنبه ز اگر در دم پوست بپایند زرد و یکدیگر شمش کوفته آب گرم دهند خوب باشد ضاوی
 نافع از برای این قسم عدل در لعاب بهمانه لعاب بز قهونا شیر و خرمهر را در هم آمیخته تیار چای را
 بآن تر کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یا لبس باشد طبیعت را نرم نمایند به شیر خشک مخلوطه
 در کلاب و کشیز خشک یکدرم آب غیسانیده نبات سفیده درم داخل کرده وقت خواب
 بنوشند و اگر رمد از یلغم باشد علاتش عظم درم و بیاری آب ریختن از چشم درم و در سرنخی
 اندک و گرانوی و سنج بسیار شیان بر یومار لعاب حلبه سرشته و تخم کتان و لعاب گل خلسه و
 در چشم چکانند ضاوی نافع درین قسم صبر سقوطی خضض کلی مرکی از عفران آب سوده بر چشم
 ضاوی نایند و غذا خود آب باشیره حب القرطم بخورد و جلاب نافع از برای انضج ماده این قسم
 رمد صفت آن باد رنجبویه را زیاده از هر یک و درم صغر گل بنفشه از هر یک سه درم اصل سوس
 یکدرم جو شانیده بیالایند و گل کنند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند
 در این جمایک شربت است اگر گل کنند باشد در غلی گل سرخ و درم بغیر ایند بجای گل کنند
 قند سفیده درم داخل نمایند و چون انضج از قاروره ظاهر گردد و دو اسهال کجب صبر دیار خنجر کنند
 و اگر رمد از سوز و آب باشد علاتش گرانوی و سرنخی و خشکی و تیرگی رنگ و وجع ناخس و اندک
 سرنخی ملتحمه بود و گاه باشد که سرنخی در ملتحمه نباشد اما بلبک چشم البته باشد جلاب نافع برای این قسم
 رمد صفت آن گاو زبان پیسیا و شان سرفشیه با درنجبویه از هر یک سه درم جو شانیده صاف نموده
 بنوشند و بآن مداومت کنند تا انضج در قاروره ظاهر شود و پس تقویه نمایند به طبیعی افیمون
 پس شیان بر یومار لعاب گل خلمی که بشیر و خرمهر گرفته باشند سوده در چشم چکانند و راستند
 و انتها شیان دینار چون چشم کشند و غذا باش و نخود و بنبره و اسفاناج بر و غن کا و نیمه بخورند
 و مزید از دهنه و شرجه ساختن و مسکه گاوی با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد
 علاتش تند و آن بی گرانوی و سیدان طبیعت باشد و گاه باشد که بسبب تدریج شود که ما و نافع
 از برای رمد ریجی خففتان با بونو و ثبات و صغر و کلیل المک و حلبه و فوئج و سدابه و آب
 جو شانیده سر به بخار آن بدارند و آب آنرا غلیظ نمایند و فلفلش را که اند نمایند و دای این قسم
 پوئلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن بود و زیره سفید شکر تری از هر یک سه درم کوفته

دارد در مایس با شنبه ز اگر در دم پوست بپایند زرد و یکدیگر شمش کوفته آب گرم دهند خوب باشد ضاوی
 نافع از برای این قسم عدل در لعاب بهمانه لعاب بز قهونا شیر و خرمهر را در هم آمیخته تیار چای را
 بآن تر کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یا لبس باشد طبیعت را نرم نمایند به شیر خشک مخلوطه
 در کلاب و کشیز خشک یکدرم آب غیسانیده نبات سفیده درم داخل کرده وقت خواب
 بنوشند و اگر رمد از یلغم باشد علاتش عظم درم و بیاری آب ریختن از چشم درم و در سرنخی
 اندک و گرانوی و سنج بسیار شیان بر یومار لعاب حلبه سرشته و تخم کتان و لعاب گل خلسه و
 در چشم چکانند ضاوی نافع درین قسم صبر سقوطی خضض کلی مرکی از عفران آب سوده بر چشم
 ضاوی نایند و غذا خود آب باشیره حب القرطم بخورد و جلاب نافع از برای انضج ماده این قسم
 رمد صفت آن باد رنجبویه را زیاده از هر یک و درم صغر گل بنفشه از هر یک سه درم اصل سوس
 یکدرم جو شانیده بیالایند و گل کنند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند
 در این جمایک شربت است اگر گل کنند باشد در غلی گل سرخ و درم بغیر ایند بجای گل کنند
 قند سفیده درم داخل نمایند و چون انضج از قاروره ظاهر گردد و دو اسهال کجب صبر دیار خنجر کنند
 و اگر رمد از سوز و آب باشد علاتش گرانوی و سرنخی و خشکی و تیرگی رنگ و وجع ناخس و اندک
 سرنخی ملتحمه بود و گاه باشد که سرنخی در ملتحمه نباشد اما بلبک چشم البته باشد جلاب نافع برای این قسم
 رمد صفت آن گاو زبان پیسیا و شان سرفشیه با درنجبویه از هر یک سه درم جو شانیده صاف نموده
 بنوشند و بآن مداومت کنند تا انضج در قاروره ظاهر شود و پس تقویه نمایند به طبیعی افیمون
 پس شیان بر یومار لعاب گل خلمی که بشیر و خرمهر گرفته باشند سوده در چشم چکانند و راستند
 و انتها شیان دینار چون چشم کشند و غذا باش و نخود و بنبره و اسفاناج بر و غن کا و نیمه بخورند
 و مزید از دهنه و شرجه ساختن و مسکه گاوی با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد
 علاتش تند و آن بی گرانوی و سیدان طبیعت باشد و گاه باشد که بسبب تدریج شود که ما و نافع
 از برای رمد ریجی خففتان با بونو و ثبات و صغر و کلیل المک و حلبه و فوئج و سدابه و آب
 جو شانیده سر به بخار آن بدارند و آب آنرا غلیظ نمایند و فلفلش را که اند نمایند و دای این قسم
 پوئلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن بود و زیره سفید شکر تری از هر یک سه درم کوفته

رتی غریبه باشد که در تقیه عنده میان رطوبت بضمیه و طبقه قزیه بایستد و مانع دیدن باشد
 پیش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل میشه و مگس و موی پیدا آید هم نزول آب شود و لیکن
 ن خیالات از بخار معده نیز میباشند پس اگر در هر دو چشم دائم نباشد بوقت استیلا معده زیاده
 و در وقت گرسنگی کم گردد از بخار معده است ایارج فیقره او تقیه بآن در ابتدا سفیدست و غرغره
 آن بعد از ضد با سلیم و شیان و مرار است کشیدن و از شور بهاد و میوه و ماحوضات و لبنیات
 پیرنایند و قلیه و کباب و طبخه و نان خشک و غرغره و بر تشنگی صبر نماید اگر استحکم شود منع
 یدن تمامه کند قح باید کرد و آبی که قابل قح بود سفید رقیق صافی باشد و آنکه علیل
 جراح احساس کند و آنچه قابل قح نیست غامی و زرقی و حبسی و آسمانخونی و تشن رقیق که
 مالی نرسیده باشد و همه را به تدریج قابل قح گردانیدن ممکن است و گفته اند که هرگاه شش ماه
 نذر و بر خیالات مذکوره خون از نزول آب نباید داشت غشای یعنی شبکوری ایارج و تقیه
 آن در اول فصل را بر آبی که از جگر بره که کار در آن کشیده باشد و در آن نش نهاده باشد
 آن آب بیرون آمده باشد بسایند و در چشم کشند شبکوری را از آن کشند چهره بیاضی و زکوری
 و قشاح با صره بود و علا جش تغلیظ و ترطیب خون بود مثل شراب هباب شراب
 فصل و بهر سیه و گوشت گاو و ضعف با صره و دوائی هندی نافع افزایش روشنی چشم
 و تقویت با صره صفت آن رتن جوت توتیای هندی پنج زعفران سنگا جری و بهر با
 هر یک جزوی کوفته بجزیر بختی کحل سازند **باب سوم در امر احسن ازین وج اولی**
 قطور نافع از برای درد گوش حاو ث از گرمی اعصاب استخوان و لعاب بهد استیگره چکان نافع باد
ضماد نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی تازه برگ خرفه
 کوفته از بیرون گوش و حوالی آن ضماد نمایند قطور نافع از برای درد گوش از سروی صفت آن
 وین لوز مر یا دروغن شبت یا وین نخل که در آن چند بیدستر و مرکبی حل کرده باشند نیگرم درد گوش چکان
 و گوش را به بخار آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع و درین قسم درد
 گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت سداب یکم کوفته بآب بخته
 ضماد نمایند **قروح اذن** علامت آن تقدم ورم اذن است و خروج مده اگر نو احد است

ضما و نمایند طلای که بین منفعت دارد و سفید و تخم مرغ روغن گل سرخ مخلوط کرده بر پاک چشم
طلای نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد آن طبوخ بلیله بپزند و سر
بر بخار آن بدارند و شیاف احمد بن دشیاف و سراج در چشم کشند ضمای نافع درین حال حدس متقشر
تخم انار کوفته به سح مرشته ضما و نمایند قمل اسپش که بر مژه محل رستن مو پیدا می شود و غرغره نافع
چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه به ایارج فیهرا صفت آن عاقر و حامو به سبندان
جوشانیده صاف نموده آب کامه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را با آب شور و آب شب یمانی
بشویند **شعر زائد و شعر منقلب** بعد از تنقیه موی را بر کنند و خون خارشست این شعر
طلای نمایند و کنند یک دروغ نمودن و بسوزن گذرانیدن چنانکه کمالان دانسته اند و صفت است
غرب نخمی است که در گوشه چشم از جانب بینی ناصور شود و هرگاه دست بر یک نیرین
نهند چرخ بیرون آید علاجش فصد کیفال اگر خون غالب بود و اسهالی بقصر نشسته
شیاف غرب در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوطی کند را نر زوت سفید
دم الاخوان سرمد صفهانی شب یمانی گلنار فارسی از هر یک یک درم زنگار بیج و سر
شیاف ساختن آب سوده بر موضع ناصور بچکانند **شیاف غرب** دیگر صفت آن
زهره کا و یک درم روغن بلسان بآن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف
از برای ابتداء می نزل المار و انتشار و بیاض را نیز نافع است و این هر دو شیاف را بعد از آنکه
غرب را از چرخ پاک کرده باشند بچکانند و ندوامت نمایند اگر باین کنایه است کرده به توالا
بمیل طلای موضع غرب را داغ کنند قرصه ریش چشم اگر چرخ داشته باشد با شکر محلول
یا شیر و خر بشویند و شیاف کنند **بیاض چشم** سفیدی است که بر قرنیه ظاهر شود اگر بعد از
قرصه داشته باشد تمام زائل نشود و اگر بعد از مد و مداع و شقیقه عارض شد بعد از زوال
سبب چرم صغیر و چرم کبیر و خرم مغسلی چشم کنند که بعون الله تعالی نافع است و معقه یعنی
پیوسته بر آب شدن چشم و سیلان اشک و وائیکه بعد از تنقیه اگر بدن محتلی باشد
چشم کشند صفت آن سرمد صفهانی و توتیای کرمانی مساوی کوفته بخیمه بدام و چشم
کشند و از میوه و شور به با پیر کشند و بر شعشادر عذاب عاجل و نفع است نزول آب

طلای
شعر زائد و شعر منقلب از شیاف غرب دیگر
قرصه ریش چشم محلول
بمیل طلای موضع غرب را داغ کنند
قرصه ریش چشم اگر چرخ داشته باشد
با شکر محلول یا شیر و خر بشویند
و شیاف کنند بیاض چشم سفیدی است
که بر قرنیه ظاهر شود اگر بعد از
قرصه داشته باشد تمام زائل نشود
و اگر بعد از مد و مداع و شقیقه
عارض شد بعد از زوال سبب چرم
صغیر و چرم کبیر و خرم مغسلی
چشم کنند که بعون الله تعالی
نافع است و معقه یعنی پیوسته
بر آب شدن چشم و سیلان اشک
و وائیکه بعد از تنقیه اگر بدن
محتلی باشد چشم کشند صفت آن
سرمد صفهانی و توتیای کرمانی
مساوی کوفته بخیمه بدام و چشم
کشند و از میوه و شور به با پیر
کشند و بر شعشادر عذاب عاجل
و نفع است نزول آب

مرزنجوش زوقای خشک پوست ششاش عنب الثعلب اسطوخودوس فستقین انجری سسماوی
 در دیگر کرده آب بر روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طلوع بخار آن بدست رود پس بچشند
 با تش ملائم و چادری بر سر گرفته دیگر را در زیر چادر برده سر آنرا بگیرند و مرغوش را به چهار آن
 بدارند تا عرق آید پس یک را بر آورده چادر را بر خود چپیده صبر کنند که عرق بر طرف شود و اگر او
 این مرض خلطی سوداوی داشته باشد و وزن یکی از او دیده داخل نمایند و آنچه از آن قیادون
 چیزی در گروش بود علاجش آنکه روغن بادام در گروش چکانند و عطسه نهند و بینی بگیرند تا برون
 آید و آنچه از گلول و گوشت زاید شود علاجش بریدن است اگر ممکن باشد با سبب چهار صم
در امر اصل الف رعاف یعنی خون آمدن از بینی اگر در بچران باشد منع جائز نباشد
 بوقت افراط و آنچه از امتدای و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا بزی رگها و سرخی و گرافتی
 بدن زائل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علاجش آنست که اندک اندک آید و خون
 رقیق و با حرارت بود و علاجش بعد از تصدیه فال تسکین و تخلیه خون بشراب غناب یا آب
 زرشک و از چیزهای گرم بر نیز کردن و آب سرد بر پیشانی ریزند و ملائمتی تا نفع برک امر و
 برگ بید برگ مغرول کوفته بستر که سرشته بر پیشانی بماند و یا گچ بستر که سرشته بر سر طای نمایند
 و روی که چون در بینی دمنده خون باز دارد و صفحت آن گلنار فارسی مانندی سبزه فیون
 گرد آسیا کافور قیصوی دم الاغین که با کوفته بخیته روی بینی را بگللاب بشویند و قدری
 از آن در شرقلی کرده در بینی دمنند اگر تشنج عنکبوت باب مادر و ج ترک کرده یا با بیای دوات
 تر نموده در ورنه کوبیر آن پاشند و در بینی نهند و خون آمدن بند کند و چون سر گین
 تازه خرمبشارند و آبی که بیرون آید در بینی چکانند باز و بار محکم به بندند و مجسمه بر سر نهند
 اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سر نهند و اگر از جانب چپ بود و کشیدان نشین و چپ
 بچ آن منع رعاف کند خشکی بینی را از حرارت و میوه است مغرط باشد یا از خطا لرج که در آن
 حرارت اثر کرده باشد و خشک و بسته باشد باشد و آنچه از گرمی خشکی بود از خوردن چیزهای گرم
 و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نماید و روغن بنفشه روغن کدو
 و روغن بادام چرب که به بخیا رهند و نه خورده بوی کردن کشنیز تر نافع بود اگر از خطا لرج

در امر اصل الف رعاف

طالع ملوئی

خشکی بینی

باشد مرم هم این بر روغن گل رقیق کرده بچکانند و اگر گندیده باشد مرم هم رسل یا با سلیقون اندازند
 و بر ششاجت شکنین درونیم شقال بخورند و اگر کرم در گوش پیدا شده باشد علاتش خاریدن
 گوش بود و احساس حرکت آن و احیاناً بیرون آمدن علاتش قتل و اخراج آن کرم بود قطور
 نافع آب برگ شقایق و آب برگ آلو بچکانند قطور و دیگر صبر سقوی یا آب مدلب از نموده در گوش
 بچکانند فنیافیه صفت آن صبر سقوی بسرکه سوخته و فقیله بآن آلوده در گوش نهند این هم
 تدریج کشتن کرم بود بعد از آن عطسه آرند تا بیرون افتند یا بگوشت گاو بیرون آورده
 و وای طنین یعنی آواز گوش انگبانی نافع از تنقیه و ماغ یا انچه مناسب خلط بود با بون
 اکلیل الملک قیصوم شبت جو شانیده سر به بخار آن بدارند در روغن بادام تلخ و روغن بادام
 و روغن شبت در گوش بچکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و در او میوه
 بر انداخته کشیده نمایند و اگر خشکی و خلای و ماغ بود استعمال مرطبات و ماغ از اغذیه داشته نمایند
 و در فن کدو در روغن بنفشه و بادام در گوش بچکانند و از جماعت در ریاضت اعراض نمایند
 و تحول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت غزل آب
 در گوش بر یک پای که جانب آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف دست نهاد و چند بار چوبند
 تا آب بیرون آید یا ماشوره بر گوش نهد و بکد یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یک طرف
 آن را در گوش نهد و طرف دیگر را چرب کرده مستعمل سازد تا شفت آب از گوش کنی طرشت
 یعنی کرمی آنکه مولدی بود یا عارض بود از پیری یا از خشخ عصب مغز و ش بواسطه ضرب یا سقظه
 قابل علاج نیست و آنچه در پها باشد بواسطه تصاعد اجزیه صفرا بدماع علاتش مسهل
 صفرا باشد مثل شیر خشک و مطبوخ بلبله و تمر سندی نبوشند قطوری نافع درین قسم طرشت و تحول
 باندکی سرکه بوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش بچکانند و روغن زبور را بار و روغن کدو
 یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آکو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمر سندی بچکانند
 و آنچه از ریختن اخلاط غلیظه بآلت سمع باشد علاتش بضع ماده است بشراب اسطوخودوس
 پس تنقیه است یا با راج فیکرا و حب قوفا یا روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب روغن قسط
 در گوش بچکانند و ای مجرب بولف از برای اکثر امراض اذن صفت آن با بون اکلیل الملک

در گوش بچکانند و اگر کرم در گوش پیدا شده باشد علاتش خاریدن گوش بود و احساس حرکت آن و احیاناً بیرون آمدن علاتش قتل و اخراج آن کرم بود قطور نافع آب برگ شقایق و آب برگ آلو بچکانند قطور و دیگر صبر سقوی یا آب مدلب از نموده در گوش بچکانند فنیافیه صفت آن صبر سقوی بسرکه سوخته و فقیله بآن آلوده در گوش نهند این هم تدریج کشتن کرم بود بعد از آن عطسه آرند تا بیرون افتند یا بگوشت گاو بیرون آورده و وای طنین یعنی آواز گوش انگبانی نافع از تنقیه و ماغ یا انچه مناسب خلط بود با بون اکلیل الملک قیصوم شبت جو شانیده سر به بخار آن بدارند در روغن بادام تلخ و روغن بادام و روغن شبت در گوش بچکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و در او میوه بر انداخته کشیده نمایند و اگر خشکی و خلای و ماغ بود استعمال مرطبات و ماغ از اغذیه داشته نمایند و در فن کدو در روغن بنفشه و بادام در گوش بچکانند و از جماعت در ریاضت اعراض نمایند و تحول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت غزل آب در گوش بر یک پای که جانب آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف دست نهاد و چند بار چوبند تا آب بیرون آید یا ماشوره بر گوش نهد و بکد یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یک طرف آن را در گوش نهد و طرف دیگر را چرب کرده مستعمل سازد تا شفت آب از گوش کنی طرشت یعنی کرمی آنکه مولدی بود یا عارض بود از پیری یا از خشخ عصب مغز و ش بواسطه ضرب یا سقظه قابل علاج نیست و آنچه در پها باشد بواسطه تصاعد اجزیه صفرا بدماع علاتش مسهل صفرا باشد مثل شیر خشک و مطبوخ بلبله و تمر سندی نبوشند قطوری نافع درین قسم طرشت و تحول باندکی سرکه بوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش بچکانند و روغن زبور را بار و روغن کدو یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آکو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمر سندی بچکانند و آنچه از ریختن اخلاط غلیظه بآلت سمع باشد علاتش بضع ماده است بشراب اسطوخودوس پس تنقیه است یا با راج فیکرا و حب قوفا یا روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب روغن قسط در گوش بچکانند و ای مجرب بولف از برای اکثر امراض اذن صفت آن با بون اکلیل الملک

وصاف نمود و مضغه نمایند و ترک شیرینی کنند و اگر بخور از فساد دندان گرم خورده و سیاه شده باشد
و بهشتن و پاک داشتن و سنون و خوشبو در دهان گرفتن و دور نشود دندانها را بکنند
اورام شفتین یعنی ورم لبها علامت هر خطی که باشد استقرار آن کنند ضماد نافع از
براقی اورام شفت از خون و صفرا صفت آن آرد عدس کشنیز تر کوفته بلعاب سیغول شتر
ضماد نمایند ضماد نافع از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن با بونه کلین الملک
گل خطمی سفید بزرگتان تخم مروضا و نمایان و اورام لثه و عمو یعنی آماس گوشت دندانها
و عمو رجع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن باشد
اگر دمای بود و ضد قیال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ بلبله زرد دهند مضغه که در هر
مفید است آب عناب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده
مضغه نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون و ورم و سردی است
که بر زبان محسوس شود و مضغه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلیه حل کرده و غن
گو سفند و روغن مصطکی داخل کرده مضغه نمایند لثه و اتمیه یعنی آمدن خون ازین دندان اگر از
غلبه خون باشد ضد کنند و اگر از خدت خون باشد بغلات مثل شراب عناب مضغه نمایند
نافع بود و بعد از ضد و اسهال آب عناب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر و آب سماق
و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضغه نمایند و زوری نافع تخم خرفه سر بنفشه سماق
گل سرخ آرد و جو عدس چغندر اجزا برابری کوفته بخیته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس سخته غذا کنند سنون نافع از برای
این قسم صفت آن کرناج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست نارنج شاخ گون
سوخته کوفته بخیته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است استرخا ملکش سبب رطوبت
علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن کلین روقت سخن گفتن است
سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی تری صفت آن قرنفل مصطکی بعد کوفنی
تمر مندی گل سرخ گلنار فارسی تنبل الطیب جوز السمر و اجزا مساوی کوفته بخیته برین دندانها
بپاشند و در دندان اگر از حرارت باشد علامتش آفت که از لب سرد کشیدن یا بدو از غلبه

اگر از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن با بونه کلین الملک
گل خطمی سفید بزرگتان تخم مروضا و نمایان و اورام لثه و عمو یعنی آماس گوشت دندانها
و عمو رجع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن باشد
اگر دمای بود و ضد قیال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ بلبله زرد دهند مضغه که در هر
مفید است آب عناب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده
مضغه نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون و ورم و سردی است
که بر زبان محسوس شود و مضغه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلیه حل کرده و غن
گو سفند و روغن مصطکی داخل کرده مضغه نمایند لثه و اتمیه یعنی آمدن خون ازین دندان اگر از
غلبه خون باشد ضد کنند و اگر از خدت خون باشد بغلات مثل شراب عناب مضغه نمایند
نافع بود و بعد از ضد و اسهال آب عناب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر و آب سماق
و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضغه نمایند و زوری نافع تخم خرفه سر بنفشه سماق
گل سرخ آرد و جو عدس چغندر اجزا برابری کوفته بخیته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس سخته غذا کنند سنون نافع از برای
این قسم صفت آن کرناج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست نارنج شاخ گون
سوخته کوفته بخیته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است استرخا ملکش سبب رطوبت
علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن کلین روقت سخن گفتن است
سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی تری صفت آن قرنفل مصطکی بعد کوفنی
تمر مندی گل سرخ گلنار فارسی تنبل الطیب جوز السمر و اجزا مساوی کوفته بخیته برین دندانها
بپاشند و در دندان اگر از حرارت باشد علامتش آفت که از لب سرد کشیدن یا بدو از غلبه

اگر از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن با بونه کلین الملک
گل خطمی سفید بزرگتان تخم مروضا و نمایان و اورام لثه و عمو یعنی آماس گوشت دندانها
و عمو رجع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن باشد
اگر دمای بود و ضد قیال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ بلبله زرد دهند مضغه که در هر
مفید است آب عناب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده
مضغه نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون و ورم و سردی است
که بر زبان محسوس شود و مضغه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلیه حل کرده و غن
گو سفند و روغن مصطکی داخل کرده مضغه نمایند لثه و اتمیه یعنی آمدن خون ازین دندان اگر از
غلبه خون باشد ضد کنند و اگر از خدت خون باشد بغلات مثل شراب عناب مضغه نمایند
نافع بود و بعد از ضد و اسهال آب عناب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر و آب سماق
و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضغه نمایند و زوری نافع تخم خرفه سر بنفشه سماق
گل سرخ آرد و جو عدس چغندر اجزا برابری کوفته بخیته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس سخته غذا کنند سنون نافع از برای
این قسم صفت آن کرناج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست نارنج شاخ گون
سوخته کوفته بخیته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است استرخا ملکش سبب رطوبت
علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن کلین روقت سخن گفتن است
سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی تری صفت آن قرنفل مصطکی بعد کوفنی
تمر مندی گل سرخ گلنار فارسی تنبل الطیب جوز السمر و اجزا مساوی کوفته بخیته برین دندانها
بپاشند و در دندان اگر از حرارت باشد علامتش آفت که از لب سرد کشیدن یا بدو از غلبه

باشد بقرص بنفشه تفتیق کنند **الاف** غرغره که بعد از تفتیق بجا آید و حسب صبر نافع است
 صفت آن خردل کوفته به سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی به بول شتر شویند نشوق
 نافع مرکب آب فوئج و آب بادروج سوخته امتشاق نماید عطسه و عطسه بسیار از گرمی دماغ باشد
 و باید که از گرمی با پیرسز نمایند و از دود و غبار و طلاهای خشک بر پیشانی و سر مالند و بوی خشک
 مثل کشنیز تر و مندل بپزند **قروح الاف** مرهمی بجهت قروح رطبه بینی و در اسهال
 سفید اب قلعی اقلیمی از رقیق از هر یک یک درم کوفته بموم سفید یک مثقال بروغن گل سرخ
 پنج مثقال گداخته ادویه را با آن مخمرج کرده استعمال نمایند و اگر بدن مبتلی باشد
 فصد کنند مرهمی بجهت قروح یا بسنه بینی مغز قلم گاو و بروغن بنفشه گداخته اندک اندک
 لعاب بهمدانه داخل کرده بر هم زنند و چون دیگر شرب از لعاب بهمدانه نکنند بکار برند
باب پنجم در اراض قروح و حلق و بثورات شوره الفم بیشتر از خون و صفرا بود و علاجهش ضد
 و اسهال بر طبکوخ بلیله است مضمضه نافع بعد از ضد و اسهال آب غنبل اشعلب و آب کاشنی تازه
 و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند و در نافع تخم خرفه
 طباشیر بنفشه سماق گل سرخ آرد جو عدس متشتر اجزا برابر کوفته بخیته در دهن بپاشند
بخس یعنی بوی دهن آنچه از حرارت معده بود و علامتش کم شدن بوقت تناول غذا
 و شستن دهن بود و علاجهش هر صبح آب آلود آب زرد آلود آب زرشک که همه را در آب
 خیسانیده صاف نموده باشند بخورند و از چیزهای گرم پیرسز نمایند و اگر از بلغم عفن و معده
 باشد علامتش آنست که به شستن دهن و طعام خوردن زیاده شود و ساقن نگردد و علاجهش
 تفتیق معده با سهال دقتی است و زنجبیل پرورده در دهن گرفتن و مداومت با طریفل
 کشنیزی نمودن نافع است و اگر از فساد لثه و عمور باشد بسبب فرو آمدن رطوبت فاسد عفن
 از سر مضمضه نافع بعد از تفتیق دماغ با یاسج فیهرا برگ منور و بگلایه سرکه برگ منور در و
 جو شانیده باشد محل ساخته مضمضه نمایند و حسب مسکنی بر دهن نگاهدارند و اگر از فساد
 لثه و عمور و عفونت آن و دوام ترشح خون از علاجهش باشد بضمه قیفال و اسهال بقرص
 بنفشه نمایند و مضمضه نافع درین قسم برگ منور و گل سرخ سماق به آب گلاب جو شانیده

انشقاق لسان

انقسام لسان

مضمضه

اوجاع لسان

خنده

وانچه از استرخايش باشد علما جش گذشت سنبون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان
 لثه صفت آن کنگر کرسنه زراوند و حرج دم الاخوين ايرسا کوفته بخیته برین دندانها باشند
 و اگر از ضرب و سقطه بود علما جش استعمال سفون باردقالبض است انشقاق لسان یعنی
 شکافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی و داغ میباشد علما جش بزرقطونا و بهمانه و بکر
 خرقه در دهان گیر و باورنگ را بریند و در سیم بالند و کف که از آنجا برون آید بر زبان آید و اگر
 از اخلاط معدده باشد معده را پاک گردانند و از غذا برای گرم و خشک اعراض نمایند و تعیل
 معده کنند و او را هم لسان اگر از خون باشد علما جش سرخی زبان و در دبا تده و باقی علما
 غلبه خون است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از ضد و اخراج خون
 و تلپین طبیعت صفت آن آب غلب الثعلب آب کاسنی تانده آب خرقه تراب کاهوتر آب
 شاه توت مضمضه نمایند اگر از صفرا باشد علما جش زردی زبان و سوزش و شدت و دوست
 و بیسا باشد که زبان با وجود درم جوشش کند مضمضه که در دومی مذکور شد بعد از اسهال صفرا
 بطبیخ ابله نافع است و اگر از بلغم باشد علما جش سفیدی درم و کثرت لعاب باین مضمضه
 نافع درین قسم بعد از ختم نمودن بجهت که در آن تربید و شحم غفل باشد صفت آن معتر سوده با بر ابر
 سرشته مضمضه نمایند و اگر از سودا باشد علما جش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضمضه نافع
 درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بطبیخ افیمون صفت آن آب انجیر زرد
 لعاب گل خطمی بر و عن نفیسه مضمضه نمایند و جماع لهما ق یعنی در دمای ملافه بفارسی اگر که
 نامند اگر از خون باشد علما جش سرخی و آماس در دگلو و باقی علما است خون باشد باندک در دمی
 زیرا که حس ملاذه کم بود مضمضه و خرقه نافع درین قسم بعد از ضد قیض صفت آن سماق سبر که
 و گلاب خیسانیده و صاف نموده خرقه نمایند و اگر از صفرا باشد علما جش بخش بود یعنی
 مثل سوزن در آن موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی و دهان و در روزیاده خرقه نافع
 درین قسم بعد از تلپین طبیعت آب آتوی سیاه و قمر بندی که شیر خشک در آن حل کرده باشند
 صفت آن آب کاسنی تانده و آب غلب الثعلب و آب خرقه و تراب شاه توت و در آن حل کرده خرقه
 نمایند و اگر از سودا باشد علما جش خشکی و معده است و درم و سیاهی و خشکی و خرقه نمایند

خون بود و ضد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود و مطبوخ لیلیه دهند و مضمضه نافع از برای مرد
 و زنان از گرمی صفت آن غلبه شعلاب بزر را بنج پوست خشکاش بآب جوشانیده صاف نموده
 سرکه و گلاب بر روغن گل سرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر تکمین یا بد بهتر و الا قدری افیون
 بر موضع در دهند و قدری موم بالای آن ببنند اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است
 از خروج عرق قرحا بزر را بنج در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری
 عاقر قرحا در میان گیرند اگر تکمین یا بد بهتر و الا قدری بر شعلاب بخورد و بر موضع در دهند
 و باید دانست که هرگاه گوشت است بن دندان که آنرا نشه گویند آتاس داشته باشند پیش از آن
 شسته شده باشد و آتاس قبول ما و میگردد و از آن خون می آید بکنند و آن دندان بر صورت صفت
 و اگر نشه قوی و آتاس نداشته باشد در دور درازی دندان بود و سوراخ و ریختگی در آن پیدا
 شده باشد بکنند آن مفید است و اگر در دهن و جو گاهی بکنند دندان تکمین یا بد بجهت تحلیل نماند
 و گاهی نیاید و گاه باشد که سبب رود دندان بود و بعضی لازم که در بنج دندان قولد کند بخوری نافع
 از برای مرد و دندان شخم کنند تا شخم پیاپی بزر را بنج گرفته با پنجه بر یک جابر آتش نهند و بان را
 به بخار آن بدارند و اگر خواهند دندان را بکنند آنکه آتاس بدندان رسانند قدری عاقر قرحا را
 یک ماه در سرکه یک ساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهند و دندانهای صحیح را محافظت
 نمایند که بدندان نرسد شمس یعنی کندی دندان برگ زر و آو خرفه و برگ خرفه بخاید که زائل
 میگردد و موم با مغز با و ام نیز همین عمل نماید و معتقد بود و ج و نمک و زعفران مالیدن هم
 مفید بود و مضمضه بشیر تانه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را
 حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بان برسد در و کند زده شخم مرغ گرم و نان گرفته دندان نهد
 چند کثرت و چنان گرم که از ته گرمی آن آب از چشم بیرون آید ضمیر بر **الاسنان**
 فی النوم یعنی دندانها بر هم زدن در خواب روغن فسطج بکین مالند و یا بونه و قیوم و طلا کنند
تحرك الاسنان یعنی جنبیدن دندانها آنچه از برای بود و قابل علاج نیست و آنچه از
 علل مریض باشد یا از کثرت رنج و یا صفت بی آنکه گوشت لشته را آفت و نقصانی پدید آید
 از جوش دندانهای مطلب و همین است چون گوشت بر غلاف برده و مرغ خربزه و سنونق و بعضی کاه و شستن

در دندان

در دندان

در دندان

باسلیق و حقه متوسط میان حادثین سبب خناق و رم عضلات بیرون حلق است یا بدر رفتن
 مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضرب و مقلطه یا بواسطه مواد یا ریل غلیظه که در میان مهرها و رتید یا
 تشنجی که در عضلات حادث شد و این را خناق کلمی گویند و ازین خناق مطلق مراد باشد
 علائش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد بچقی از جهات و بر کشادن دمان البته قادر
 نبود و قتیکه از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج بود
 گاه باشد که توان دمان کشاد پس اگر ورم از عضلات باشد تنقیه نمایند بفضد و قتنه متوسط خداد
 نافع از برای خناق حادث از بیرون رفتن عضلات از موضع چون استعمال کرده شود بعد از قضا حقه
 متوسط در فقرات بموضع خود با صفت آن مناث بخدای گزینندی هرکلی صافی را قاضیا صغیر
 سریش گاهی کوفته بآب برگ مور و روغن گل سرخ شسته فهاد نمایند و بچکه ورمی باشد و عضلات
 از بیرون جانب حلقوم که فرو بردن آب طعام از ان عضلات میباشند و در عضله که بر دهن مری
 و حلقوم و اندرون مری نهاده باشد علائش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر
 بهمد کند از بینی بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشمها میل به بیرون کرده بلند شده باشد و آب
 از دهن سیلان کند و گاه باشد که سرخی ورمی بلالی از گوش تا گوش و پیش حلقوم بکشد و طوقی
 پدید آید و آن مرض را باین سبب و بچگونه غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از قضا فعال
 و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعد حقه نرم کنند و صفت آن رب شاه قوت بآب
 عناب اشعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا
 سه بار اعاده فصد میتوان کرد و خول لعلق فی الحلق اگر دیده شود بگیند با گلی رفتن
 بیرون آورند و وای بجهت اسقاط و اخراج علق متشبت به علق چون دور باشد و نظردر نیاید
 صفت آن خردل و نمک سوده سرکه و خل نموده غرغره نمایند و جبر جبر عذبت نشاند تا نیفتد بیری
 بجهت اخراج علق زمانی طویل صبر بر عطش کند و بجام رفته پیش زبان قدری تلخ ناموس ننهند تا بان
 میل کند بوی آن بیرون آید بآب شکر و امراض خنجره و قصبه پیرمیدیه صدر و حجابات
 صدر و جنب عضلات و جنب قلب بجهت صوت آنرا بفارسی گرفتن و از گویند
 و این مرض از فرو آمدن نزله قصبه شش میباشد علائش احساس بدگشتی و سوزش و غده

درجه

درجه

درجه

غزوه دیگر

استرخا لهما

شفاق

غزوه دیگر و دیگر فلوس خیار شنبه باب عند الشعلب حل کرده صاف نموده غزوه نمایند اگر از بلغم باشد
علامتش نرمی آتاس و سفیدی رنگ آن و در دینه نهایت اندک است غزوه نافع درین قسم
صفت آن خردل کوفته با بکامه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غزوه نمایند و اگر از سودا باشد
علامتش محکی و صلابت و دم و سیاهی رنگ است غزوه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود
بعد از اسهال سودا بطبع اقیهون صفت آن معتر حله بزرگ تان انجیر زرد تخم خطمی و آب
جو شانیده صاف نموده با بکامه و گلاب داخل کرده غزوه نمایند استرخا لهما یعنی نرم و آویخته
ملاذه اگر از سردی و تری باشد به انچه در در دلهما بلغمی مذکور شد علاج نمایند و به بازو
و نمک و شب یامانی و برگ مور و سوده ملاذه را بردارند و گاهی سریش و سبوس گندم را
بسر که سرشته بریا فوخ طلا نمایند و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن فانی
از خطر نیست خفاق عسر النفس بشش دول و عشر طبع است و خفاق یا سبب ریه افون
و عضلات اطراف او تیر و عضلات بیرون است و این قسم را خفاق مطلق گویند پس این
آتاس اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و مری اگر گاهی زبان علامت غلبه خون بر تمام بدن باشد
غزوه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت سابقین و تلخیص طبعیت جفیه
نرم صفت آن آب شاه توت و آب کشنیز ناره و گلاب سرکه حل کرده غزوه نمایند و چون نرم تغییر شود
و زرده نرم گردوانگشت با آلتی بران بماند تا بکشاید و اگر صغرا باشد بهین غزوه نمایند بعد از فصد
و تلخیص طبعیت آب بنوع عناب زرد اکو و تمر مندی و سرخه و در آن شیر خشت خراسانی
حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهج روی و چشم و سفیدی رنگ بسیار
رفتن لعاب من در اندک شدت و تکی حلق و شوری طعم دهان است غزوه نافع درین قسم
بعد از فصد ها که در آن تربد و تخم خنظل باشد صفت آن عسل مصفی با بکامه حل کرده غزوه
نمایند دیگر صفت آن آب الخور باب طبع انجیر زرد حل کرده غزوه نمایند غزوه دیگر سکنجبین عسلی
یا سکنجبین عسلی باب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غزوه نمایند و اگر از سودا باشد علامت
محکی و تمدد موضع و گرم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل ناس بزرگ بیار و خشکی و تری و دهان است
و غزوه با که در بلغمی مذکور شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال کرده شود بعد از فصد

خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یک عدد پنجاه درم بهشتو شراب سازند شوقی هر روز یک فنجان
 و بعد از شمع بقی و استعمال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد و او را المسک حلوا نافع است
 و ذوالمسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش
 غطخه نفع تشنگی و سوزش دل است دوا می نافع درین قسم که سکن حرارت قلب است باید که
 استعمال کرده شود این دوا بعد از خند با سلیم صفت آن شراب جندل با شراب نیلوفر
 بعروق کاسنی و عروق گاوزبان شیر تخم خرفه قهقهه داخل کرده بنوشند طامی که بپسینه بماند نافع بود
 جندل سفید آب کشیز تر و آب کاسنی تر و دوه بر سر مالند و اگر از استرخا بصلوات سینه ضعیف
 حرارت غریزی باشد علامتش اینست نبض است و نفس بر مثال کسی زند که گرسنه باشد و تا راست
 بر نشیند و گردن راست ندارد و نشن بر نیاید و اول در نفس بجا و دوم در نفس انقباض نماید علامتش
 علاج فاج است و عرق منط بر سینه مالیدن اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفه خشک
 و کم شدن آن از خوردن تر بها و علامتش خوردن کشک بگوشت بزغال و بره و مغر که که شیر بز تازه
 داخل کرده باشند و قند سفید با عرق بید مشک و عرق گاوزبان از نیمه به بند و از آن شیرین
 و شفا آمویتواند خورد و معال یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب ذات الصدر و ذات الریه و سل و درم جگر
 باشد علامات آن مذکور خواهد شد بد آنکه سرفه گاهی خشک میباشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست
 که بآن چیزی بنیاید و این سرفه از نزله رقیق و زلات حاده میباشد که میبوست از سرفه و آید علامتش
 آنست که دست و وقت خواب زیاده میشود و نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود علاج
 آن پروازند بهتر و الا خوف سل باشد علامتش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش
 عرغره نافع درین قسم قهقهه آن عدس پوست خشخاش گل سرخ بزر الینج عنب الثعلب کلنا فاسی
 بوشانیده صافی نموده عرغره نماید معال که ماهه را غلیظ گردانند و منع سیلان کنند صفت آن
 خشخاش سفید بزر الینج تخم کامو قهقهه منقر تخم کدو منقر تخم خیارش استه کثیر اصغ عربی افیون
 زعفران کوفته بخیته بلعاب بهمانه سرشته بهما سازند و پیوسته در دهان گیرند و چیزی
 درشت و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع است و نیز سرفه از سوز مزاج گرم خشک و نفس
 میباشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و اگر سنگی و بتنگی و حرارت هوا است بالا غری

علاجی

علاج

ب

ب

درین موضع مستطیس باید که منع نر که بخوردن شراب خشک باشد که منع نر که کند صفت آن
 پوست خشک باشد بزرگ بلغم عدس گلبنار فارسی گلستر و آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند
 و اگر این دویه را کوفته بخیه خشک باشد نیز نافع است و یا از سور مزاج حنجره میباشند و این اکثر
 در همه میباشند و از تن اول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراط و بهیوای گرم علاجش نوشیدن
 مارا شیر و بار خنای آب بنده و آب انار شیرین و شراب بنفشه با عاب بهیوای و لعاب
 بزرقطونا و لعاب خبازی و آب عناب است و یا از سور مزاج بار و حنجره میباشند و بیشتر در
 انور و نخی و برن با فراط و متنفس و سردی و اگر تشنگ باشد و درین قسم چون
 پیوسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل زعفران سنبل الطیب قمر فضل بسیار است و این
 از هر یک جزوی صمغ عربی ربیع مجموع قند سفید بوزن دو بهیوای سازند و یا از سور مزاج طب
 حنجره میباشند علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی تقدم مرطبات است غرغره نافع
 درین قسم صفت آن انیسون بادیان صغیر ایرسا پودینه آب جوشانیده صاف نموده غرغره
 نمایند و نافع است بن قسم را بنجیل و یا به غسل و سیاه دانه خوردن و انجیر پیسته بریان کردن و شیر
 و مویز و یا از سور مزاج خشک میباشند علامتش آنکه با گرفتگی آواز است و صفات آنکه میباشند
 و درشتی و در دیشته و در شالین حال از گرد و غبار رود و میباشند علاجش روغن بنفشه تازه
 یا روغن بادام یا روغن کدو و آنکه آنکه تجرع کردن و لعاب بزرقطونا با عاب بهیوای و قند
 و نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و مارا شیر و گوشت بزغاره و بزغاره و نان خورده و در
 سخن گفتن احتراز کند و یا از سور مزاج حنجره و قند پیوسته است علاجش همان معادل است و او معتدل
 باشد و بخشن آب بر سر و گردن و خوردن روده تخم مرغ نیمه شست گرم و شوربای حلیم کند و بنفشه
 و اسفناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید یا تخم ریاحین بزرقطونا و بادام
 قند و یا بنجیل یا روغن بادام شیرین خوردن نافع است صفت آن تشنگی نفس یعنی تشنگی نفس
 اگر از بلغم باشد علامتش خرد در سینه و سرفه بر آمدن بلغم تشنگی نفس در وقت حرکت اگر از
 سرفه بلغم بر نیاید خوب است اسفناخ شراب بنفشه است درین قسم صفت آن بنوفای خشک است دریم
 انجیر و مویز و بنفشه از هر یک ده عدد و خنای بادیان تخم خطمی از هر یک پنجم ایرسا اصل سوس

۱۰

۱۱

صفت نفس

تب باشد مار الشعیر و بپزند و از میوه‌ها امرو و دوانا شیرین و بپزند ذات الریه درم گرم بود و درش
از صفرا باشد یا خون یا بلغم شود متعفن علائمش تب دائمی و سرفه و گرانی سینه و تشنگی نفس و درد
از سینه بجانب پشت و انتقال و سرخی روی و چشم و سطرپی یک چشم و تشنگی و تشنگی زبان
و غرض موجی و سبب و در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر بود لیکن گرانی سبب بیشتر
باشد علائمش ضد با سلیق است و تبیین طبیعت مثل شیر خشک و تخمین خمیره و بپزند و از آن
از اثره شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب نارین با عرق گاو زبان و قند غلبه حرارت
شیر و تخم خیارین و شیر و تخم کاه بود دهند و در بلغمی پسیا و شان و تخم غطی و اصل السوس
از هر یک سه درم جو شانیده صاف نموده یکی از اثره مذکوره داخل کرده بپزند و نافع
در ابتدای ذات الریه صفت آن آرد جوگل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیمه بر سر سینه نهاد نمایند
و قیو و طیکه از موم سفید و روغن بنفشه سازند بر سینه بمانند و در آخر نیز بخانند که در تخم گاو زبان یا ده کرده
ضماد نمایند حب سعال که و آنم در دهن گیرند و تخم کاه و شیرین منقر تخم خیارین خشک اش سفید
منقر بادام شیرین منقر از هر یک سه درم گل بنفشه و درم رب السوس یکدرم تخمین یک کوزه
بوزن مجموع آرد و یک کوفته بخیه بلعاب بهمانه سرشته جهاسازند هر یک دو دانگ سر انگشت
بر آن نهند تا پهن شود بکار برید سل مرض پیشش بود لازم آنست جمی او قیو و مضمی کسان
باشند که اگر چه پیش ایشان منقر نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان ایشان کسان
باشند که مده در سینه ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را تنگ و ممتلی گردانیده و مجاری
دم زون را تنگ گردانیده و سرفه صعب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید آید و این مرض
اگر چه فی الحقیقه تسل نیست اما چون در عوارض شریک است تسل سل خوانند اما حقیقه که قریه شش
باشد علائمش لزوم تب و قیو و سرفه و بر آمدن مده بمرقه است و فرق میان مده و بلغم
آنست که مده با خون و خشک میشه بیرون آید و بدبوی بود و خاصه اگر بر آتش نهند و اگر آب
اندازند بعد از زمانی در ته نشیند و بدانکه مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بجد استحکام
نرسیده باشد چنین گفته اند که اگر بجد استحکام رسیده باشد و شیخ از پیش گفته که علاج بدست
و طبیعت که منوجه علاج او میشود و از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بهصورت نگذرد

و سرعت نبض و تشنگین یافتن و در هوای خنک از خفغانه و امثال آن علاجهش خوردن کشتک شیرست
یا مرغ و کدو و اسفناخ و سمرق انشامیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر یا لعاب بهدانه و لعاب
بزر قطونا و عرق کاسنی و عرق گاو زبان از میوه انار شیرین ملایم تا قیاس درین قسم صفت آن سبیل
سوده برگ خرفه تر کشنی تر و تراشیده کدو بگللاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و از سور مزاج سر و شش
میباشد علامتش خندان چیزی نیست که در سور مزاج حار زدگر شد علاجهش خوردن کلنگبین است و غسل
از میوه انجیر و مویز منقی و مغز پسته با دانه و غذا با نمک از خود با قند و لبویای طیب بزر عصاره آن
و در اینچنین وسینه را بر و غنهای گرم چیری نمودن و یا از بختش قصبه ریه است و این اثر
انواع سعال است علامتش آنست که از چیزی خوردن غبار و دود الم باید و نیز از هوای گرم خوردن
شرابها علاجهش نمک با سلیق و خوردن سبیل صفر است و تدبیر سور مزاج حار ریه خوردن یا از خشونت
قصبه ریه است و دود و غبار بسیار گرفتن علاجهش اول لعابها و شور بهای چرب فلو ده جات است
و سرفه طلب آنست که بآن چیزی بر آید و این سرفه یا از امثالی خون صفر می باشد علامتش عظم
نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از میوه آب سرد راحت یافتن و همیشه با این سرفه
چیزی بر نیاید یا چون گاهی چیزی از وی بر می آید از قسم بر آورده باشد علاجهش صند با سلیق است
و آنچه در سرفه گرم گفته شده از شراب و غذای و صفا و عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظه می باشد علامتش
خبر تر و وسینه و بر آیدان چیزیهای غلیظه علاجهش مثل علاج ضیق النفس بلغمی است و باید دانست که در
سرفه از ترشی و دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بصفر استخیل گردد و دهن تلخ شود پس شراب
نیلوفر که در آن خاصیت است که بصفر استخیل نیگردد و باید داد بدانکه در بعضی اشخاص مشاهده شد
که ترشی از آن سرفه آنها کرده پس اگر امتحان کنند بدان ترشی در بعضی سرفهها که از صفر بود
از ثواب و وزیت فقط است که هم نبوی خون بر بدن بمرغه اگر اندک بود و بمرغه اندک آید بخره
و قصبه ریه باشد علاجهش غرغره بقا الصنات است پیوسته گل از منی و صمغ عربی و در دهن نگاشتن
و از گرمی و غرغره زدن پیر نمایند و اگر سرفه بسیار آید و برنگ سرخ بود از وسینه و اگر نیم رنگ بود
از شش است و در جمیع اقسام قصد کنند از با سلیق یا اسلیم و شراب حب لاس قرض که با دهند
و غذا اینج و با قند یا شیر و تخم شمشاد دهند و اگر ضعف غالب نباشد و تب نباشد یا مرغ دهند اگر

کاسه سرخ طبیبان شیرین فکد کشنیز خشک سید سبیلوف کافورادویه قلبیه معتدل گازیان فیروزه یا قوت
 مرکبات مغذیات یا قوتی بار و معتدل و گرم و دوار المسک غشی معطل شدن جس حرکت است
 سبب است در آن سبب آن چیزی بود و دوی که بدل سبب چنانکه در فوتهای بعضی تپها و از گزین هوام
 زیر ناک و از خوردن زهر برای دافضل و تجارت روتیه بدنی چنانکه در احتیاط رحم یا خار جبهه
 چنانکه آن جنین و امثال آن میباشد و از سور فرج سانج یا اادی یا قلت روح و رقت آن
 علامتش در انوقت ریختن آب سرد و دبر روی و بوی موافق و خوش بوئیدن و بوئیدن کمال
 بکمال آب تر کرده و دست پای مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب معلوم
 بایک ریود و دفع آن بایکوشید باب مفتوح و راضی معده سور فرج معده علامت
 سور فرج گرم سانج تشنگی و جبار و دغانی و فاسد شدن غذای لطیف و اندک گرمی
 و تشنگی زبان و قلت شهوت طعام است و علاجهش استعمال اشربه بارده است مثل شراب
 زرشک و شراب غوره و شراب نار و شراب میاس شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و انار و یازده
 مثل زرشک و سماق و قهوه و قهوه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سور فرج با باد
 سوراخچه گشت تلخی زبان و غشیان علاجهش بدن آوردن صفرافنی و اسهال است و الا بعد
 تا بپیرات مذکوره و علامت سور فرج حار و طبیب اعتبار از روی طعام و بسیاری آب زبان
 خاصه وقت گرمی و بقی برآدن صفرافنی و بغم یعنی صفرافنی علاجهش تی کردن است و اسهال
 سبب غار یقون و شراب لیمون ده و درم و گلفند آفتابی بخورم سرشته بخورد و نوشدار و بنیدرم
 در آب صفرجل یک سیر یا شراب نارنج یک باوقیه هر صبح بناشتا بخورد و علامت آنچه از گرمی
 و تشنگی بود و علامت حرارت است یا زیادتی تشنگی زبان و تشنگی طبیعت و لاغری زبان علاجهش
 خوردن آتش جو است با مرغ فربه و گوشت بزغال و بره و از میوه با نار شیرین و سیب شیرین و
 و از اشربه شراب نار شیرین با عرق کاسنی و علامت آنچه از سردی ساده بود و ضعف و بیگشتن
 طعام از معده و تغییر آن چیزی و تری و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجهش جو ارضیات گرم است
 و علامت آنچه از سردی و تری ماده باشد کمی آرزوی طعام و میل به غذای تیز و غشیان
 و تشنگی کاذب و آه و غ ترش و نفخ در شکم است و علاجهش تمقیه معده بقی آب ثبوت محصل است

باب پنجم در اراضی معده

واجب است که لازم دانند و نگاه بود که این بغایت ضعیف شود و نبض ساقط باشد و رنگ مرخص مثل
 رنگ اموات گردد باشد که تشنج پیدا آید و دست پا و دوران وقت جلیب باید که ترسد و دست از معاله
 باز ندارد و چهارم در اسباب همیشه سوء مزاج معده است که تغیر در غذا را بمضاد و صغیر وینه
 اگر سوء مزاج حار باشد علامتش برآمدن صفرا بود بقی و اسهال و علا جش فی است باب گرم و تقویه
 معده است پس شراب انار منقوع و شراب لیمون منقوع و گلاب رب مغر بل خالص نوشند
 یا مغبر گردانند غذا را سردی و ضما و بلغمیه علامتش باخراج بلغم بود بقی و اسهال و علا جش آب
 مطبوخ انیسون خنجره و مصطکی و مهند و بگذاردند تا شکم چند مجلس بپاید و جوارش مغر بل جوارش محسوس
 و مهند جوع کلبی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ناکولات چنانکه در طبع گلاب میباشد
 و این یا از زیادتی سردی معده میباشد و علامت و علا جش بگذشتن یا از بیماری ریختن
 سودا بلغم معده میباشد و علامتش آنکه شهوت آب اندک است و ترشی جشا و سوزش و در غذا
 فم معده بسیار بی ادبی صبری بزبان خوردن و کثرت بران علا جش اسهال بود است مطبوخ انیسون
 بعد از قصد با سلیق و غذای چرب دادن که این مرض بسبب اشتیاق تمام بدن باشد بغذا
 چنانچه حال نا توان است و علا جش غذای کثیره التغذیه دادن است بکرات اندک اندک
 و از اذخالت تنگ محرز باشد و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی نگاه دارد و گاهی از دیدن
 میباشد و نو کرد علا ج دیدن خواب آید جوع بقری یعنی گر سنگی اعضا و سیری معده پس اعضا
 نهایت بغذا محتاج باشند و طالب و معده از آن تنفس و غیر راغب این مرض یا از سوء مزاج بارد
 نم می است که قوت جذب را بمیراند یا نقصان غذا و شدت شهوت را اعضا بغذا علامتش ضعف
 قوت و انشی بدن و بطلان شهوت و چون است بر فم معده نهند سردی محسوس شود و بعضی اوقات
 غشی عارض شود و بسیار بود و مسافران را که سرمای قوی خوردند خاصه اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند
 و بقلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علا جش در حال غشی تدبیر نیست که در غشی ذکر شده
 و معده را باضادات مقویه حده مثل ضما و منخدا و سعد و سنبل الطیب و گاسرخ ضما و کنده چون
 از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت تر کرده بدهند و اگر آب گوشت را باین طریق گیرند
 بهتر است بگیرند گوشت گوسفند یکساله چربی آنرا جدا کرده سرخی آنرا کباب کنند و در دیکت سنگی نهند

علاج قوی

علاج قوی

حالتی بود که معده را بآن حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالات با صفر است
و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفر است بقی و علاجهش تنقیه معده است بقی و حقنه و تعدیل
با شرب و اخذیه و باید که اخذیه ملائم طبع و جویشبو باشد و یا از بلغم سودا است و علامت هر یک
معلوم شد و علاجهش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشنا میدن شراب و انار و بهی منقوع است
قی **الدم** یعنی بر آمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشوون رگ است از معده و علامت
فصد با سلین است و تجرع آب منجزل با شراب حب الاس با صمغ عربی و گل ارمنی در دم انداختن
و خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق است و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرزست معده
و علامتش علامات آفات اخلاص اصلی است و علاجهش اما به سبب دیگر فواقی حرکت فم معده است
از برای دفع مودی از خود و این یا از حرارت است چنانچه در تب های مفرقه و یا از خوردن چیزهای
بسیار گرم است و علاجهش استعمال اشربه و اخذیه و بارده است یا از برودت حادث فم
معده است و این اکثر سیران مسافران در سیر با عارضین گرد و علاجهش آنست که معده را از زیرین اندون
گرم کنند درین فم و در فم و بیجی و بطوبی که بعد ازین خواهد آمد حرکات غضبیه و غره زدن و نفس
و نگه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید مؤثر
و باعث و شوقان از چیزهای گرنده و سوزنده و فم معده میباشد چنانچه در قی زنجاری و خوردن چیزهای
نیز حادث میگردد و علاجهش قی بکنجبین آب گرم است استعمال اشربه بارده مثل شراب بیون
و اشربه زرشک بالاعاب بزر قطن و یا اگر گرانی طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد
و علامتش قی کردن است آب گرم و در بلغمی آب ترب و بکنجبین غسلی است یا از زاده های غلیظ
باید باشد و علاجهش با الاصول بکنجند و تخم بصلطکی و خیسون است ملایم نافع درین و تنم صفت آن
پودینه و شبت و ابوبونه کوفته روغن بصلطکی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند و یا از زرم بکنج میباشد
و علاجهش باید و یا از تشنگی میباشد و علاجهش آنست که در حبه غلطی یا تهلی یا یادی یا حراری نبود
و بعد از استقر آفات و پهای گرم عارض میگردد و علاجهش روغن بادام خوردن است و بر معده
مالیدن و غذا آتش جویا مرغ فریه و کدوی تر و سفالین بخته بخورد و قند یا نبات سفید یا آب بنده اند
و لعاب بزر قطن و بنوشند او را هم معده این آلاس یا انصاف و خون میباشد و علامتش نیز حرارت

فی الدم

فواقی

اورا هم معده

و انکی گلاب بران چکانند و سردیگ را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت
 هنوز خام بود و گوشت را میفشارند و ابی که برون آید و انچه بی فشردن برآمده باشد یک بخورنهند
 که سخته شود و انکی نمک دران نازند و بخورند و یا از خلط بلغمی مثل بلغم زجاجی میباشد که بعضی معده
 و قوت شهوت را بمیراند این بوجملات بلغمی بود که شهوت کلی احداث میکند زیرا که آن تشنگی بود
 و فم معده را گیرد و شهوت بحرکت درآرد و اینک سبب غشی گردی طعم و انچه و غلیظه علامت
 سوء مزاج بلغمی بود و علامتش تنگی معده و متعین آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست
 زیرا که باستمرار حاجت بود و اگر سنگی اعضا و غشی مانع استقراغ است یا حدوث جوع بقری از
 قوی در فم معده و حرارت مفرط و جمیع بدن است و علامتش علامت سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی
 طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرمی سنگی است و علامتش در حال غشی معلوم شد
 و بعد از آن غذای سرد با فعل و بقوه و مقوی فم معده مثل نان و آب انار شیرین آب
 سیب آب منجیل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریاحین و غیره که به سبب تشنگی
 ترک کرده بپند عطرش مفرط یا از حرارت دل بپند و شش میباشد و علامتش آنست که از بوی
 خشک پیش از آب خشک تسکین یابد و علامتش بپند بوی خشک است مثل خیار و صندل
 و گلاب و برگ بید و اغذیه و ضمادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علامتش علامت
 حرارت معده است و تسکین یافتن آب سرد زیاده از بوی سرد و علامتش نوشیدن شیر تخم
 مقشر است با سکنجبین یا شراب زرشک و از میوه با خیار بنه و انه و سیب و امثال آنها و یا غلیظت
 و لزجیت و شربای خلط با غذای میباشد که در معده باشد و ابی شور جامع این بر سه
 معنست میباشد و علامتش آنست که بر چند آب خور و تشنگی زیاده شود و چون صبر کند از
 آب بجنس و زراعت و چیزهای گرم خور و مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطرش را کاذب
 گویند و علامتش آنست که تنگی بقی و امثال و اگر بیب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند
 و گفته اند که اگر دو عدد لیمون گرفته آب آنرا با نمک سنگ بخورند یا فرصت معید بیا رفیع
 میشود قی و تموع و غشیان قی حرکت معده باشد دفع چیزی از طریق و این که مقرر
 باشد یا آن حرکت اندفاع و تموع حرکت واقع است یعنی معده بحرکت مندفع و غشیان

عطرش مفرط

قی و تموع و غشیان

در جانب محذب باشد سرفه تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن نیز باشد و میان فبات کجاست
 و ورم جگر وقتی که در محذب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند
 نگاهدارد و بعد از آن از وی سوال کنند اگر در آن وقت در وی در زیر و اندامهای پهلوی میاید ورم
 جگر است و الا ذات الجنب علاجهش ضد با سلیمون است و آشامیدن این اشتر بقدر آب ناز شیرین
 و آب ناز ترش و آب کاسنی تازه و آب غلب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ناز را الشعیر خمد
 نافع در ابتدا و صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان الحمل گل سرخ صندل سوده در نیم شتر
 ضما و نمایند ضماوی نافع که بعد سه روز استعمال نمایند آرد و جو گل بنفشه گل خطمی گل سرخ ضما و
 نمایند ضما و دیگر که بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود و باید که بر ضما و قبل بابونه
 اضافه نمایند و بعد از این ضما و اختصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گل سرخ
 کوفته باب غلب الثعلب تازه سرشته ضما و نمایند یا ورم کبد از صفرا است علامتش
 زردی روی و زردی زبان یا جوشش آتش و شدت تب حرارت و قی صفراوی مطبوع
 مسهل صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر بند می تخم کاسنی پوست پیچ کاسنی غلب الثعلب
 جوشانیده صاف نموده شیر خشک خراسانی ترنجبین در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم
 در محذب کبد باشد چیزی که اورا بول بیشتر کند بدینند و اگر در قعر باشد چیزی که اسهال کند
 و ورم صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از باغم است علامتش سفیدی
 روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملائم بودن تب است ضما و نافع
 وین شتر مستعمل بعد از نشیدن مار الاسود یا شیر تخم خربزه و استعمال حنظل نیز صفت آن گل بابونه
 اکلیل لنگاسر ختمه کتان کوفته بگلایب سرشته ضما و بند و یا از سودا است علامتش
 اوراک صلابت و در میان جگر است و ضما و رنگ لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و ورم
 و گاه بیابان یا بر رسته مزاج و علاجهش اسهال سودا است بعد از آنکه نفخ مده بسکنجبین بزوری
 یا حنظل و اقراص مقل داده باشند و اخذه و اغذیه و اشربه بحسب مری و گرمی مزاج از اخیه
 ذکر شد ترتیب دیند سوره القشیم بدانکه ضعف دسور مزاج کبد را سوره القشیم گویند و این مقدمه
 است سقا است علامتش زردی روی آمیخته با سفیدی است و پیچ روی و پلکها و دست پاست

سوره القشیم
 و یا اسودا است
 و یا کبد از باغم است
 و یا کبد از صفرا است

علوی

باز کتب و اوراق و طحال و راحم کبک

در معده و درد و ظهور ورم و در شقی زبان و شدت تشنگی و مقوط اشتهاست و ما پیش ضد باهلیج
 و نوشیدن آب از ترش و شیرین و نوشیدن مارا شیر و شراب لیمو و شراب آلو و تر مندی و شراب
 بنفشه و شراب نیلوفر آب غلب تازه و آب کاسنی تازه ضا دافع از برای این شخم در ابتدا اگر
 برگ خرفه لسان الحمل آب منحل آب شربت و در هم سرشته بر حده ضا دافع این ضا دافع درین شخم بعد
 از تسکین حرارت صفت آن اکلیل الملک گل خطمی کوفته باب سرشته ضا دافع نماید و یا از شراب بکوبد
 آب بادیان و آب کرنس افزاید و اگر ورم معده از بلغم بود علاتش تب ملائم و بسیاری آب درین افکات
 و مقوط شهوت طعام و سفیدی روی و زبان تهیج علاتش داون مارا الاصول و غذا خود آب گوشت
 تیموج که مدها بخته باشند و گوشت تیموج را بخورند و بران اکتفا نمایند طلالی نافع در ابتدا صفت آن
 روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضا دی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت آن
 خاکستر چوب انگویر سی کوفنی سنبل الطیب کوفته بخیته بگللاب و سرکه سرشته نماید و اگر تحلیل نیابد
 استغراق برفق نماید صفت مسهل که برفق اسهال نماید بادیان سله ورم تخم کرنس و درم چوبان
 صاف نموده فلوپس خیار شنبه پنچ ورم گل قند آفتابی ده ورم دران حل کرده صاف نموده بموشند
 و چند ربع باین مداومت نمایند و اگر از نمودن بود علاتش صلابت ورم و افکار ردیه فاسده
 و بد خلقی و تشنگی روی است علاتش داون مارا الاصول و چون علامت دفع ظاهر شود فلوپس
 باب را زیاده و آب کرنس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بموشند
 و چند روز مداومت نمایند ضا دی محلل صفت آن حلبه بزرگتان با بوی که سرخ کوفته
 بخیته باب سرشته ضا دافع نماید و اگر تحلیل نیابد اسهال با یارج فیقر مقون و تیموج فالتقون
 نمایند ضا دافع محلل قوی که بعد از این مسهل استعمال کرده میشود صفت آن اشق مغا تخم کوبد
 سنبل الطیب بعد کوفنی اشق را بر سرکه و گللاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بخیته باب سرشته
 ضا دافع نماید باب شخم و راحم را ص کبک و مراره و طحال و راحم الکبد اگر از خون باشد
 علاتش تب و گرانی و تشنگی و درد و سوزش و موضع جگر است و مقوط شهوت طعام و ظهور ورم
 و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق و اگر ورم عظم بود معده را از عظم آن رحمت رسا
 اگر در جانب مقرر باشد یا آن علامات قی و قبض شکم و فواق و ذباب و شهوت طعام بیشتر بود و اگر

توان

خاصه آب جوش منفرست و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چو کن عوش آب غدا دهند مفیدست
 و همچنین بول شتر و بز که قیصوم و در مننه خورده باشند و آورده اند که زنی را استقامت حاصل شد
 با عزت است چنانکه انار خورده که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت **سرقان** و صغیر یا سبب دفع
 طبیعت می باشد صغیر را بظواهر بدن بطریق بجران چنانچه در تب صغراوی در روزی از روزهای
 بجران و اگر پیش از نصف باشد نیک نبود پس اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فسادش
 کمتر باشد و درین قسمه طبیعت باید کرد و از آن گرم خورون سکنجبین یا از گرمی مزاج کبد باشد
 و علامتش گرمی مزاج کبد و بیاری زردی قاروره و کف زردست و علامتش سهل صغراست مثلاً اگر
 که بگر اخنک گرداند و غذا و خوراک ازین قسمه یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو آنست
 که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الاروی تیرگی زرد و بدن لاغری پذیرد و طبیعت
 قویتر شود و علامتش علاج گرمی بگر است و یا از سده جگر می باشد و علامت سده جگر گرافنی
 در آن موضع بود و در و تب آن اگر سده در جانب می رب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد اگر
 در جانب مقعر باشد برانزیم و آبناک و سفید آید علامتش اگر سده در می رب بود منفع مدبرینه
 مثل سکنجبین و آب رازیانه و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول اگر در جانب
 مقعر بود و استعمال او به منفعه سهله کنند مثل سکنجبین ریونیدی و آب رازیانه و کاسنی
 و عنب الثعلب یا از گرمی هوا می باشد و این قسمه کو دکان زنان را بسیار حادث میشود علامت
 جابای خنک است و اثر سرد و اغذیه و میوه های خنک و یا از ورم مراره می باشد و علامت آن
 تب است و گرافنی موضع جگر و درشتی زبان و تنوع و علامتش مثل علاج ورم کبد است و یا از
 ضعف مراره می باشد و علامتش مثل علاج ضعف جگر است یا سده پایین جگر و مراره است و علامتش
 قی صغراوی یا انار است و در موضع جگر است بر از اندک اندک سفید گردد و علامتش استغراق صفراست
 و استعمال مفتاحه مثل آب کاسنی تازه و بیج کاسنی و عنب الثعلب رسیده و تخم کاسنی و رازیانه
 و ریونیدین و سکنجبین بزردی و کسب گرمی و سردی مزاج در مرکب مفروض نمایند و یا از سده
 پایین مراره است و علامتش آنکه بر از دفعه سفید گردد و بعد بر بدن آید و ممکن که قولنج تولید کند
 و علامتش آنچه گذشت و در کشته آن سده این مجری آب مطبوخ کرنب و چغندر که در آن خلوص خیار شنبه

و گاه باشد که همه بدن برسد و از لوازم این مرض است بسیاری نفخ و قراقر و رشکم و اختلاف اجابت
طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قبض و گاهی زرد و گاهی دیرو علاجهش خفیف از علاج استسقا
استسقا بدانکه استسقا درخت بسیار آب طلب است و در اصطلاح اطباء مرض بادی بود
به سبب آمدن ماده با غریبه تمامی اعضای ظاهری بآن موضع بر سر غذا و اخلاط و این بر سر
نوع است اول ذوق و این بدترین انواع است پس کمی پس طبعی و علامت ذوق گرانی شکم
و بزرگی آن و در شتی پوست شکم است و چون دست بر شکم بالند چون ذوق بینی شکمی پر آب نماید
و آواز آب مسموع گردد و در وقت دست زدن از سیل و به سیاهو گردد و علاجهش علاج ورم جگر است
اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سو فرج باشد گرم را به سنجبین آب کاسنی و سودا به سنجبین
بزروری علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ مایه مضربه مثل کلکلات نج بار و یا حار
بحسب حرارت و در وقت مزاج علیل بعد از آن بمدرات و تقویات کبد گرم یا سرد و طبیعت
نمایند و مدرات تخم کرنس و انیسون رو باس پسیا و شان بادیان تخم خرزهره تخم خیارین تخم
کاسنی تقویات قرص انبر مار ریس بار و حار و قرص گل و شراب دینار و سنجبین بزروری
بهترین ادویه این مرض است و علامات کمی ترل و آماس جمیع بدن است و چون انگشت
بر موضع فرو برند ذوق در کوی بماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت و گاه باشد که بول سرخ
بود و بسبب عدم امتیاز میان خون و ماییت و نزد بعضی این نوع اسلم انواع استسقا است
و علاجهش تقویت به سنجبین است با آنچه در سو فرج بار و معده ذکر شد و در ریگ گرم
و نرم از کردن بدیر پنهان شدن و علامت طبعی عدم گرانی است چنانچه در ذوق بود و چون
دست بر شکم نهند آواز طبعی مسموع شود و ناف برون آید علاجهش اسهال بر فو است
بچیزیکه احداث گرمی نماید و تعدیل جگر و معده چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود پس باد به سنجبین بزروری و قهقهه و شیا فات و اخمه کنند ادویه موضعی سرگین بزروری
سرگین گاو و کبریت و سرکه ترکیب کرده کمی را از جمیع بدن و ذوق را بر شکم و طبعی را بر اطراف کما
نافع از برای طبعی جا و رس ملبوس کند و نمک گرم کرده کما و نمایند و اختسال چشمه های گرم
و استمال حمام معرق و استسقا را نافع است و حامی که تری افزاید یعنی حامی که آب بسیار بیزند

تفتیه بلغم صفت آن تخم اسفند که آنرا بر حرل گویند کوفته بجا کستر خوب انگور سبک در روغن گل سرخ
 سرشته ضما و نمایند اما سوداوی علاتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و شکم و نفس
 منقطع و سرعت نبض و شریان که بر هر دو جانب حلقوم است چنانچه بر بصر دریا فته شود و لاغری بدن
 و علاتش اگر غلبه خون بود قصد با سلیق و اسلیم دست چپ است پس از آن سنگین بر روی توبه
 و اسهال بطبیخ آفتیمون ضماوی نافع درین قسم صفت آن آشن بسر که خیسانیده فوخی و سدا بخیج
 آسمانخونی کوفته بخیجته باب سرشته ضما و نمایند و قرص کبیر و امیر سا به سنگین متخاز سر که نافع است
 ریشق را بر سر طلا نمایند و رم سپرز را تحلیل دهد و اگر یکدم قند سفید با سر که بخورند و رم سپرز یکدازد
 سدوس کند و رم بسر که سرشته ضما و نمایند صلابت از دفع کند ریاح طحال یا از سردی مزاج سپرز
 غلبه سودا و از آن میباشد و علاتش تند و در زیر پهلوی چپ و رم عنبر صلب چنانکه اگر دست بر آن
 فرو برند و در فرو نشیند و قرقر کند و چپ نه بر آید علاتش با رالا اصول است که در آن تخم خنکشت و قمل
 کرده باشند و خوف صورت دادن و صبر بر تشنگی بغایت مفید است و نمادون مجله آتش ضما و نهایی محمل کای
باب نهم در امراض اعراض و معارض و اسهال بر سهالی که بود یا از ماکول بود یا از اعضا
 یا از موانع میباشد که در جنوب و بلاد جنوبیه است اسهال میشود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن
 و یا از عضوی غیره عین یا از عضوی عین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و ماره و روده اما آنچه از ماکول
 بود یا از روده و یا مصلیه میباشد که قوت او در روده یا در روده بماند و علاتش بخوبن بزرگ قطره بریان که در روغن
 گل سرخ چرب کرده یا رب سلب شیره برین بپزند و یا از بسیاری خوردن است که موجب تخمه و پیینه
 شود و یا چیزی فراتر مثل آلو یا عدس غذائی که خوش طعم نبود یا بغیر شهوت خورده شود یا نفاخ بود
 و قول ریاح کند و آن مانع اسهال معده شود و بر غذا پس غیر نهضم بماند و موجب اسهال گردد و علاج
 این مجموع آنست که یک شبانه روز غذا نهند و بعد از آن غذای لطیف سر بیع الا نهضام خفیف و بنه
 و معده را بحسب خصوصیت که بر مزاجی تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و این را
اسهال بدنی گویند و پیش از اجتماع فضلات ترک ریاضت و قنات تحلیل و بسیاری دعت و سکون
 و امتلائی بانیست یا از خصل متفرغ که در روده بماند و مثل حبس خون بواسیر و حبس طمت و امثال آنست
 و علاتش تخم اسباب مذکوره است و علاتش تفتیه بفسد و اسهال است و اگر بدن قوی باشد

ریاح طحال

باب نهم در امراض اعراض و معارض و اسهال

اسهال بدنی

یرقان اسهال یا از سوز

نی شست

درم طحال

حاصل کرده باشند بار و غن با و ام حقه کردن بغایت مفید است و اگر غلبه شعله و تخم کرمش در حائل
 کرده باشند قوی تر باشد و یا از قلع می باشد و علاجه شش علاج قلع است یرقان اسهال یا از سوز
 میان بگر و طحال یا از سوز میان طحال و فم معده می باشد و علامت این هر دو آنکه یرقان اندک
 اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی در شهوت دفعه ساقط شود و گران و فم
 از جانب چپ بود علاجه شش بکنجین بزوری و اسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت جگر
 و سپر است که از خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحال آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود
 و علامت سوز مزاج کبدی و طحال نیک سیاه بود با سیاهی بول و بر از و شکایت مریض از جانب
 چپ و غم و اندوه بی سبب خفت نفس و علاجه شش فصد است و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل مگر
 یا سپر و یا از ضعف جاذبه و ماسکه طحال است و علاتش که ورت سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج
 سودا بقی و با اسهال است و علاجه شش تقویت سپر و نهادن خمچه بی تیغ زدن است و ضمای
 نفوی مالیدن و دلک ریاضت اگر از سکون و بی اشتهاری و دلخه باشد و یا از یحراق محقر و امرض
 سوداوی می باشد و علاتش آنکه در آن امراض حادث میگردد و در آخر دوش آن خفی حاصل
 میشود و علاجه شش مذکور در بن خروج سم است و یا از ورم سپر می باشد و دای او ذکر شد
 و درم طحال یعنی آماس سپر بیشتر سوداوی بود و بعد از آن سوداوی و آن بزوری بسوداوی
 مستحیل میگردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر می باشد و همیشه اورام از زیر سپر عارض شود و
 فرق میان باد و ورم آنست که از دست مالیدن و ورم و زبانه ای که و در باد
 نشکین می باشد و بود که او از قراقرم سمع شود و اما سوداوی علاتش درد در جانب سپر و حرارت
 و تشنگی و تب گرم داشته و ایسی و سیاهی قاروره و گاه بود که در موضع سپر ز سرخی پیدا شود
 و علاجه شش فصد یا سابق اسهال بخیار شنبه و آب عنجب افرنجی آب کاسنی تازه و نماد بانی
 و نماد اماره الشعیر و اشربه که در او رام کب ذکر شد و اما صفراوی علاتش سوزش منفرط در سپر
 و تب و دوش و اشتیاق و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آن خفته و علامت اسهال بطریق ورم
 منفرط و جگر سیت اما بلغمی علاتش زیادتی حجم سپر و اندک زردی زبان و سفیدی و می زبان
 و تهرج چشم و حوالی آن و صفیدی بول و سیاهی بر از بود ضمای نافع از برای ورم بلغمی سپر مستعمل بعد از

و یا از معده باشد و این را اسهال معدی گویند و این سبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب طامست سطح معده است از رطوبتی و علاتش بیرون آمدن طعام است بی تغییری و احساس ثقل و علاتش قی کردن است بهوارش عود و جوارش خرنوب و جوارش کندر خوردن و یا از ضعف قوت یا ضمه میباشد از سوزن مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریح و زحمه است و یا از رطوبتی لزج که میان طعام و معده حجاب گردد و یا ضمه از کار خود بماند و علاتش ضعف یا ضمه و ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منضمم بر دهن آمدن این بوقت خود نه مبستر چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و علاتش آنکه سوء مزاج را با علامات آنها معلوم کرده تبدیل و تعدیل کوشند و باد را بر ترک چیزهای نفلیخ و کاسرات ریح تحلیل دهند و رطوبتی را که علاتش خشیان و بسیاری آب بان و شیرینی دهن و بر دهن آمدن رطوبت است به برآورد علاتش قی آوردنست یا آب تربیث شبت و عسل و دما و مست بچوار شبات مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت قی میباشد و این نهایت قلیل توقع است پس اندک اندک دفع کنند چه از ضعف بیکبار دفع تواند کرد و آنچه دفع کنند منضمم بود و علامت منضع دفعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده نماند و بسبب آن میوست بود و علاتش بخیرمای مطب باید کرد و یا از اکثریت مغرأ بود و معده علامت علاتش و اسهال حراری نباید و یا از بلغم شور و زحمه بود و علاتش شور و دهن است و علاتش قی کردن است و خوردن گلخانه تقوی یا صطکی و آشامیدن شراب منحل و شراب بویوت و یا آن شور و بوشش و قرجه است در ریشی و زحمه و علاتش بوشش دهن و خشکی و حرارت است که از بعد تناول غذا و معده احساس شورش و درد میشود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و برآورد صدید و زرد آب رقیق برآید و علاتش اگر مانعی نبود ضد باسلیق کنند و غذا آتش جو بریان کرده و عدس و برنج شسته با شیر خشکشان دهند و هر روز دو درم بر قطونا بریان کرده و یک درم سمع عربی سوخته برغن گلسمرخ و دو درم چرب کرده با شراب منحل بدینند اگر بعد از یک هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الکرمان دهن یا شراب منحل و یا از باطل شدن فعل معده باشد و بسببش فلتا کال با تیراب سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل فلتخونی و جیره و علاتش بر دهن آمدن طعام غیر منضمم بی سببی از اسباب مذکوره و علاتش آنست که معده را بقا بضات و جوارش

بر ریاضت و حرکت و دوا معده تمام معروق و یا از غلظت پمفرات تمام بدن است علت مست و علت حسی است اسهال
مراری خواهد آمد یا بزمیل سحران پیدا شود و یا ب بن و بان و گدازن اعضا پیدا شود این رعقب
حمیات و قیبه اکثر عارض میگردد و علاقهش التهاب و حرارت تنن بر از و اختلاف لون و عدم وجود است
و عضوی که موجب اسهال گردد و اگر دوبان و دوبان کرم و شحم بود و سید ضلیط و چرب بود و آخر
مثل شحم متساوی القوام گردد و دوبان کرم نیز اول صدیدی بود اما چرب نبود و در آخر تشنای القوام
گردد و یا از عضوی غیر معین این اسهال مدیمی بود و بدین التفات باید پیدا شود و عضوی از اعضا
صدر و ریه و علاقهش تقدم در دست و ران هند و دفع ریزه و ناقص قشریه و علاقهش تشنه که شیره
تخم خیارین با کلاب قند دهند و یا با سکنجبین با شراب زرشک بحسب احوال و غذا را را شعله باشد چنانچه
مرغ و دای که بعد از پاک شدن فتح و بین گل از منی طباشیر سفید دم از انجبین گسرخ از هر یک یکدانه
تخم کاسنی دو دانه کوفته بخیته با یک شقال شراب ب و بند و موضع را بقویات تمام نمایند و در شحم
قدری سرخ داخل نمایند و اگر تب نبود و بوجو حاجت نباشد و یا غیر ری پیدا شود چنانچه فصله جمع گردد
و علاقهش تشنه است که در آن عضو در وی تطایر شود قبل اسهال و بعد اسهال خضقی را متنی در آن عضو
پیدا شود و معرفت نوع خلط مبول و بر از و یا در و عضو و اسهال حاصل شود و اگر غلبه بود
صغری است و اگر ربع بود سوداوی است و اگر سودا بود و رطوبتی باشد و این نوع را اسهال
دوری گویند و اگر دوری نباشد بلکه انمی باشد و در بعضی اوقات قوی تر شود و از ساد و خون
و علاقهش تشنه است از غلظت غالب تعدیل فرج یا انچه موافق باشد و تقویت آن است که در آن
تخم کاسنی و بزمیل است و انچه از عضو معین باشد یا از دماغ بود این را اسهال دماغی گویند و همیشه
از دماغ این نیز آمده است و غذا را در دماغ و علاقهش تشنه است که در اول روز که از خواب بیدار باشد
چند تر باشد و اسهال شود و پس ساکن گردد و با علامات نزله دماغ و دماغ و علاقهش تشنه است که
بغذا نماند و با این پشت کن و پیش از آنکه حادث از خواب برخاستن مجاشش مستقر بود و بیدار گردانند
وقتی فرمایند از انچه باقی بر نیامده و در معده بماند یا بروقه فرو آورده باشد بچیزی مزین دفع باید کرد و مثل تخم بیا
دیا رنگ با تخم و یا بزر قطن و یا شربت ناز شیرین یا قند یا شراب صندل یا شراب خشک است و او
قابضه که اسهال باز دارد و نشاید دادن تدبیر بآنند و تشنه نزله باید کرد و چنانچه در باب نزله گذشته

که معروف است بعد اول و علامتش تشنگی در جانب راست و الاغری و فساد لون است و علامتش تشنگی
 سده است به کنجین بزور می و شراب نیاری و یا از تحال باشد از امتلائی سودا بسیار آید آن
 بعد و علامتش غلبه اشتها و سوزش فم معده و ترشی دهن و سودا ویت بر از دست و علامتش اگر
 قوت بود فساد با سلیق و اسهال باید کرد و به طبع فتمون استغراغ کرده فم معده را قوت دهند و پیرز را
 شکمید نمایند و مجله بر تش حب پانند و یا از زهره بود هرگاه صفرا از زهره بروده فتاده از آن آید
 که جهت دفع تشنگی و از وجیت آن بکار آید اسهال حادث شود و علامتش وقوع آن در تبهای غلب
 و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب کهنه است و علامتش اگر از صفرا بسیار به و به تشنگی بلیله زرد و تبهای
 و آب انار ترش شیرین مکرر تشنگی نمایند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب را بران با شراب سفوف
 و شراب زرشک ساده و میند و غذا و غنی سنگتاب آهن تاب و مار الشعیر بران مشورای برنج
 با آب سماق یا انار دانه و میند و اگر ضعف بود و هیوج یا چوژه مرغ بران کرده اندازند و اگر بران
 کنند در وقت بران کردن در گردانیدن آن آب سماق بران ریزند و چون بران شود سماق
 بران باشند شاید و یا از زوده بود و این را اسهال مقوی گویند یا از اکثر اسباب که در معده گشت
 تواند بود و از به طور سطح داخل بود و علامتش بدون آمدن صدید یا غذای غیر کامل لانهضام
 و اختلاج معده و احساس دور وقت مرور غذا بروده باشد و علامتش فصد است اگر با نفی نبود
 و مار الشعیر جو بران کرده و برنج و باروغن گل سرخ و شراب سفوف و طباشیر تخم خرفه متعش و گل انی
 و صمغ عربی و میند و آب با تینک تخنه نمایند و در کمرشهای صفت کنند و از به طور سطح خارج معایب باشد
 درین شتم صدید نبود و در به بالا و زیر و راست و چپ میل میکند و علامتش فصد و تشنگین حرارت
 و برگ خرفه و حب الثعلب تازه ضا نمایند و از میوای گرم اجتناب سازند و از طوبات فاسده
 که در رو و جمع میشود بپاشد علامتش خروج آن طوبات با طعام قلیل لانهضام است اما حال
 معده و علامتش تشنگی است بقی و اسهال پس استعجال سفوف قباضه و از ترش و سودا مزاج سرد و تر
 میباشد که قوت ماسکه انصیف گرداند و علامتش آن چیز است که در طوبی گذشت غیر خروج طوبات
 و علامتش استعجال و جوارشات قباضه است که در معده ناکو رش و از ضعف معایب باشد چنانچه عصاب
 بان آمده است و ناراض نبو و علامتش عارض است و در غایت سببین علامتش است و سبب اسهال قلیل و تشنگی

و غدا آتش بپزیران کرده دهند اگر از حرارت بود و الا شور بای گوشت کبک برنج و دهند و گفته اند
 که حسوی که از شیر و تانه و نان میدهند خشک کرده بر معاند ثبات خلل میدهد و یا از جگر باشد این را
 اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و حادی آنست که در کبی کیا و سیت و فعل و عده
 تمام بود و در معده ضرری نبود و اسهال کبدی با پنج و نیم دیبا شد و پیش از آنجا که بید است
 و علامتش قدیم و درم و ناقص تشعریه است و علامتش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با انشیر و ضما و است
 یا غصالی است یعنی مثل غصا که گوشت تازه بود و پیش از آنجا که بید باشد یا بسبب سوء مزاج
 یا درم و سوء مزاج را بعد از آن معلوم کنند و دفع کنند و درم و سده مذکور شد و گفته اند که غصالی
 صعب تر و بپزیرنی تر است شود و خشک نیست که هرگاه از بروزت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود
 و یا از درم و سده است این را فو و وسطا یا کبدی گویند و پیش از آنجا که بید باشد و علامتش
 آنست که قرص طباشیر و گل انفی و درم الاخرین و دهند و غدا از روده تخم مرغ نیمه شست یا استلا ریدن
 و علامتش استلای بدن است و درم علامت است و درم و خروچ و بیدارک پی و در پی و علامتش
 اکل است و او درم و سده است و با شرف و بعضی از اینها و چون ضعف پیدا شود مجامع و موضع
 کثیر از بدن نهند و قوی این است و علامت است و یا صفراوی میباشد و سبب است و جگر از صفرا و مدیای
 میباشد و این انقباض بسیار است از انقباض سیاه و یا از احتراق شدید و علامات و علاج انقباض مذکور شد
 و علامت انقباض و احتراق و صفراوی آنست که با آن علامات صحیح نبود و مختلط نبود و بر آن
 و در بعضی از خروج آن راحت حاصل آید و در وقت خلاصه و بیشتر بود و چون غده خورده شود ساکن گردد و علامتش
 قاضی نمید که خوف هلاک حاصل بود بلکه تعمیل و نایب و تعمیل و خلاط با انشیر و شراب بار و مطفیه که در آن
 قبض بسیار بود و چون شراب رشک و غوره و انار و ریاس و درین نوع اسهال خوف هیچ است پس
 بازنگ و اسهال بپزیران کرده با انشیر مذکور و مین و گاه باشد که در کبدی یا برای جگر بپزیران آید
 و علامتش آن بود که بر آتش نهند که اخته شده و یکمیل و دیبا شد و پیش از آنجا که بید باشد و علامتش
 اسهال سفید و گاه بود که انکی اسهالی نهند و علامت و قوت در اسهال و قوت خون در بدن و لاغری
 و زردی رنگ یا سفیدی آنجه و علامات و سبب و مزاج است و ضعف معده و کمبود و اکثر آن از بروزت
 و رطوبت است و تعمیل و تقویت جگر نماید و خلاطی دیبا شد که عارض بود و در عروقی

و پنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید بیا لایند و درم نمک ده درم فلوس خیارشنبه در آن حل کرده
 صاف نموده و درم روغن بادام اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و حقنه که در حرارت
 استعمال نمایند عذاب آتوسیه از هر یک پنجاه عدد و سر بنفشه گل نیلوفر از هر یک پنج درم برگ
 چغندر یک دسته رازیانه شش درم گل خطمی سفید یک کف در یک من و پنج سیر آب جوشانند
 تا پانزده سیر باز مانند بیا لایند و درم فلوس خیارشنبه در آن حل کرده و صافی نموده و درم روغن
 اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه کنند و بجای روغن گنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده باند و در بنجی
 مار الاصول و در صغراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر آب تمر سندی قرمش کرده
 بعرق بادیان و هندی تا کشاد دنیا یغذاند هندی و اگر ضرورت باشد یغذادادن مار الحشم شود و باقی
 دهند و بعد از کشاددن اگر غلبه خلطی باشد تقویه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه میباشند بعد از
 آوردن طبیعت بمعالج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعاء باشد
 و علامتش احساس ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و تی صغراوی و در و پیری رگما و گرانی و ضریان است
 و اگر رموی باشد علامتش حقنه بار و تعلیم است شراب بنفشه و آلو و شیر خشک و فلوس خیارشنبه
 پس ضد با سلیم و سائر تدابیر از آنجمله وادویه و اشربه چنانچه در ورام حده گذشت یا از التوی
 رو و با می باشد و سبب التوی پاره شدن رباطات رود است بواسطه حرکت ضعیف یا فتق
 یعنی فرو آمدن امعاء بکیسه حقنه و علامتش حدوث آن بعد از حرکتی عنیف یا سقوطه یا ضرب می باشد
 و احساس نزول آن بکلیس خصیه و خود باز آمدن و علامتش دست بر شکم البیدن بر فتق و هموار است
 و بحركات مختلف تابجای خود باز آید و یا از دیدن یعنی که همای باشد و بعد از تعلیم طبیعت دفع آن
 سعی نماید با نچه در باب میدان ذکر کرده خواهد شد و حسیه به آنکه زحیر حرکت رو و مستقیم بود بدفع باز و بطریق
 اضطرار و پیران نیامدن که اندک طوبی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد و صادق می باشد
 و کاذب و علاج هر یک ضد علاج دیگر است پس به تحقیق و تشخیص آن اجتهاد و سبذ و لای بدو است
 و صبح ناشتا شیرینی دهند از قند و بزر قطن و با تخم ریحان یا بارنگ اگر آخر روز و نیمه نایک است
 علاج آن تعلیم طبیعت بمثل شراب بنفشه و طبع پوست بچ خطی و گاه باشد که به شیر خشک و فلوس
 خیارشنبه حاجت افتد و غذایش و عدس مشرب با استقلال و شیر و صغرا و دام شیرین دهند و اگر

و از انفتاح عروق در امعاء اسهال و موی حادث شود و این را فو و سطر یا متقوی میگویند
 و در رودهای غلاظ و رودهای وفاق سیب باشد و رودهای شش است اول متصل میباید است و آن را
 اثنا عشری گویند پس صائم پس دقیق و این هر سه را معارف وفاق گویند پس اعوج پس قولون پس سستیم
 و این هر سه را معارف غلاظ گویند اگر از انفتاح عروق رودهای غلاظ بود و علامتش فرود آمدن باز
 بود اول باخون آنرا بخون بی آنکه علامت بواسیر باشد و اگر دو معارف وفاق بود علامتش اول نزول
 غالباً بود پس نزول خون دقیق و کف ناک یا قرقر بود و علامت اسهال کبدی نبود و علامتش
 باسلیق است اگر غلبه خون باشد در ب غوره و ریواس و سبب حب الاس با شرب اینها با گل ارمنی
 و دم الاخوین و صمغ عربی داخل کرده باز زده تخم مرغ بریان و بند و غذا برنج شسته بریان کرده
 با شیر تخم ششپاش بریان کرده و صمغ عربی داخل نموده باز زده تخم مرغ نیم برشته و یا پخته
 و صمغ عربی بریان نموده بدیند و حقنه قابض از شل برنج و حب الاس و گل ارمنی و دم الاخوین
 حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود به نهایت مفید باشد و چون اکثر وقوع این در رود
 و قولون سیب باشد تا آنرا از انفتاح کرده اند یا از باد غلیظ باشد در میان هر دو طبقة
 رودهای همان چنان محسوس گردد که گویا بجوای دو صور اخ میکند و این با وجود نرمی طبیعت نیز
 میباید و علامتش قرقر و انتقال در و از موضع به موضع و تقدیم تناول میوه با غذاهای سرد
 با دناک و علامتش شافها و خضنها که طبیعت را فرود آورد و باد باران بشکند و البته باید که در
 لوله محقنه که دو صور اخ داشته باشد بکنند و این نوع قولنج را قولنج ریجی گویند و یا از نقل است
 که در امعاء مجتس گرد و و این قولنج را قولنج ثقلی نامند و سبب احتیاس این اختلاط بلغم
 لزج بود و یا از سودایا از صفرا محی با خشکی نقل بنادق شدن آن با خشکی طعما یا از زندگی
 آن یا از حرارت رودهای اول یا بهیچ است آن یا بیاری آمدن بول یا کثرت تخلل بدن از کثرت
 ریج و حرارت بود و علاج همه کینی در و است که با دوا و در آب گرم نشاندن و بعد از آن
 استعمال حقنه نمایند که شکم بیاورد و حقنه سیمت ریجی و ثقلی و بلغمی و سوداوی صفت آن
 مسفاج فستقی تخم کرفس زیزه لریانی بادیان از هر یک پنج درم سنار کی مغر حب انظر طم از
 هر یک ده درم گل جفتنه حله بهر یکتان از هر یک سه درم با بون کل خطی از هر یک ده درم کن

تشنگی و مله ب سوزش علاج شراب ترمندی و اسپنخول و تخم لسان الحمل و یا از سورفراج گرم
معاست و علامتش علامت سورفراج گرم است و علامتش آب انار ترش و شیرینک یا اسپنخول
بگلایه روغن گل سرخ برهم زده و یا از باغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و قفسه دم
استعمال مولدات بلغم است و علامتش تنقیه است بقی و حقه و خوردن جوارشات یا از دیدان است
و ذکر آن خواهد آمد سحج یعنی ریش رود و یا این چنین بود که بر سحج رود و یا رطوبتی مثل زبد بر روده باشد
باجدت و مغز صفر و فضول که بر آن گذرد و باز دارد پس هرگاه اخلاط حاده بر آن بسیار گذرد
و سطح رود و یا از آن رطوبت بر پهنه گردد و وحدت اخلاط در آن تاثیر کند ریش گرداند و علامتش سهل
باد و در و دماست پس اگر در و در ناف بالای آن بود سحج در و دمای بالا است که امعاء و قاق
و امعاء علیا نیز گویند و چون با بر از مختلط بود و یا باشد بسبب نزدیکی باعضاء زیریه و آن فی دماغ
و جگر است و اگر در و زیر ناف بود در و دمای زیرین است که امعاء غلظ و امعاء سفلی نیز گویند
اول خون آید و بعد از آن براز و این سلیم تر بود و علامتش آنکه شیر آهین تاب نمایند که با هیست آن
بر و و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بپاشانند و پوست خشکش
نرم سوده یک درم باده درم شراب حب آلاس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعق کنند و قرص طباشیر
و قرص که با یا شراب مذکور بدینند اگر تشنگی غالب باشد شیه تخم خرفه بریان کرده با اشره مزجوره
بدینند و تخم زوق بریان کرده و اسپنخول بریان ساخته بر روغن گل سرخ چرب کرده در و دماست
گرداند و غذا برنج یا شیر و تخم شمشاد بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده برویخته
بخورد و زرده تخم مرغ نیم پرشت بخورد و اگر ضعف غالب بود که یک تی حوج با چوزه مرغ بریان کرده
دیند و دیدان یعنی که میانچه دراز است آنرا حیات گویند و قولد آن در امعاء و قاق است باشد
و علامتش در و شکم و احساس حرکت آن در وقت گر سنگی است و غشیان در صورت ندان بریم دن
و از دهن آب قرق در و ز دهن مالی و خشکی کردن بدغوی روان سخن سخت خشم گرفتن و گاه بود
که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصرع عارض گردد و آنچه بحب القرق یعنی که دانه مشهور است
تولدش در امعاء غلظ است و علامتش آنچه است که گذشت بروی بدن آن اگر در حمام بود
صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غالبه کند بعد از آن چیزی خشک بر شکم نهند اگر بالای ناف

تخمها بر آید غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر باید جست تا اعتماد تو انکار و نیز اگر با وجود قبض
و حبس ثقل در امعاء ممکن است که از جانبی دیگر تخمها بیرون آید پس قفص نمایند که پیش از وقوع
این مرض طبیعت قبض بود یا تلبدین و چون مقرر گردد که صادق است اگر از باد باشد علامتش بیرون آمدن
آن بود و باز از سوزش و حرارت و موعده و علامتش آشامیدن آب سفرجل با بارنگ بریان کرده
و غذا مارالشعیر بریان و برنج و کاه و برس بریان کرده باشد و تخم خشخاش بریان و آب سماق
چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی دارد و ضمادی نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش
گل سرخ بزرگ سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلآب سرشته روغن گل سرخ داخل
کرده بر شکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین نیابد قرص طباشیر دهند و اگر ابلیغم بود علامتش
بیرون آمدن ابلیغم باشد و باز از سائر علامات بلغم و علامتش آشامیدن شراب حب آلاس
با تخم بوجان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج با پیله کرده پخته زیره بریان کرده و در آن انداخته بخور
و کاه و برس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد و سقوف متغلیا ثا دهند و شرعشاشیا فی
نافع و درین قسم صفت آن جنفص کملی زعفران کند و صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون و عجز و کوفه
بجخته آب سرشته شیا فها سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات
و این شیا ف اکثر اسام زحیرا نافع باشد و اگر از سر ما بود علامتش زیاده شدن زحیر سر
از رسیدن سر با مقعد و علامتش علاج بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن بر زمین گرم
حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از شستن زمین صلب این مرض حادث شود و
تخم مرغ بر روغن گل سرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن نمید
و چیزهای سرد ضرر است و از گرم کرده و امعاء مستقیم بیاید و علامت آن ثقل و خرابی در انقباض
علامتش آبرنی نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و سر نفیسه و آب انار جو شانی
در آبرنی کرده و در آن نشیند شیا فی نافع صفت آن گل خطمی و خبازی کوفته بجخته آب سرشته
شیا ف ساخته استعمال نماید مخصوص در و در و در اگر گویند و این مرض یا از باد است علامتش
و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون در و بیرون آمدن باد است علامتش آشامیدن رالاصوا
و کما و سبوس نمک و در آب گرم شستن یا از صفراوی بیاید و علامت خروج صفرا

و برنج و برسیا زنده از خشک گرداند و دای که همین عمل کند صفت آن سوزنجان بود یعنی نرم کرده برنج و برسیا
 بریزند همین عمل کند ضادی که در بوسه اسیر است سکین دهد با بونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از
 هر یک سه درم فیون زعفران از هر یک یک درم مقل ارزق دو درم کوفته بزرد تخم مرغ و پیه مرغ
 و روغن گل سرخ و مغز ساق گاو و گوشت بمان شتر سرشته نماید کنند و اگر دامیه بود حلال خون نمی آید و خواهند
 که بیاید زهره گاو و پیاز طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند گرانکه با فراطرسد و موجب
 گردد و پس منع کنند بقرص که با و شراب نجبار و شراب حب لاس و بنیاف کجلی صفت آن کند
 گلزار فارسی ماز و سبز سرشته اصفهانی شب یمانی اوقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بخیمه بگلای سرشته
 شیا فها سازند هر یک بر پرخته خرا عمل نمایند و دستکاران با هر بطریق بریدن علاج میکنند لیکن اگر
 متعدد باشد تمام را باید برید و اگر چه این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست اما با بوسه اسیر بادی
 بود غلیظه و عسر التحلیل و دروی مثل در قوالتج احداث کند و گاهی بجانب گرده بر آید و گاهی بجانب ضمیمه
 و قضیب فرو رود و گاهی قبض بود و گاهی تلمین بی سبی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب
 ریج بوسه اسیر تحلیل اخلاط سودا و بیهوشی است که آن بریاح غلیظه و علاجهش تنقیه سودا است با بوسه
 باد و دای کاسرات ریاح مثل جوارشات و امثال آن اما تلمین طبیعت اسهال در بوسه اسیر
 سبب ریاح است که از بوسه اسیر حادث میگردد و انتفاخ عروق بوسه اسیر چنانکه انتفاخ عروق معا
 که ذکر شد سبب اسهال میگردد و علائمش علامات بوسه اسیر و شقیه میشود و بمرور بطریق مزاج معا
 و عروق آفتست که در آنها علامت بوسه اسیر نیست تقوئی نافع از برای اسهال بوسه اسیر صفت آن
 نرم و خطائی که برای شیمی گل مختوم از هر یک دو دانگ کوفته بخیمه با است چکه بنورند بخوبی
 از برای اسهال بوسه اسیر نافع است و خوردن جنض بندی و ورق انقب نیز اسهال بوسه اسیر را
 نافع است و همچنین بلبله سیاه و روغن گاو بریان کرده فواصیر و آن قرص بود با حادث در میان
 و خصیه و از آن صدقند و آب پیرو و نافذ سیاه شود و علاجهش آفتست که هر روز بمشازند و شیان
 مغرب که در امراض چشم مذکور شد بگلای سوده سه چهار قطره در آن چکانند و او را مع مقعید یا از
 خون و صفرا باشد و علاجهش ضد با سلین و بر روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ ضا و کردن بعد از آن
 ضا و کردن بر روغن گل دوم و زرد تخم مرغ و بعد از آن ضا و کردن بخلی و سر قشقه و خبانی و با بونه

در اسهال
 در اسهال
 در اسهال

جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف است حب القرع است علاجش چهار روز هر روز قدری شیر دهند
 و در نماز پیشین خود آب چرب بعد از آن روز پنجم و صبح قدری چیزی گران از جای بجای نقل کنند
 چنانکه نفس شباقی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شیرینی مخلوط کرده بیکبار
 در کنند و تا نماز پیشین هیچ نخورند بعد از آن خود آب بخورند اگر پیش از آنکه سفوف را بیاشاشند
 اندک کباب یا اندک شیرینی در دهان اندازند چنانکه آب آن بجلوت فرو رود و متعاقب آن بیکبار
 دوا را در کشند بهتر است سفوف دیدان صفت آن سرجس در منته ترکی قبیل بدی بزرگ کبابی نقشه
 از هر یک یک درم ترس شامی تربید مفید خوب تراشیده قطب العنیل از هر یک نیم درم کوفته خفته
 این مجموع یک خوراک است و آنچه پیشین بگرمی که در سر که متولد شود و در امعاء بسته می شود و علامتش
 خاریدن مقعد و خروج آن با براز است و علاجش حقنه کردن آب برگ شفتالو یا شونیز و ترس
 و شحم حنظل است و قبیل بر وزن رشته شفتالو و روغن رشته زرد آلو چرب کرده و بهر قوطی بسره
 انگوری حل کرده بآن آلوده نموده بر دارد و از شحم حنظل و شونیز شیا فی ساخته بر دارد و چون تولد
 اینها از بلغم است و رطوبات از چیزها متولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن
 بر صبح ناشتا قدری مری تجرع نماید تا منع تولد آنها نماید بواسطه جمع با سورست و استعمال
 لفظ جمع بیشتر از غیر باشد و این مرض در بینی می باشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت
 تولد باشد و سبب آن فساد بود که از دماغ باین موضع آید و بجرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد
 و غلیظ آن تجر گردد و گاه بود که منبت گردد و علاجش تنقیه دماغ است و استعمال موم و روغن آتشان
 باب گرم و اگر تحلیل نیابد بشکافند یا بزند و بمرهم عللج نمایند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد
 و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سو و اوی پیدا گردد و سه نوع
 بود ثلوی لیه که صلب است مشابه تولد و عنبیه کشیده انده انگور بود و توتیه که بشکل توت شامی بود
 و هر یک بیرونی و اندرونی می باشد و بواسطه عنبیه کشیده و غمیا علاجش فصد با سلیم است تا بفع و حیات
 ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و بگرو فذای صلاح تری افزاید طبیعت را از قبض نگاه باید داشت
 بجزری نافع از برای بواسطه صفت آن برگ مورد و نباله باد سجان پوست بچ کنیز مرکبی صافی
 شحم حنظل پوست مار اجزا را بر مقل از رق نصف مجموع که فته بخته بر آتش گذارند و در

نوشته

اسباب سردی آتاس مثانه است یا باوی غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و غول یا سوز مزاج گرم چنانچه
 در تپهای محرقه واقع شود یا سوز مزاج سرد یا غلظت مثانه یا حبس بول و بازداشتن آن
 بسبب مانعی با سنگ مثانه یا ضربه است که مثانه را مسدود و ریم را بسته و ریم را در هم با غلظت
 تشنگی و طوبی لزج یا با غلظت و یا با ریم تقیم یا بیش و شره در مجری که هرگاه بول با آن می رسد
 در و میکند پس میل به مثانه میکند یا غنای بول را در فتن خصیه و علامت آتاس مثانه اگر گرم بود
 تپ محرقه و در صعب و مثانه تر جز و متغایر مثانه و زبان تشنگی و سیاهی زبان است علامت جوش
 آنست که فصد کند و در آبریزن تخار از سر غبشه و نیاز و جوش تشنگی و گل غلظی در آب جوشانیده
 و ضما و تخار از آرد و جوش غلظت و غلبه التعلب بر مثانه ضما و نماید و بعد از آن تقسیم تقریباً ضما و با بونه و تخم
 آتاس و آرد با قلم کشیده پس اگر غلظت زیاد و جمع شده شود و در زیاد و در و در تشنگی که کوشند یا ضمه و
 نشانه در آتاس چنان در ساکن شود و نشان تشنگی بود و جهت بخار سیرگین که ترو آرد و کینه ضما و
 نماینده و دست به مثانه ببالند و چنان بکشاید و در بول را بر آید شیر و تخم نیلین با شراب بقیعنه با شراب
 اما با قینه سفید و نه چون از ده پاک شود و شراب کاکلیج و شراب ششخاوش و گل از منی دوم الاخرین
 و دست است و چند و اگر آتاس سرد بود و غلظت تشنگی بول در غایط گرانی و تخم و در نصف رسا و
 غلظت هرگز و در احساس و در غلظت جوش و در آبریزن تشنگی نیدن که در آن با بونه و اکلیل المک
 و غلبه و بزرگمان جوشانیده باشد و ضما و از تشنگی اینها سازند و علامت با تدد و بی آرامی و تقم
 چیزهای بادناک است و علامت جوش بقانون علاج آتاس که در تشنگی علامت بسته شدن ریم
 و خون مبلوق بول بده و غول و خون سردی اطراف و غلظت جوش و در دست و علامت جوش در آبریزن
 محلل چنانچه ذکر شد نشانند و یکجندین غلظتی نوشند و قدری پلیر یا یخ که کش در حلیل بچکانند
 و علامت و علاج سوز مزاج از نباشت گذشت معلوم شد و تدبیر حبس بول و سوز مزاجات
 در آبریزن گرم نشانیدن و بر فتن و دست بر زلزال الیدین علامت و علاج سنگ کرده و مثانه غلظت
 و اگر بزرگ بود و حرکت کردن بجانب راست و چپ که از مجری دور شود بول بکشاید و اگر خورده
 باشد و مجری بند شود و در ضربه و نقطه ضربه باید کرد و در آبریزن که سر غبشه و غلبه التعلب و جوش تشنگی
 در آن جوشانیده باشد نشانند و روغن گل سرخ و روغن غبشه ببالند و علامت علاج و در امعاء تشنگی و جوش

در امعاء جوش

میباشد پس برنگاه داشتن تا جمیع گردن و قاعه نباشد تا ضعف واقع پس دفع نمواند کرد والا اندک اندک
 علامتش خروج بول بودی سوزش و سفید و تقدم تدایر میزوده و علامتش خوردن اطریض کشنده و جوش
 کند و قوی بحسب آلاس است و تنقل بموین و از اسباب عسر تقطیر نیز میباشد و علامتش عسر یا تقطیر است
 و علامتش علاج عسر است بقانونی که گذشت **سلسل بول** یا از سردی مثانه و استرخای عضله
 آن میباشد علامت و علامتش آنچه در تقطیر گذشت روغن نشط یا لیدن یا ریت یا روغن کوسه
 که در آن خمیان مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار بحد یکند و بجای آن
 میگرد و در مثانه ضعیف میشود و علامتش حرارت مزاج است و اگر میباضر یا فن قوس نافع درین قسم
 صفت آن طباشیر سفید گل ایمنی تخم خرقه قشقر تخم کاهه قشقر تخم خشخاش کوفته باب شترت قراض
 سازند و اگر ربع یک جز و زعفران اضافه نمایند قوی تر است و در قسمی که از سردی بود شترت باغایت
 مناسب است و غید **بول فراش بول** در فراش از استرخای عضله بسبب طوبی میباشد بر علاج
 سلسل البول که از سردی بود و در وقت خواب بدن را از امتلا و طعام و شراب و میوه
 نگاهدار و دو سم پیش که آنرا نکه گویند و سم خمر را اگر بسوزند و به غسل مصفی بپوشند یا آب بنوشند بسیار
 مفید است و دماغ و گره و تب را نیز نافع است بول لدم آنچه خون صرف باشد از کشودن رگی بود
 کرده یا مثانه بسیار نیاید و از گره بسیار آید و به کشودن رگ از ضرب و سقطه میباشد و از تمدد و گرازی
 قوی میباشد و گاه باشد که بعد از آن بیای چنانچه از قعدی آید و قبل از آمدن گرانی و در وقت
 حادث شود و چون خون بیای تسکین یاب و علامتش تضد با سلیق است الا آنکه از گرازی بود و قرص که با
 با شرب حب آلاس در همه اقسام نافع است و یا از ضعف گره و ضعف جگر میباشد علامتش آنکه
 بول غسالی بود و آنکه از ضعف گره بود و مفیدی و غلظت برو غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی
 و رقت است و یا از زیش میباشد و علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و من بول است علامتش
 علاج قرحه است **حصی الکلی** **المتشابه** سبب فاعلی سنگ حرارت از اعتدال است و سبب مادی
 آن خلط غلیظ آنج است و هرگاه ماده را غلظت و لزوجیت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و
 دافع آنرا دفع کند بتغایرین ریگ بود و علامت سنگ در گره در و گرانی پشت و قطن است و چنان
 نماید که چیزی از آن آویخته است خاصه که بران نکه میکنند و هرگاه اسعار از تنقل متملی بود و موضع گره

سلسل بول

بول فراش

حصی الکلی و المتشابه

خواهد آمد و قتل و بطوبت و باد که در قوایح ذکر شد و در آب گرم نشاندن در همه انواع نافع است
 علامت قروح در وطن یعنی موضع استخوانی که بران برودن میشود بغیر گرانی و تده و خروج مده
 خون و قشور قرصه در بول و گاه باشد که مثل گوشت پاره بر روی آید و قروح مثانه از قروح کرده
 بآن ممتاز شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با تش بود و قروح مثانه با هم
 بول و موضع درونیز توان دانست و علامتش تعدیل اخلاط و اماله از مراریه و بور قیه سفید سیاه
 و اگر غالب بود بقصد قی و اسهال و شراب کاکج و شراب خشخاش کنند و شیا فیهی بر غن بنفشه
 یا روغن طسرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بسیار فتن خصیه در آن زن که در آن بزرگتان و خطی بوشانه
 باشند نشانه حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و بور قیه آن بود و بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش
 حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره علامتش آشامیدن شراب بنفشه
 به تهرندی ترک کرده و شراب آکو و شراب نار و اعاب بزرگطونا و استعمال آنها قرصی که درین قسم نافع است
 صفت مغز تخم خیار شیر و باد رنگ از تخم خیار دراز مغز تخم که و شیرین تخم خرفه مقشر نشاسته کثیرا
 رب السوس مغز تخم خیار شیر و اجزای مساوی کوفته بخیته بلعاب بزرگطونا سرشته اقراص سازند
 و هر روز و مثقال آنرا یا یکی از آن سه به مذکور بنوشند و علامتهای خنک بر موضع جگر باندند اگر صفرا
 غالب بود و شیر خشک بآب تهرندی یا نار ترش و شیرین حل کرده و امثال آن استقرای نمایند و اگر
 حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبت که بدان محفوف است باشد بسبب یا بسیاری عیبت
 یا تناول در رات یا طعم تیز و شور و علامتش تقدم این احوال است و علامتش ترک آن اسباب
 و چکانیدن سفید و تخم مرغ در احلیل است و غذا پاره پاره و بر غاله و مرغ فربه و حلیم گندم و غلات
 و زرده تخم مرغ نیم برشت و از ریش مجاری و مثانه و جرب آن بیابان و علامتش متن بول و خروج
 مده و چیزها مثل سوس از قرصه و قشور و لاغری بدن و جرب علامتش چیزهای ترست که در قرحه ذکر شد
 تقطیر البول یا بسبب حرقت بول میباشد که در مجری سوزش کند پس دفعش موم بود و اجتماع
 و نفکس تیز علامتش سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علامتش شراب آکو
 به شیر خشخاش و شیر تخم خرفه مقشر و شیر تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد و ادرار
 چه ماسکه بول را بار داد و آن مناسب است یا بسبب سردی مزاج نشانه وضعف ماسکه آگن

تقطیر البول

در آن نان بخت باشد نموده شش ساعت بگذارند و پس برون آورند شری یکدنگ خون تیس به آب
 برض یا آب ترب را در آن فعلی عجیب دارد و این را تیس یا صد گویند فاعله تیس چهار سال که در اول رنگ
 بر آوردن انگور فوج کنند و خون را دل و آخر را بریزند و میان را بگیرند و نگا بدارند و در وقت آب خشک کنند و از
 گرد و غبار محفوظ دارند و یک مشتال آنرا بیدهند و حسب اقلیت را در تقصیت صدمات تاثیر می عجب است و همچنین
 نمک و ترب اگر سنگ شانه ریخته نشود و در شگافتن و برون آوردن خطرست و در سن صبی خطرش کمتر بود
 اما سنگ گرده را ندیده و شنیده که بشگافتن برون آورده باشند و را اعم خصیه و وقت غیب
 یا از خون و صفرا بود و علاتش سرخی رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش قصد با سلیق و قصد
 سافن و استغفار و صفرا و ترک گوشت است طلا نافع درین قسم عقده آن آرد و چون آب شتاب کشنده تر کانی
 تازه کوفته نسبر که انگوری و گلاب بر روغن گل سرخ سرشته طلا سازند طلا می دیگر مستعمل بعد از طلا می قبل
 صفت آن آرد با قلا و عدد س باب غلب الثعلب سرشته طلا سازند طلا می مستعمل در آن وقت بعد از آن
 آرد با قلا گل خطی تخم کتان بابونه اکلیل الملک کوفته آب غلب الثعلب بر روغن گل سرخ بزرگ تخم مرغ
 سرشته طلا نمایند و یا از بغم بود و علاتش سفیدی نرمی و درد اندک است و علاتش قی با آب سرکه
 شربت و عسل و فساد اکلیل الملک و بابونه و حلب و بزرگ کتان است و یا از سودا بود و علاتش سعال است
 و کدورت است و علاتش تنقیه سودا است و اگر آن غلبه خون بود و فصد آسمان بگذرد و با سوخ آتش خون
 بپزند و شمار بیاخذند و اکلیل الملک و بزرگ کتان و حلب و قلع از زرق و مغز آن گاه که فصد شری است
 به گاه که غشای سفید یعنی پوست اندرونی شکم از آن دور میرود که در این صفت کانی کشا و کدورت
 ملحوتی مرغی یا قنار بارگران یا رفع صفت یا از جای تپیدن یا با دقتی است و از بزرگ کدورتی اگر
 شرب یا حباب یار و ده آن فرو آید و بکسر آتشین بر سار ارمه از دانه و کدورت یا کدورت و اگر کدورت
 و اگر کدورت فرو آمده از اقلیته الی سج گویند و اگر آب فرو آمده از اقلیته الی سار ارمه از دانه و کدورت یا کدورت
 گویند و بسا باشد که طوبت غلبه فرو آید و در غلبه تر شود و از آن گاه که در سردی و علاج این قسم
 علاج ورم صلب باشد و اگر کشا و گی چنین بود و کانی شین شود و در این صفت کانی کشا و کدورت
 بالند آنرا غشای سفید گویند و اگر غشای نازک بود و از آن گاه که در سردی و علاج این قسم
 و بزرگی از آن برون آید آنرا نفق مروق المطن گویند و حق این صفت کانی کشا و کدورت

از اعم خصیه و وقت غیب

بپزند و شمار بیاخذند

در دیدن آید و صفای بول از آن که در دست و رسوب رنگی که سرخی و زردی از آن مندر به سنگ کرده بود
و گاه بود که در خصیصه که در جانب چپ آن کرده بود و در پیداشد و در مالی که از آن جانب بود و روی
و حذر می حادث شود و گاه باشد که بر دست سنگ کرده بدو و قویخ مشابه بود و فرق آن بود که در قویخ مضبوط
گرد و در سوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و در گرد کرده بر یکی از ارم بود و بجانب پشت اندکی مائل باشد
و صاحب قویخ بر خلاف سخت یابد و صاحب صدمات شدت و علامت سنگ مثانه در در ز بار است
و نواحی آن در گرافی و شماریدن قصبه و انتشار و استرخایی بپبی ظاهر و رسوب بزرگ خاکستری با سفید
و پیوسته ترخیص بآن مائل بود که دست بر خصیصه باله و هر گاه بول کند و در حال خواب که دیگر بار بول کند
و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ در شب پدید باشد و سنگ کرده خمر و دیگر در شب سنگ مثانه
در کتانی اگر آنوقت که در بزرگ بول کند و بول را باز دارد و در زنان را تاولی سنگ خاصه و مثانه دیگر
بود و سنگ مثانه که در کتانی را بیشتر عارض شود و سنگ فلیه که بول و سنگ مثانه را غرض از این بیشتر بود
و سنگ کرده فرها نژاد عارض است که در بول را از ماده آن پاک گردانند بقی و اسهال او را در بعضی
اوقات نماید آن مخرج نشود و از اطعمه های غلیظه ابتنا نمایند و تجوید خنجر و تکلیف تدبیر در وقت
بر جان در و اگر خون غالب بود و فصد کنند و اگر طبع خفک بود و فصد نمایند و در آبریز که در آن با بوی خوشک
و شبست و فطری و کربب و جالب چو شانیده نشانند و اگر حرارت غالب بود آبریز از بفت و پرسیاوشان
و خشک سازند و در آبریز و بیه گرم در ده و چند چون تخم کرفس و قوه و با و آن و نیس و صقه
و شونیز و او و بیه باره مثل تخم فیا این و خشک و تخم خرپزه و عنب الثعلب کاکج و او و بیه
معتدله چون پرسیاوشان و غیره بحسب حرارت مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از آبریز
بیرون آید روغن شبت بار و عمن بفتنه در مجاری و مواضع بالند و گویند که از بلندی بریز آید پس اگر
حصات بیرون آید بنها و الا اگر در مجاری بالند بجاها حتمه نمایند و مجله بر موضع می که نه بر آن باشند
تا با آنجا کشند و فلوئس خیار شنبه را آب را زبانه و روغن بادام شیرین و بیه و اگر در مجاری قضیب گیرد
و در آب گرم نهند و او با و در و چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید مثل حجر الیه و باشد
که سنگ مثانه بریزند و بیرون آید و روغن خرب چکانند و خاکستری حرقه اودن و عجب اثری دارد و گیرند
عقرب که بر آن سفیدی غالب بود و در ظرف آئین نهند و سر آنرا حکم کنند و بر روی خشت و زینب و زرافه که

بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در آنوقت ضعیفی طاری شود و یا آنکه او را کسی سحر کرده و بسته باشد علامتش
رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و بگرد کرده است بدلیل علامات
ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از اشتغال آنکس و ضعف بدن است و علامت
و علامتش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت است در غنوصه و پیدایش و علامتش پیوسته مالدیدن و سیر
و آب گرم نهادن است و یا از قلت نفیج در اسافل بدن میباشد و علامتش تناول چیزهای تنگی مثل
باقلوا و انجیر و نخود آب و یا از سردی اعصاب قضیب است علامتش بسیاری وقت منی است سهولت
خروج آن بی انتشار و ضعف حس و حرکت و غمور و لاغری می یعنی آلت و علامتش اگر فرس باشد و علامت
فالج کند و تقویت دل و شادی و بویای خوش را در تقویت باه طلقا اثری تمام است اخذیه باهمیه
قلبی پیاپی خفزا که بره قلبی کنبشک و شیر و گوشت بز خاله مرغ فربه و هر سیه تیر برنج و پیچیده میشت باهی
بریان فواکه محروین خیار و شفا لود و فواکه مبرودین انگور خرمای منخر پسته منخر گردگان انجیر آدو باهمیه
سقفور خصیه الثعلب پیر یا به شتر قضیب گا و خشک کرده بسودان موده شفا قل غولنجان یمن
تودین زرنباد سورنجان و اچینی بسا به حبه انجیر اکخیز بزرگتان و از ترشی با اجتناب نمایند
سرعت نزال از حدت میباشد علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت نزال است نزالی
آن چیزهای گرم علامتش استعمال اخذیه و اشربه باره است و یا از ضعف قوت ماسکه است بسبب برودت
و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای سرد و یست علامتش
استفراغ بدن از رطوبت باسهال و فی و مالدیدن روغن قسط بر خانه و خصیه است و یا از ضعف
اعضای رعیسه است و معده و کرده و این با نقصان باه و قلت رغبت میباشد و علامتش تقویت
آن اعضاست و یا از ضعف رعیه منی و سعت مجاری آن میباشد و فی الجملة چیزهای قابض کمتر شود
باب یازدهم در امراض نمدی و اورام نمدی در پستان و رم حادث می شود چنانچه
در سایر اعضا چنانچه درین محبت ذکر میشود اما ورمی که از تخمین لبن و بستن شیر و ران حادث
شود مخصوص با نشت علامتش اتفاح و سلاط و در و سرنخی بول است علامتش آنست که غرقه
تر را کوفته بمر که حدت آنرا آب شکسته باشند سرشته ضا نمایند ضادی نافع آرد و آرد با قلا
باب کشفه تازه برگ خرفه ناز و ضا نمایند و بعد از تسکین حرارت محلات مثل خطمی و یا بونه

باب یازدهم در امراض نمدی و اورام نمدی

در صبیان درست شدن فتق و شق ممکن است اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاد نشود
از حرکات قوی و دفع صوت و مجامعت خاصه بر امتداد و اطعاهای غلیظه و پیوه و خسر و هرگاه چیزی
بکیس فرو آید در آب گرم نشاند چون از آب بیرون آید روغن گاسرخ و روغن بابونه گرم کرده بماند
تا بجای خود رود و پیوسته آنرا بسته دارند و ضماد ازین آرد و پیوه کنند بزرگ مورد و گلنار فارسی مازوی سبزه
صبر مقو طری مرکل کنند بجز المسه و زفت رومی قتل از زرق ابله سریشم باهی و دو فستیکه ریجی جنبه
فرنیون در روغن بهمنین حل کرده در احلیل بچکانند و در مبله انما آب کمر خورند و ضماد ازین آرد و پیوه کنند
حلبه سرگین گاو و بشکل گوسفند سرگین گاو تر فلفل و اگر آب بسیار بود قند باید کرد و منبوع و در سه
چهار روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بحال مانیس موضع بدل اوانه
فقطصال یا نه یا بسبب ضعف شهوت میباشد یا بسبب استرخای آلت و ضعف شهوت انقباض
بدن میباشد و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون است و علامتش تا ببردن سست
بتدیر ناهمان چون غذای موافق و خوب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا از قلت منی میباشد و علامت
قلت منی بوقت بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی میباشد و علامت غلظت منی انقباض
بجام مرتب و دخول در آب فاتر و چیزهای تری افزاینده است علامتش ترتیب بدست باغذیه و اثر
و قوا که است و یا از بیروت آلات منی میباشد و شواری بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت است
و علامتش تخنین بچیزهای گرم و معاجین حاره است مثل ماده الحیمه و معجون شفا صفت آن را بخوبی
یک جز و دوا چینی ده جز و جوز زاش سه جز و کوفته بجمه بصل معجون کنند شربت یک نخود و معجون جافقه الباب
صفت آن فلفل سیاه و دوا چینی با دیان جوز بوا مشک مصطلک کند جوز زائل اجزای مساوی کوفته بجمه
بصل معجون کنند شربت مقداری یک نخود و یا از حرارت میباشد و علامتش غلظت منی و سهولت
بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در آنوقت و انتفاع بمبروات است و علامتش مبروات مثل
شیره تخم غرغره و شیر و روغن گاو دست و یا از رطوبت میباشد و علامتش رقت منی و ضرر یافتن آن تری است
و علامتش بجماعین دفع رطوبت است و یا از ترک جماعت و یا از جماعت فراوانی نفس است
و قلت اهتمام ببولید منی علامتش استعمال دویه و اثریه و اغذیه با پیوه است و نظر کردن بپستاق حیوانات
و استماع حکایات احادیث و ریناب یا از لکری و تصویری میباشد مثل زهد و تعشق یا تنقیری از ان امر

بکار مجنون و اعتدیل از خطمی و خبازی و طلب و با یون و بزرگستان و ضما و از برگ شنبلیله و بزرگ سوسن سفید بکار و
 کثرت سیلان طبع یا از استلای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آنرا بطریق طمست است
 و علامتش قوت بدن با وجود سیلان و دم است و عدم ضعف و تغییر بدن رنگ و تا ضعف و تغییر رنگ
 پیدا نشود و حبس آن با ترنبا باشد و چون با فراوانی ایجاد نمیشد با سابق باید کرد تا ماده از آن جانب
 برگردد و اما خون بحسب قوت و امتداد باید گرفت چنانچه بحسب صنایع معلوم میگردد و با طبیعت با
 نباشد و مثل انجیل بر فصدی است نمایان و مجسمه بالنار نیز بیستان نمند و قرص که با با شراب حبس آلاس و بند شیان
 کمال در صفت آن و در بواسیر گذشت احتمال نمایند و یا از دست رقت خون میباشد علامتش زردی رنگ و ضعف بدن
 و رقت و سوزش است در انچه سیلان میکنند و سرعت خروج و زردی آن و علامتش استفراغ است مطبوخ
 بلبله زرد و شاه تره و قهقهه و شیر خشک آشامیدن قرص که با یا زرشک و رب بنفشه و شراب یاس و اگر
 بر صبح دو دانگ بزرابنج سفید کوفته با قند بدیند و بگوید و اگر با عصا و لسان گمل و شیر تخم خرفه بدیند
 بهتر است و اگر نیم شغال شاخ گوزن سوخته آن تخم کنند صواب بود و از غایب بلغم سرخون از اخرا قوت اسکه
 افواه عروق را غلبه سودا نیز که موجب تقطیع آن گردد و بیانش بعلامات معلوم نمایند و اگر قدیمی باشد
 در دوز و شب تر دارد و در سایه خشک گردد و اندر رنگ خلط غالب معلوم گردد و علامتش بعد از تقیه بواسبات
 مذکوره مداومت نمایند و یا از بواسیر رحم میباشد و علامت و علامتش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب
 عسر ولادت یا جذب شیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حاد مرئی یا کشادگی در م میباشد علاج
 انفجار مذکور شد و آنچه اسباب باقی بود و فرزند از کند و دم الاخون و از زروت و مرگ
 و شب یمانی و پوست انا را ساخته احتمال نمایند و اگر در وجود که فرزند با آن نرسد همین ادویه را
 در آب لسان الحمل حل کرده و قبل حقنه نمایند و اقراص که با با شراب حبس آلاس یا شراب انجبار
 دهند و اعلیه قابضه بر طبع فانه و تنبیه در همه انواع لازم دارند احتباس حین یا از کمی خون میباشد
 علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض و متفرع و ثقل
 و ریاضت علامتش ده و سکون غذا لای موافق و خواب راحت است و یا از غلظت خون می باشد
 بسبب سردی از اختلاط بلغم یا سودا یا خون علامات سردی یا بلغم یا سودا بران دلالت میکند
 علامتش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتوحه ملطفه مدره بکار بریزد مثل کرفس و انیسون و رازیانه

قلبت الملکین

باب دوازدهم در امر ارض رحم اورا رحم

و اکلیل الملک باب گرم سرشته نماید اگر بسبب غریبه یوقطه درمی دران پیدا شود مویز و ماش را گرفته
باب برگ مور و آب برگ سر سرشته نماید قلبت الملکین نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب
بسیاری خون کم کردن یا خرنج آن به حی از بدن یا سو رفراج در بدن یا اندک خوردن یا استعمال خربای
گرم که از آنها خون کشته متولد شود و علامتش تقدم این اسباب است و علاجه اش منع آن استعمال اغذیه
و اشربه بموده که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون میباشد به غلبه یکی از اخلاط ثلثه و علامت
عقرا زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم و شدت بیاض و ماهیت و سیل بجمو صفت ربوی و طعم
و علامت سودا غلظت و قلبت شیر است و علامتش تنگی بدن از خلط غائب و اخذیه بعد آن است
باب دوازدهم در امر ارض رحم اورا رحم در نشان یا زهره یا اعتباس
طمت یا استقوا اجنبه یا عسل و لادت یا کثرت جماع علامت درم گرم گرم و تب بود و زرد سو در میان ناف
و آن موضع را تنقیه گویند و بر آن از پشت قطن گویند و عسل بول و بر از تو اتر بسبب نفس عالم
فصل با سلیق یا صافن است و اگر قوت قوی باشد اول فصد با سلیق کنند پس صافن نماید
نافع صفت آن آرد جو یا قلا گل منقبضه گل خطمی سوده باب کشنیر تازه و آب کاسنی تازه و آب
خرقه تر سرشته نماید و حقه رحم بلعها و روغنهای سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه و امثال
و بعد از آن در آیزن که دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی جو شامیده باشند نشانند و اگر تخمیل
نیاید و جمع شود و پنجهجات مثل بزگمان و خبازی و طبعه ضما کنند و چون فصد شود و شیر و نبات حقه
نمایند و شراب انار شیرین و شیر و تخم خیارین و بنه و مرهم اسفنداج بروغن گل سرخ رفیق کرده
و قبل حقه نمایند و بعد از تنقیه اگر مندل نشود گل ارنی و دم الانجور اندکی کنند در روغن گل سرخ
حل کرده حقه نمایند علامت درم بلغمی استخاخ موضع و نقل و عدم درد در مقعد و تهج اطراف است علامت
قی کردن و سهل بلغم دادن است تمام مستعمل در ابتدا کشنیر تازه و خبازی و اندکی بابونه ضما کنند
ضمادی که درم از ابتدا گذشته بود بر زکمان حلیه انجیر زرد اکلیل الملک بابونه تثبیت ضما نمایند
علامت درم صلب سوداوی صلابت موضع و گرانی و کسالت لاغری و ضعف ساقین است
و گاه باشد که شکم مثل استسقی شود و علاجه اش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سودا و پیست و روغن
و روغن تثبیت و روغن بابونه حقه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم خلیون زرد و اصل خار

و حسب سوره بخان نمایند و روغن مشط بالند و اشربه و اغذیه موافقه دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت است
علاجش راحت و ترک مجامعت است و استعمال حمام غیر محلل و روغن یا بون و روغن بنفشه مفروض
نموده ببالند و یا از ضعف کرده است بهلاج آن استعمال باید نمود و یا از امتلائی رگ بزرگ است
که بر مصلب است میباشد علائش خربان و حرارت است یا علامات غلبه خون علاجش فصد بلیق
و تسکین حرارت است اما ظاهره یعنی تهیگاه و رد آن بدر پشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و ریخی بود
و احتمال بشیافات مسخه نهایت در آن موثر است **اوجاع مفصل** بطریق عموم اوجاع
در مفصل در و در و درم بود که در بندگاههای اعضا پیدا آید اگر در مفصل قدیم بود مثل کعبه صلیح
نقرس گویند و بیشتر را بهام میباشد و اگر از مفصل در رک بود و تجا و نزکند از موضع آن
وجع و رک خوانند اگر تجا و زکند اکثر از جانب حشی بود و استدار باید تا بزانو یا تا کعب
بحسب کثرت و قلت ماده و مدت عرق النساء مانند از خواص این اورام است که بچته
نشود مثل اورام دیگر و مبد این امر اصل ضعف مفصل و انصباب مواد است و این مواد
خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا و یا مرکب از اینها میباشد و نقرس از بلغم و سودا و یا از
صفرا که بدتره آن بودند در دست و این سبب کوبکان و خنثیان و زنانست که در حین ایشان
منقطع شده باشد حادث میشود زیرا که مره صفرا در ایشان کم باشد و جماع قوی تر اسباب
این مرض است خاصه بر امتلا نقرس و وجع الورک و عرق النساء و نقرس یا دموی است
یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی عظم انتفاخ است و سرخی و شدت درد
و خربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد است و اسهال به مطبوخ بلبله زرد و مقوی
سوره بخان و در ابتدا ضما و کردن باین ضما و فوئل صندل سرخ و صندل سفید گل سرخ کشنیزه تازه
خوبه تر کاسنی تازه طحلب و اگر در غلبه داشته باشد مثل بزر الیمن و پوست خشخاش و فوئل
یعنی مخدرات در طلا داخل نمایند و بی از ابتدا آرد و گل بنفشه گل حلی و خبازی و در انخطاط
الکلیل اللمک یا بونه ضما نمایند و در جمیع اضمه اوجاع مفصل گرم و سرد و اشربه و مسهلات
سوره بخان داخل باید کرد که تریاق مفصل است نلامت صفراوی انتفاخ قلیل در روی انگ
و شدت در حرارت است و دیگر علامات صفرا و اعلا جش اگر در مرض فی الجمله دموی باشد فصد کنند

اوجاع مفصل

نقرس

صفراوی

و قوچ و شونیز و داریچینی و سیلینجه و جوز بو کو فته بمسل سه وزن او ویه سرشته همچون سازند شرتی دورم
 شیانفی که حیض را بکشد صفت آن ابل و سداب از هر یک یک جزو میوز و جزو جمله را کو فته
 بزهره گاه و سرشته شیانفها سازند و چند بار بر دارند بیض بسته را بکشد شیانف دیگر که همین عمل
 کند صفت آن اشنان فارسی عاقر قرقاوت الصنغ سداب فرنیون انجری مسادی کو فته
 بقند سفید سرشته شیانف سازند و بر دارند و یا از خشکی میباشند علائش خشکی دماغ و لاغری بد
 علاجش مداومت بر انثره و اغذیه و حمامهای رطوبت افزاست و روغن بنفشه و کدو و پیر
 مالیدن و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمل نمودن احتماق رحم این مرض شبیه بصرع بود و بخت
 دور آید و فرق آن اسکه که صاحب آن مرض چون بهوش آید از آنچه بر دارنده حدیث کند که اگر
 بسبب قوی بود و زبده گفت بر من چنان بیاید که در سرع آید بسبب آن یا احتباس طمث بود و هرگاه بطول
 انجامد یا کثرت منی و استعمال آن به کیفیت همی علاجش اما در وقت نوبت علاج غشی بود و غیری غشی
 بی منی داشتن چه بوی ناخوش بی منی داشتن بر حجم مناسب بود و روغنهای گرم که در آن مشک و خمر حل کرده
 در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از نوبت اگر احتباس طمث بود و به جای دار و از آن اشتغال نماند
 و قصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود و بجهت ایا رجاء تنقیه نمایند و در ترویج اگر و غرض بیشتر
 تاخیر کنند **عسر الایلات** یعنی دشواری وضع حمل و استقامت مشیمه در آئین طبع و بزرگمان و خنجر
 نشانند تا ناف و شعوبای چرب دهند و روغن کنج بالعب تخم کتان آینه قبل را بان چرب
 نمایند تا بان حقنه کنند و چهار تنقال پوست خیارشمار را نیکو کوفته در نیم من و چهار سیراب بچشانند
 سه ماه شست سیر برسد یا آیند و به قند سفید شیرین کرده بدین روغن عطسه آوردن و در من و بینی
 گرفتن سحر و شیشه را بیاورد و هرگاه در زادن چهار روز نگذارد غالب بچهره باشد بدیر کردن
 آوردن باید که وضادی که درین وقت مفیدست تخم خنظل برگ سداب برابر کوفته بزهره گاه
 سرشته بزناف و زمارضا نمایند و گاه باشد که بدستکاری و قطع جنین احتیاج افتد باید دانست
 که هرگاه قبل از ولادت در زمار و قطن بدید آید وضع بسهولت خواهد بود و اگر بعد از ولادت بدید
 و تسهیل آن اجتهاد یا بدینودی تاخیر **باب سیزدهم در اوجاع طهر و مفاسل اوجاع طهر و خاصه**
 پشت یا از روی بلغم خام بود و بعد از آن معالجه کنند و علاجش نمایند با سهال و همچون سورنجان

اشنان فارسی

عسر الایلات باب سیزدهم در اوجاع طهر و مفاسل اوجاع طهر و خاصه

و بطبعی بلکه زرد و حجب سورنجان تقیه نمایند و غذا و شراب هر روز بدمتور که در امراض صفراوی
 دانسته شد عمل کنند و نافع درین قسم آرد جو تر است که و کشتی تازه کاسنی تر خرفه تر ملب
 ضما و کنند و درین قسم احتیاج به محمل نیست علامت بلغمی مفیدی رنگ و در و که و عدم حرارت
 و تقدیم تدبیرات مولی بلغم علامت جش فی مست بآب تریب و غسل و اسهال معجون سورنجان و سطل
 و قی و دیگر که ماده را نیک نفع داند و با شنایمار الاصول و کانیب و قبل از تقیه بگل بابونه ضما و قی
 که محمل مست بی حدت تا بعب از تقیه بزرگستان و طبع و شدت و اکلیل لملک بار و عن قسط ضما و
 نمایند علامت سوداوی قی قدت تمار و در و کثرت و شقی و صلابت و دم و کمودت و باقی علامات
 سودا است علامت جش است خراغ سودا است بحسب مزاج به کسی بعضی و اسهال اخمه و بعد از نفع
 ماده و استعمال اید و به محمل و در و عن های گرم و تر و اطولات علامت ترکیب اختلافات است قاعا
 می باشد چنانچه گاهی از اشیا قی حاره و گاهی از اشیا ی بارده ارتفاع یا به علامت مرکب از علاج
 مفردات بحسب ترکیب ماده باید کرد و وجع الورک چون در آن مفصل جمیع مست پس علامات و دم
 بر آن نیک ظاهر نمیکند و در بعض اوقات علاج آن عنالف و جاع مفصل باشد و این
 وقت که رادع در ابتدا امیر میاندیر که ماده غمیم بود و رادع به موجب حبس و تحلیل میشود
 و مفصل را بر خلع میبایم گرداند بلکه مخیات مثل خطمی و خیاری در ابتدا و موافق بود و اگر ماده
 بسیار قوی بود و اگر خواهند که استفراغ کنند و رموی فضا با سلیم کنند از جانب در و و اگر
 بلغمی بود یعنی و قتها و شیا و دیگر سنگی تدبیر نمایند و در و عن قسط بماند و ضما و های قوی التحلیل
 بمثل جنبدی و مترو عاقر قرحا و خردل و سورنجان ضما و نمایند بعد از آن ضما و های که بیشتر نکور شد
 بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد بقانونی که در ترکیب عمل باید نکور است
 نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد عرق النساء گاه باشد
 که پایی را لاغری میکند و عرج حادث میشود و آنرا وجاع مفصل عرق النساء و نقرس و در مرض
 نکس و باز گشت زیاده است و اضاف عرق النساء و وجع الورک مثل اضاف نقرس بود
 و علامت جش مثل علاج آن الا انچه در استنا کرده شد اگر در قسم و رموی عرق النساء و نقرس اگر
 فضا با سلیم کافی نباشد فضا عرق النساء نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النساء و جانب

سودا

وجع الورک

عرق النساء

بود و وقت طلوع آفتاب پنج سیر را را الشعیر با پنجد رم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت
 بزین نشانند که در آن که و تازنه و جو قشقه نکو فته و برگ کاسنی و برگ خرفه تر جو شانیده باشند
 که آب بغایت ملائم و معتدل بود چنانچه مودی بعرق شود و احداث حرارت کند و اگر نه آن
 ی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بودی که آبرن در رستان کمتر
 و احتیاط تمام بجا آورند که زکام نشود و بعد از پنجاه که بیرون آید روغن بنفشه و روغن که در
 عضا بماند و بعد از ساعتی غذا دهند را را الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی که در آب جوش باوی
 شده باشد و بزغال و بره یا آب باش بارشته و اسفناخ که در آن پنجه باشد بدهند و بحسب قوت
 سه و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و اما شیر به شیرین انچه مذکور شد که بر قناری
 و دوا که به صفا استجیل نگار و دوا از انچه غده شراب نیلوفر توان داد پس بکنجید شراب حاضی
 رنج و لیمونخ انار و زیتونک امثال اینها چنانکه بسیار ترش پیدا شد با لیمو یا شویرهای بنویزاده
 خند و امتیاط ایان کرد که اگر انحصار است عفت که بعد از این دوا خواهد شیرینی همراه باشند شیر دوان
 مایت مفید است و بهترین شیر با شیر آدم است پس شیر خرپس بشیر نر و بهما دم که در و شیده باشند
 شیر خر شیریط نگا هارت اول باید که خرمیان باشند و تند است و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه
 شده باشد و علف آن جو و کاه و برگ خرفه و لیمان الحبل و اسفناخ و خیار باد رنگ بود و هر
 براد که خواهد و شند نزدیک به بیمار آورند چه اگر دور باشد تغیر میگرد و قدری پاکیزه اند و فیکه
 آب گرم باشد بنهند و شیر در آن قدح و و شند و بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول هم سگر چه
 هند هر روز نیم هم سگر چه زیاده کنند تا روز هفتم سه سگر چه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم سگر چه کم
 ند و سگر چه مطلق بنگ هرات چهار سیر و ربع یک سیر بود و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یک
 ساعت نبض را ببیند اگر قوی تر شده و بطن میل کرده فاسد نشده و اگر ضعیف تر و صغیر تر
 نه باشد فاسد شده و دیگر نیاید و او هرگاه شیر داده باشند یا خواهند و او در آن روز از ترشی
 ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اصطیخ را بر یا حین و فوا که خوشبو و عطرها دهند و لباسهای
 نان بگلایه صندل مطیب کنند و او را در نزدیک آب روان انقیار کنند و در تابستان مرغ غایت
 بی روز چنانچه کتان بگلایه و صندل آب کشین تازنه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند

هاد شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب با ویه میباشد مثل هم و غم و غضب و قبح و خزع
 و سهر خاصه و رین جوانی و هوای گرم محروم مزاج بار و نزلات حاره صفرا ویت که و انهم از سر
 به پیلینه انصباب نماید مخصوص دیوای گرم علامتش نبض دقیق صلب تنوا تر ضعیف است و هرگاه
 دست برومی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند دست نگاهدارند قوی تر گردد و موافق عروق
 و شریان گرم تر بود و هرگاه طعام خورده نب زیاده و نبض قوی تر و اندکی میل بعظم کند و این
 دلیل قوی باشد برین تب این تب بر صاحبش نیک محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی
 گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقادیر باشد که
 بدن و جنس رطوبت است و آن اخلاط اربعه اندکی را رطوبت اولیه اصلی که اتصال اعضا
 بآن میباشد دوم را رطوبت ثانویه گویند و آن را چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور میباشد
 و عروقی که غذا با اعضا میرساند و آن را رطوبت عروقی گویند دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه است
 که آن را رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبتی است که بر اعضا پراکنده باشد و مثل شبنم بر آنها
 چسبیده باشد آن را رطوبتی طلی گویند چهارم رطوبتی است که قریب الانفقا رسیده باشد این
 رطوبت قرنیه العهد بالانفقا گویند پس چون حرارت افنای رطوبت افواه عروقی کند شروع
 نماید در افنای رطوبتی طلی با سحرم و مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند شروع با افنای
 رطوبت قرنیه العهد بالانفقا کند کسی ببول گردد و در بعضی که با آنها این مرتبه رسد گستره خلاصی
 یابد چون این قسم را نیز افانی کند و شروع با افنای رطوبت اصلی کند با سحرم مفتت شیمی یا و هر سه
 حسی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود و عرقش مشکل باشد و علامتش آسان و آنچه در مرتبه دوم
 بود یا نزدیک بآن بود و عرقش آسان و علامتش مشکل باشد و مرتبه سوم علامتش نباشد علاج
 مرتبه اول تبرید و ترطیب اغذیه و اشربه بار و مرطبه چون مار الشعیر است و مرغ چوبه و گوشت
 بزغال مخصوص یا چوبه زغال و شراب عناب شراب نیلوفر شیر و تخم خرفه متشربه و سلنجین معرق کاسنی
 و عرق گاو زبان باشد و شیر تخم خیارین و کدو و هندوانه و شفتالو و زردآلو دهند و آنچه در مرتبه
 دوم بود یا نزدیک بآن محتاج بعلاج قوی تر باشد پس ولع آخر شب شیر و تخم خرفه متشربه معرق گاو زبان گرفته
 یا یکی از اشربه مذکوره یا با تمه سفید و نبات سفید شیرین ساخته یک شعیه کافور و تصویر ری داخل کرده

یلو فرسنگین شکر دیند مناسبت است روز ششم که روز سکون نیست فی الجمله تحریک مناسبت
 چون تخم که دو تخم بند و نه شیرۀ تخم کاسنی و شیرۀ تخم خیارین و درین روز سهیل نباید داد و که خطرست
 روز هفتم که روز نوبت و اول بنجاست بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیرۀ تخم که و شیرۀ تخم بند
 بدو و درین روز هیچ وجه تحریک مناسبت است و روز هشتم سهیل از قلوب خیار شیرۀ تخم خیارین و شیرۀ تخم
 نمیه و نمیشد با گلشن رنگری با عرق کاسنی و عرق یلو فرو آب تر بند می دهند و روز نهم شیرۀ تخم کاسنی
 شیرۀ تخم که و و لعاب بزر قطونا و شربت یلو فرو عرق بید مشک دهند و مسکنجین بدهند که با از
 سهیل در وادان مسکنجین خوت حدود شش است روز دهم با سهیل روز ششم دهند و روز یازدهم که روز
 نواز و روز نوبت است باعتبار روز انا که فی الجمله کفی در وادان برای اطفال و دفع شدن در روز
 بحران ضرورت شیرۀ تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه تسکین ضرورت شیرۀ تخم که و باید داد و بالعاب
 میقول این تسکین حرارت سهیل و اخراج بقیه سهیل که اگر چیزی باقی مانده باشد باز لایق دفع
 شود باشد آب انا شیرین یا شراب یلو فرو عرق کاسنی و عرق بید مشک و اگر بقیه از شب باقی باشد
 روز دوازدهم نیز سهیل روز ششم دهند و روز سیزدهم اگر چه روز نوبت است و در روز نوبت
 بقایان مقرر می تسکین ضرورت لیکن تنقیه شده است از تحریک ضروری متصور نیست
 و از برای مقدار روز چهارم که روز بحران حقیقی این تب است فی الجمله تحریک ضرورت
 شیرۀ تخم کاسنی و شیرۀ تخم خیارین با لعاب و شربه مذکوره دهند و روز چهارم که روز بحران است
 و اعمال محرک هیچ وجه باقی نیست شیرۀ تخم که و و نه بالعاب بزر قطونا و شراب یلو فرو عرق
 بزر قطونا و در روز یازدهم باقی است و روز نوبت است مسکن باید داد و شیرۀ تخم که و و شیرۀ تخم بند
 آنکه و در بحران است و مناسبت بر دفع بقیه آنچه بطبیعت آنرا حرکت در آورده و قادر بر دفع نشده
 نه که باقی شیرۀ تخم خیارین داخل باشد با لعاب بزر قطونا و مسکنجین شکری و اگر تا با نهم هم چمی
 زائل نشده باشد روز شانزدهم نیز سهیل دهند و بعد از شانزدهم حکم حیات مرکبه وارد
 بعلاج حیات مرکبه صغرا و یه علاج باید کرد که در میان غیب خالص اگر آب بسیار
 خورده باشد قتی ملتو آنکه در روز نهم نوبت خودی آید جس نباید کرد و اگر در ابتدا احتیاج نسل
 و امتلا شود و با مبروات گلشن میتوان داد و غذا آتش جو باشد و شور باقی باشد با آب تر بند می

3

3

مفتی

۳۰

و چون گرم گردد و تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاد نکند و در شیخونست آنرا
دق بزم نیز گویند برین از قبیل حمیات نیست اما غایت پایداری و در بول و در جریان یا مدت
استیلا می یوست بود و بر مزاج بی تب و حرارت سبب است استیلا با بر دست یا مدت با آن است
که غاذیه از محل خود بازماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلا می حرارت است که بخیر و تنبیه
رطوبات کرده باشد و اجسام حرارت غریزی و این سبب سردی و خشکی عارض شود با شد با فراوانی
استقرافات یا افراط و در تدریج حیات علامتش بول و خشکی و لاغری مثل حال ششایق بی شکر و ان التبرج
و گاه بود که در لمس سردی محسوس گردد و نفس ضعیف و طبعی و متفاوت بود و در وقت استیلا و جمعیت
که متواتر گردد و قارور و رقیق ماننی بود و علامتش ترلیب و شخین باشد چندی و موی آنرا چندی
گویند از غلیان خون بی نفوذت میباشد و این ششم اسونوخس خوانند علامت سرخی روی
و چشم و امتلاخ و تمدد در رگها و کرافنی و کسالت و غلظت سرخی قارور و غلظت بی شکر و در وقت
ابتدا کردن است و در آن را ششوی که با عسل و تخم بند می چیده باشند و یا ریاحین را شرب شراب بنیاب
و شراب آلو و شراب زرشک و شراب تمهیدی و شراب غمر و شراب کافور و شراب ناریس و شراب
حفوفت خون است علامتش علامات اسونوخس است یا زیادتی قلع و غلظت آب تنگی نفس و غلظت
و بعضی این ششم اصطبله خوانند و موی غفیفه و علامت بود که در غلظت اسونوخس پذیرد و در وقت
از آنچه تجلیل بود و ششایق بعضی متعفن مساوی تحمل بود و مدت افتادن می تخمین که از تحمل بود و علامتش علاج
اسونوخس است اما موی خارج غرض حمایتی بود که حادث گرد و در او را امعاء باطنی مثل دماغ
و آلات نفس و معده و بزرگ و کلیه و مجاری است آنها که کور شد چندی صفراوی اگر منفذ اخالص و راجع عروق
متعفن شده باشد غلبه اخالص نامند علامتش آنست که یک و زرد و ویل و زرد و یا ناقص شد
و قشریه یعنی در لرزه چنان نماید که سوزن و روی میزند و قلب زیان ناقص در و گرم شدن
و خشکی و خشکی و تلخی و دمان و غلظت آب قلع و قوی حراری و باقی علامات صفراوی علامتش آنست
که تا روز سوم شیره تخم کدو دهند با عاب بزرگطونا و شراب نیلوفر روز چهارم بعوض شیره تخم کدو
و شیره تخم کامو شیره تخم خیارین روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد یعنی بجای شیره
تخم خیارین و شیره تخم کامو شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه دهند و اگر بعوض شراب

بعضی صفت آن غاریقون سفید یکدرم صطکی یکدراگس تربید مفید محبوت نیدرم شحم خطل یکدراگس کوفته
 رباب حب سازند جمله یک شربت است و اگر مقدم برین سهمل و رطبیعت قبض واقع شود طبیعت
 که در آن قنطاریون دقیق و مغر خشک دانه و لبلبای سنار یکی و گل خطمی رباب است در نرم
 رند و اگر وقت خواب یکدرم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخورد آب باشد
 زن را زیاده و مرغ و تنبک و تپه و ج انداخته باشد و غذا وقتی باید داد که چون ثوبت در آید
 سنگ شده باشد و اگر تخمیز بر این وجه میسر نشود با خرثوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم
 عروق بود تپ بلغمی لازم هادث شود و این را حبی المقله گویند علامتش علامات بلغمی
 زده است الا آنکه باین ناقص نبود و در روز عروق نبود و اگر در وقت غفارت و این تپ بدق شبیه
 در شبان و زرشش ساعت فتور داشته باشد و علامتش علاج مو اطمینان است الا آنکه بلطافات
 برای گرم تپ ریج و احتیاطی لازم نمایند و در اول سکنجبین ربع آن خلطند آفتابی اقتصار نمایند
 اگر با یمنون چیز باقی که در رکن ثقل تخم خیارین و تخم خربزه و پرسیاوشان میداده باشند بعد از آن
 سکنجبین بزوری و مالیدن به این تپهای بلغمی مناسب بود و اگر شبع عنکبوت را در تپ بلغمی مالند
 خاصیت فائده در جمیات سوداویه اگر ماده خارج عروق بود ربع دانه حادث شود
 سوزن بگریه و یک وزنه و این یا ز سودا نیست که از سوداوی طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم
 عروق یا خون و علامات هر یک از این اقسام اربعه علامات آن خلط بود که از آن تولد میکنند
 اگر حد و شان بعد از رطبه بود و دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد از مو اطمینان بود
 پس آنکه از بلغم است و اگر بعد از جمیات صفراویه بود و دلیل آنکه از صفرا است علامتش اگر احتراق
 این بود فصد با سلیق کنند و بعد از رفع ماده اسهال به طبوخ افیتون کنند و اگر متولد از بلغم باشد
 سکنجبین بزوری دهند و به طبوخ تخم ترب و سکنجبین حسی قی فرمایند و حب سهمل از قیسمون ترب
 سفید بسفلنج و غاریقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب
 خون و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه قسم نافع است و قی به سکنجبین مویست پنج خربزه نماید
 سهمل از سنار یکی و تخم بدی و خیار شنبه و شیره خشک مقوی با فیتون ربع روغن بادام شیرین دهند
 را غذیه و تدبیرات ملا حظه خلط متولد عنه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دانه

بلغم

جمیات سوداوی

و اسفناخ و کدو و انزیموده با انار و پهنه دانه و امرو و لیمون شیرین خوب است موثر و زو نوبت غذا نهند
 گمرا آنکه نوبت در آخر روز باشد و معتبر توان کرد و در روز نوبت مهمل جائز نیست و اگر تدبیر این تب خطا
 نشود از بهفت نوبت تجاوز نکند و اکثر آنست که در نوبت چهارم مفارقت کند از اغلب غیر خالص بسا
 باشد که تا شش ماه بکشد و علامت غلب غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر و از ده ساعت باشد
 که بیست چهار ساعت کشد بلکه سی ساعت بحسب امتزاج بلغم با صغرا و علاج آنست که از علاج صغراوی
 و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صغرا در داخل عروق بود پس یاد در تمامی عروق است یا در بعضی رگها که حوالی دل
 با فم معده باشد و یاد عروق حوالی کبد پس ازین هر قسم جمعی محقره صغراویه است و اگر در بعضی رگها بود
 سوای آنچه مذکور شد غلب لازم تولد کند و درین هر دو اشتداد غلبی میباید یعنی یکروز کمتر است
 و یکروز بیشتر و اعراض آن یعنی ورشقی زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل
 در محقره زیاد بود و علاج غلب خالص بود و الا آنکه در محقره اهتمام به تبرید بیشتر و قرض کافوری
 و جوب کافوری بایزد و در طلای سرد بر دل و جگر باند و شاخهای سپید و خیار و کدو و پهنه دانه
 بر اطراف و حوالی مریض نهادن و بمزات بر نافت و پنج سه کرده نهند و گاه باشد که در غلب لازم
 قصد کحل فاعله و مده که باشد که التهاب را زیاد کند و محقره بلغمیه نیز میباید که ماده آن بلغم
 شور بود و مرکب از بلغم و مده صغرا و علاج آن علاج حمیات که از صغرا و بلغم است جمعی بلغمیه
 اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگیرد این را مده و اطعمه نهند علامتش ابتدا کردن با ناقص است
 و سرما و دید گرم شدن و خون گرم نشود قوی نباشد و قلت تشنگی و صغریض بقی بر آمدن بلغم قویج
 و زردی روی و بعضی تپهای بلغمی را در ابتدا سرما بود و بعضی را تشهریره و بعضی را ناقص چند نوبت
 که گذشت ازین سه حال چیزی نبود اما نوبت تا سیجده ساعت تواند بود و بدان از نوبت گذشته
 پاک نگردد و در علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین گلقلند آفتابی ضم کرده گلقلند نصف با شل سکنجبین
 بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجبین بزوری با این نسخه صفت آن را زیاد نه بخورم
 پوست بخی باویان بهفت دم تخم خیار و ده دم تخم کنوشت پنجدرم سرکه سه سیر قند سفید و ده سیر
 بدستور مرتب نمایند و را ول هر نوبتی تخم ترب شبت با سکنجبین قی نمایند و در تقویت معده تمام
 کنند و بعد از آنکه ماه و نیمه شود و در قاروره اثر آن پیدا شود مهمل و پهنه جیب مهمل نافع از برای

حادث شود و این فایده لوقوع است و علائقش صفیرض و بطور و تفاوت و وجع و مفاصل و زیادتی حرارت
 بر بعضی و اندکی آن را صفراوی و اشتداد ربعی بود و علائقش ضد باسلیق است و قصد صافن اگر قوی
 باشد و استعمال مدرات و مسهلات سودا و علاج عام در همه اوصاف راجع آنست که روز نوبت
 هیچ نخورد و مگر صفراوی باشد که سکنجبین بدهند و در ابتدای آن قی فرمایند و در میان لرزه
 آب نهند و در میان تب اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد البته قی کند و در آخر
 تب سکنجبین با شراب لیون یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر بخورد آب
 که در آن سرکه با آب گامه و سونیز تمهیدی پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص ماده انچه لائق دانند
 و مرغ در آن انداخته باشد باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواب بود و در روزی بی مرغ
 اقتضا کنند پیشانیها صاف کسی را که بان قوی و اشتها صغیر است بود و اما در روز مقدره البته مرغ با نوبت
 و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد به اگر دانند و آب آنرا بپزند و اگر اشتها غالب و یا ضعیف قوی
 باشد بجای مرغ گوشت بز یا خجسته قتیق که در آن زمان ملا هر شود و روز سه شنبه و آن روز دوم
 راحت بود و بیاض که در آن شب در دهن و غشای داخل شود و او را و بلغمی یا دو غب
 جمع شود و آنرا با آب گامه و سونیز تمهیدی پخته باشد و در روز چهارم و در روز پنجم و در روز ششم
 چنانکه می گویید و در روز هفتم و در روز هشتم و در روز نهم و در روز دهم و در روز یازدهم و در روز
 چهاردهم و در روز پانزدهم و در روز شانزدهم و در روز هجدهم و در روز نوزدهم و در روز بیستم
 از هر تمهیدی باشند و در غلبه غیر خالص بر دو خط از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و اینجا چنانست
 پس بر روی آفراده شود و باید از راه یا صفراوی که بلغم غالب بود و علائقش غالب و یا ضعیف است
 شطرنج به سه روز یک روز قوی تر باشد و علائقش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی بود و باشد
 و باید دانست که در معرفت مواد و حمیات اعتماد بر احوال کنند نه بر نوبت چه پیشانی که
 دو غب باشد یا سه ربع بر سه میل سباده مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس تمهید شود
 که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غلبه آن پس علاج صفراوی و مستطیع خطا و خمس آن
 گردد اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات و عدد ماهیت یا عدد بعضی مرکبات باید استلال
 باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات

تب
 تب
 تب

تب
 تب
 تب

بیماری
بیماری

نافه بود و نمک آب و در دانه شرمی بشر یا باشد یعنی خرد و بعضی بزرگ بشرین بیشتر باشد و فته پیدا
 شود با خاریدن و کرب و یا از خون می باشد علاتش بسیار سرخ بودن است با حرارت و زرد و ظاهر
 و در روز بیشتر بود علاتش فصد اکحل است در وقت حملتی که در میان بروز و ظهور آن می باشد
 میمن طبیعت آب آلودی سیاه و تهر بندی و آلودی بخار او زرد و آلود و در وقت ظهور آن آب فاته
 بدن ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن و غذا ماس و حدیث تهرندی
 شود و میوه آلود و هندوانه و انار میخوش خور و شود و یا از بلغم باشد و علاتش میل آن سفیدی
 بجان آن در شب است و علاتش آنست که طبع بلیله زرد و مقوی به تهرید و هند و غذا شور بای
 ش و نخود باشد و از اشتر سکنجبین که بسیار ترش نباشد و هند و در حمام آب کوفس سرکه
 تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر تمام بدن مالند یا شتر آتاس سرخ بود که مسروروی و پیشانی
 دوش گرد و علاتش سرخی آتاس و در وضو و در مسروروی است علاتش فصد قیغال مجامعت
 ماقین و تلیمین طبیعت است بیشتر خشک و تهر بندی و در وقت تلیمین صندلین فوغل و کلاب
 رطلق و سینه طلا نمایند تا ماده فرو و نیاید و غذا شور بای یا را الشعیر و حدیث با هندی ترش
 است و از اشتر به شراب عناب به تهر بندی ترش کرده و صندل سرخ آب کشنیز ترسمو و
 یا نمایند و اگر بشکافند و زرد آب بیرون آید و موم سفید و روغن گل سرخ و مردار سنگ مرهم ساخته
 یا زرد چرب یعنی گریا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه یا بجمه چرب
 و ساد خون باشد و سبب فساد خون یا مخی الطات صغرا باشد یا بلغم شور یا سودای سوخته
 لا جیش اگر انمی نبود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط مسهل مناسب آن بدهند و شامه
 مسهل کلی و خیار شنبه و رهمه اقسام لازم دارند و صبر را در دفع چرب روی فزین اشترین است و در
 متقال خورند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز نخورند تا نه متقال خورده شود ملازمت حمام ترک
 نافع ترین چیزهاست چرب حکم را و بعد از تنقته تعدیل و اطمینان بکار بزند طلای نافع از برای
 رب رطب صفت آن زرد اندر و چوبه یا میران قنبیل مردار سنگ اشتن خبث انحصه نو شاد و اشجار
 بریت زرد کوفته بخینه اجزای مساوی و روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای نافع
 برای خشک و تر صفت آن توئیای کرمانی مغسول مردار سنگ نیون مققول سر یا زهر یک و متقال

بیماری
بیماری

بیماری
بیماری

و از غطراب و بدترین سرد و سیاه بود و پس بپوشش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جلدی آنچه پهلوا داشته باشد
یا مضعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند علامات این هر دو مرض تب طبعه و محرقه و در پشت مغاریان
بینی و فرج یعنی ترسیدن در خواب و دیداری بود و علاج آن اگر مانعی نبود قبل از نهم روز هضم یا حجامت
کنند و غذا شور بای عدس و بپزند و از آن شراب عذاب با عرق گاو زبان و دو درم خیمه یعنی خاکشی
که آنرا بشیر از سی شتر که گویند سنگ شو کرده با شراب عذاب بپزند و قدری در جامه و بشیر نیند
و اگر در پیرون آبدی کنند می کنند یا خونسد و روشن شدن بود و عنسواک و بادیان و عنسب الشعلب کشنیر
از هر یک یک درم آنچه زرد و هفت عدد در آب بپوشانند و بیا لایند و با شراب عذاب و تخم خیمه یعنی خاکشی
بپزند و قدری آب گرم در زیر و پا نهند تا بخار آن مساوات را کشاده گردانند و سهولت بر آید
و از برای حفظ اعضای باطن بقدر یکد انگ مر و اریذنا مضمغه سووه و از برای سهولت بروز
و تسکین الم بروز آن یکد انگ گل شقایق النعمان بپزند و در ایامی که بروز مطلوب است
یعنی از چهارم یا هفتم آب مطبوخ نخود و عدس و گندم بپزند و اگر درین طبع چند عده و آنچه باشد
بهتر است و اگر طبیعت محسوب و مخدور نرم بود فحش کنند اگر از آن بلعیت فحش راحت
و تسکین کرب یا بدقبض نکند و اگر در بدقبض آن شراب صندل یا شراب مغز بل جمل و غذا
عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر و سه یا چنین کنند قبض ناپاوه کند
و کافور در آب کشنیر تازه حل کرده یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده باشد و اما راه ترش
در چشم چکانا منع بر آمدن آبله و چشم کند و اگر پالم را بجنگا که باب گرم خمیه کرده باشد به بسترند
بنحیست این عمل کنند جو صندل را بگلاب سووه و در بینی چکانند تا منع بر آمدن آبله و رانجا کنند
و بشیراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در روی سماق و گل سرخ و عدس متقشه چوشانیده
باشد غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بیار بزرگ بود بر آب و بر جامه خواب
تخل نیاورده بر آید و جو یا آرد از زن خوابا نند و یک که بغایت نرم بود و انسب است اگر
موضع ریش گرد و گلسرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سووه بر آنجا ریزند و اگر آبله در پیشک شود
قدری چوب گز در زیر و پا نهند و ازین قوی تر آنکه عدس و گلسرخ و ترانه چوب گز
و آب پزند پس قدری نمک در وی افکنند و پاره خیمه بآن تر کرده بر آبله بپاشند و از جاییکه آبله با

و اگر که تب شود و علاجه اش ضد تولیدین طبیعت است و تعدیل افراج بار الشعیر و اشربه باره و در ابتدا
بزر مسکه سوده طلا کنند یا بنفشه الحیدیه مسکه سوده بمانند و یا اسپغول مسکه سرشته ضا نمایند
در دقوی باشد بز را بنج و افیون مسکه سوده طلا نمایند و بران برف یا بخ نمند اگر دفع شود
و الا در روغن گرم نمند تا تحلیل سیابد و اگر تحلیل نیابد پیاز در زیر خاکستر گرم بخیه پس شگافه
نمند یا گندم را خاشایه بران بندند یا تخم مروانجیر کوفته بران نمند تا پنجه شود پس بکشمایند
تا باید و او را در عجم نمند تا لیل آنرا زخ گویند و بسبب بخنی ثلوث غلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی
پس از پیاده بود و علاجه اش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد ضد کنند و اگر خون غالب نبود بر سی
مار نماید و اگر در آن اندک باشد و طلا دفع کنند و سیاه دانه یا کرنازج یا سرگین بزر مسکه سوده
نمایند تا تل گردد و در زنج زرد با مویزدانه برون کرده طلا نمایند تا تل گردد و جهره یعنی
میان عوام مسرخ با و محروف است علاتش سرخی باشد که چون انگشت
ن بماند تا تل شود و با نه بزودی سرخ شود و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی
معی و از جانی بجائی رسد و این قسم را خالص گویند و علاجه اش استقرخ بدن از صفراست و غذا
بجواز شربه شراب عناب که به تمر مندی ترش کرده باشند طلای نافع صفت آن صندل
دود و کشنیز تازه و برگ خرفه تر و لسان الحمل و اسپغول و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و به
ناج به خلل نباشد و غیره خالص آن بود که صفرا همچون مختلط باشد پس از پوست جدا کرده بود
رو کند و از موضعی موضعی نرود و به فلغونی که در خوابش شبیه باشد علاجه اش ضد کنند پس
نفراغ صفرا و بعد از آن استعمال طلای رابع پس طلای محمل مثل خطمی و خبازی و آرد و جو
هره حجم دانهها باشد مسکه پهن و متفرون میباشد و مجتمع میباشد و به نهایت سرخ میباشد پس شگ
میشه گردد و در آن بهماست بود مثل درده منوی که آتش بران نمند و علاجه اش ضد و اسهال صفرا
در دقوی مسکه که بر زمین شخ که طین خرنیزند تا بر جو شده پس قدری کافور قیصوری بران یزند
و اضع جهره طلا کنند تا فارسی مثل جهره بود و الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطمهای سرخ مثل
بانه آتش پیدا شود علاجه اش مثل علاج جهره بود و بعد از ضد و اسهال بر چیزهای که طوبست
بامیت و در خون احوال کند و او است نمایند مثل بار الشعیر و میند وانه و شفا تو که دود و دغ

سرب را بگذرانند و سیاه را دوروی اندازند و بار دیگر دارو را در باون نرم سوخته باد و سیسره سرکه و دو سیسره
 روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است قویا بفارسی بزرگون گویند چون
 دوا نمایند و آن در شتی بود بر ظاهر پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و طبوخ آفتیمون و هندوگراند که
 بود حاجت تنقیه نیست مگر آنکه فرمن باشد و روغن گندم یا لیدن مناسب بود و گرفتن روغن
 چنان بود که وصله آهن را پس کنند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم
 نهند و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است مردار سنگ را در اند و جمع آنکو و فصد و کوفته مسکه
 و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند و سیاه هم در داروی اند که مناسب است معفه چشمش بود که
 منقح گردد بر سر روی و در کودکان بسیار حادث میشود و علاجش اگر غلبه بود فصد و حجامت کنند
 و اگر صفرا یا بلغم شور یا سودا بود به آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلائی نافع صفت آن قبال
 مسدود است سفید مردار سنگ کاغذ بوفته مجموع از نرم کوفته بروغن گل سرخ و مسکه انگوری سرشته
 طلا نمایند طلائی دیگر گل تنور کمنه یک جز و نمک طعام نیم جز و مسکه انگوری سرشته طلا نمایند
 طلائی دیگر خامه جبهت کودکان زرد چوبه حنظل و سنگ پوست انار کوفته مسکه انگوری روغن گل سرخ
 سرشته طلا نمایند و اما میل گاه بر آمدن دل بسیار بود فصد باید کرد و بعد از آن مناسب خلط غلاب
 مسلسل باید داد و ترک گوشت و شیرینیا کنند و هر گاه از گوشت چار خور گوشت بزغال دهند و از
 میوه ها انار ترش و ریاس باغوره با تخم بندی مناسب است فصوص نافع از برای دامیل صفت آن
 زرشک منقی آلبی بخار اخوانی عذاب شب بختسانند و صبح در آب آن شراب عذاب اخل کرده
 بیا شامند و بابتد و حدوث دم روان بر آن استعمال نمایند طلائی نافع که در ابتدا استعمال کرده
 میشود و صفت آن صندل بگللاب سوخته فلفل کوفته بزر قطونا به آب خرقه تازه و کاسنی سبز
 و گللاب سرشته طلا نمایند و اگر رواج نفع نگیرد و هیچ خواهد شد گل خطمی کند رخبازی با سفید
 تخم مرغ ضا نمایند و چون جمع شود گندم چاییده با آنچه و تخم مرو کوفته بشیر گاو پنجه بر آن نهند و چون آید
 که بکشایند تخم ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر و در هم سرشته بر آن نهند و چون بکشایند و از ریج پاک شود
 مریمی از مردار سنگ و در هم سفید آب قلعی و در هم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم
 سرشته بگذرانند و اخس ورمی گرم بود که نزدیک ناخن جارض شود و عذابش ضربان قوی و در و کند و

بود و در اول صدف و شان اگر دست مفتوح گردد و باز نمود کند و گاه بود که عود نکند. علاج این
 تنقیه بلغم بود بتی و اسهال با یارب فیه قرامی مقوی بغار یقون وضاد کردن به داخلین حلیه
 یتان و خنار زیر را به داخلین و ایر سارم سوده بهم آمیخته ضما کنند و سگم گور خرم سوخته
 یت سرشته بر خنار طلا کنند تحلیل دهد و اگر این تدبیرات مداومت باینها تحلیل باید بجا آید
 روانند و بشکافند و علاج قرص کنند و سله اگر بزرگ شود و با نخچه ذکر شد تحلیل نیاید ازین و کار
 رو فکافتن و پیران آوردن با کیسه که آنرا کیسه البسله گویند یا به او ویعضنه ریش گردانند
 یت آن آب نارسید چهار جزو زرنج و جزو تو بال مس سه جزو فطرون و جزو مجموع را نرم سوده
 عن گل سرخ سرشته طلا نمایند و صفت شحمیه را با ویعضنه علاج نتواند کرد و دفع آن جزو درون
 شود و در آب داخلین ضما کنند و بر بالای آن پارسر بگذشته حکم ببنند و امر الشعاب و امر الحیم
 یخچن سوی سر و ریش پوشتی تنگ سر و سفید را الحیم گویند و الا در اشکلب می نامند یا از بلغم و عسل
 یدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه بلغم است بتی و تخم ترب و شبت عسل
 سهال با یارب فیه قرامی مقوی با غار یقون است و بعد از تنقیه موضع را بخرقه و شبت بمالند
 سندان و پیاز عنصل طلا نمایند یا پیاز عنصل را با غسل سوده طلا کنند یا حسب اسلاطین را
 که عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا میباشد علامتش زردی و درشتی موضع و سایر علامات صفرا
 شد علاجش تنقیه است بجز قرص نفیسه و مطبوخ بلبله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بمالند
 یا بقدون یا پوسست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا میباشد علامتش تیرگی رنگ
 نبودت و درشتی موضع و سایر علامات سودا است علاجش سهال است بجز اقیهون و معجون
 حاج و تعدیل مزاج با استعمال مرطبات و پیاز عنصل بالیدن و پیچ خرسن ستم بر اسوزانند یا بخی
 شکاب کرده سوده طلا کنند و روغن پیوسته بمالند و یا از خون میباشد علامتش سرخی موضع و علامات
 لبخون است و علاجش ضد است و استعمال اطمیه مذکوره و تخم خراپی را سوخته خاکستر آنرا بر روغن کنجد
 سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قصیوم طلا کردن به سه قسم
 حوی بر و یا بکلب برش و نمش و خیلان ماکلف پس حدوث کمودت بود و زردی و تغییر رنگ
 اندکی بپایه ای آمیخته یا بسبزی و نمش حدوث سیاهی است که بسرخ زنده بیشتر شکل مستدیر از

و امر اشکلب و امر الحیم

و امر اشکلب

فصل در

اورام مغناطیس

طلای نافع این برای نار فاری صفت آن باز و سبز خض کمی کافور قیصری سوده مسکه و عیاب
اسپیغول و آب برگ لسان الحمل و آب خرقه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نماید فلجمونی مری
بود از خون علاتش استفراغ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان سنت علامت جش فصد است و در ابتدا طلا
از سرخ صندل صندل سفید و فوفل و گلن الی سنی سوده مسکه و آب کشنی تازه و اگر ازین طلا در زیاده
شود و فی الحال دور کنند و همین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آنرا و جوشنی تازه
نخیانی بالعیاب اسپغول طلا کنند و چون ببینند که از آنچیز هست زیاده میشود طلای از آن دور جو
و آنرا با قلا و خطی و خیازی و با بونه کنند و چون ببینند که کمتر میشود طلای از با بونه و اکلیل المملک
و بزرگتان و حله کنند و در همه اورام که از رعایت اوقات ایستد غافل نیاید بود و در ابتدا راع
و در نزد جمع کردن میان راع و مری و در انتها مری و محل و در خطاطی محل صرف نهند و اگر ببینند
که تحلیل نیافته و جمع شده باشد تخم مرو و انجیر در هم کوفته ضا نمایند و امثال این تا بچخته شود و دیگر
کشان آن کنند و مثل سرگین کبوتر داشتن یا آلت او را هم فراغ سه عضو بود که یک نفر
عضو نیست واقع شده اند ابط یعنی در زیر بغل که مفرغه دل باشد و اسه یعنی بیخ ران که مفرغه جگر
بود و خلف الاذنین یعنی پس سر هر دو گوش که مفرغه دماغ بود و هرگاه درین اعضا و رم حادث
گردد از آن جهت که اعضا رئیس مواد را با اینجانب دفع کرده اند و یا بر اطراف ریشی و یا ورمی بود
و از آن موضع متوجه اعضا و ف شده باشد چون بان عضو رسد و در اینجا بماند زیرا که گوشت نرم
در و آنرا محوم رخ گویند علامت جش تصفیه و بر خیات و در ابتدا بعد از تقیه بدن بقصد و اسهال مثل
آب گرم بخنن با نخی و مسکه یا لیدن خطمی و نفثه و خیازی ضا که در آن و استحال راع جائز
نبود و درین موضع خنایر و سلعه و غار و خنایر و درم صلب و غلیظ بود و بر ظاهر آن گرمی با و با همی
باشد و در گوشت بسته بود و در محوم رخ خاصه برگردن حادث گردد و بیشتر تعدد بود که یک کیسه
و سلعه ورمی بود و مختلف باشد در جثه از مقدار نخودی یا مقدار خرنوبه و او را کیسه بود و در گوشت
بسته نباشد و یا انگشت نتوان گرفت و همه جوانب حرکت نتوان داد و آن چهار قسم است و عینه در ورم
حیدر شراری یعنی در اندرون مثل این چیز بود و غده ورمی بود و صلب بقدر غنق یا خرد بر کف
پیشانی بسیار واقع میشود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و غلاف ندارد

و گاه بود که بر موضع حجامت پاشته آن برص عادت شود و بواسطه ضعف عضو بحراحت علامت
سفیدی براق و آناس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست آن موضع
لمشت بران فرو بردن موضع دیگر که انگشت فرو برد بیشتر و کوفته و چون سوزن در زنده
ن بیرون نیاید علامتش هر چند آنکه مرض را گفته اند که در غنا عن لبه الیکادون بر بعضی
است که اطباء از علل آن حسته اند و نزدیک نیست که نیک شود و اما چون امکان صلاح داد
به علاج شده اند و علامتش استقرخ بلغم است و تبدیل مزاج به جاعین گرم و خوردن تریاق
و دیپلوس طلای نافع بهمت برص سفید صفت آن فته سفید زفت روی خریل سرخ خربین و بونج
شونیز بوزنه سرخ بوزنه سفید پاز غصص شیطرح هندی عاقر قرحا پوستنج کینیز و فله طریلال کوفته
به مسکه سرشته طلا نمایند و یا طریلال با بادا لکی عاقر قرحا بسایند و بجسل سرشته بپزند و یکدو عبت
افتاب نشانند چندانکه عرف کنند و باشد که باز روزی یا روز دیگر آبله زنده و زو آب وانه شود
دست یا بد جراحی است اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و بهیاش هموار بود
چنان بود که در سبتن نافع تر آن تمام مرهمی نشیند بر هر جای که افتاده نهند و بر باطنی و در سر زنده
مانند بهای آن درست بر هم نشیند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و
سه روز بران گذرشته بود لیکن چرک و ریم نگرفته بود آنرا بخراشند تا خون آلوده گردد پس بپزند
و اگر جراحت عظیم و غائر بود از این دویه ذوری ساخته بر آنجا نیند صفت آن صبر کند و دم لافون
رفته بچینه ذور نمایند و بر جالی آن صندل سرخ و فلفل باب کشینه تازه و آب کاسنی تازه و آب
غرفه تازه سوده طلا نمایند و اگر خیال اقتضا نمایند بکشد و اگر لهای جراحت بهمن رسد بدوزند
اگر خورداشته باشد و از آن چیزی گوشت افتاده باشد و یا قهر اخراجی آن بر هم نمی کشیدند و
در میان قضا داشته باشد که رطوبت و شیخ در آن جمع خواهد شد پس بهادویه که تخفیف طلبت
جلای و شیخ تواند کرد احتیاج باشد ذوری که در نیوقت نافع است کند در صبر قوطری نرود و اندایر سب
و تیای کرانی منسول اقلیسیا زقره مجموع را نرود که فته بر آنجا باشند و بر بندند و باید که سبتن غور آن
عکس تر و بهش سست تر باشد و عضو را بشکل ذور کند که زو آب از آن باسانی بیرون تواند آمد و هر گاه
خواهند که پاک گردد و پنبه کمند پر کنند پاک گردانند و می که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال

مكلف رنگين تر بود و سرخی در آن بیشتر است بر سرش نقطه های سیاه بود و گاه باشد که سرخی و کمودت مایل باشد
و بیشتر زردی واقع شود و خیلان مثال این آثار باشد لیکن هر تفع بود از سطح بداج آنچه مذکور شد اگر باطل
موجود بود و رفع توان کرد و آنچه حادث شده باشد علاجه اش ضد اسهال خلط سوداوی است پس علاج کردن به تخم
خرپزه و تخم ترب خشک و ایرسا و خردل و سرس کوفته بخیته بگلایه سرکه مدشته طلا نمایند و خیلان اسهال
در زنند و بسرکه و گلایه بشویند و به ادویه مذکوره طلا کنند **صفتان** یعنی بوی بخل و امشان آن بغیر
راشحه و نترن ابطلی وزیر پستان و میان انگشتان پای و پوست سرد و عروق از عفو و احتیاط و جدت
آنها بود و علاجه اش تقویه خلط غالب و زیر بغل و پستان را صندل سفید و برگ مور در آب گلایه سوده
طلا نمایند و در رمی بجهت نترن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مر و اسنگ گلمسرخ
گل ارمنی پوست انار کوفته بخیته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم کوبیده بکار واریزد و جهت
سرهم مناسب است و اگر بسرکه بکار و نمیران باشد بآن ادویه پوست درخت تاز و جوزا سر
سوخنه ضم کنند **بهمق** سفید و **بهمق** سیاه اما **بهمق** سفید علاقه اش آنست که بسیار سفید بود
بالکه نزدیک بود بر رنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و اما س نبود و موی که از آنجا برآید
سیاه بود و علاجه اش اسهال است با یاربج فیه و تخم منطل و ترب و فارغیون و از لبنیات اجتناب
نمایند و بر کنگبین و طریفل کشنیه یا دوست نمایند طلائی نافع از برای **بهمق** ایچن ترس شامی
پوست بچ کنیر و شیطرح هندی عاقر قرحا تخم ترب کنندش سپندار که کوفته بخیته بسرکه سرشته
در شب طلا کنند اما **بهمق** سیاه بغیر پوست مخصوص است بسیاری سبب آن مخاطه سودا بود و چون
علاقه اش آنست که چون دست بران مالند سودا از آن ریخته شود و موضع سرخ همانند علاجه اش
فصد است و اسهال سودا و حمامهای مرطب و تطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن پوست بطری
مذکوره و نوعی از **بهمق** اسود بود که آنرا بر صول سودا گویند و آن در شتی بود قوی باخاریدن نقشه ی
مثل فلک بر کمک علاجه اش **بهمق** سیاه بود و باز با دوقی اسهال و تطیب مزاج بر ص
سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگر رنگ شود و سبب آن ضعف
قوت مقبره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خوبی که غذای آن عضو است یا بواسطه سودا و مزاج خصوص
در برودت و طوبیت محدود طبیعی سدی در او اگر چه آن خون که غذای او میگردد و نیکو بود و از اینجمله

نکته

صفتان

در رمی

بهمق سفید و بهمق سیاه

بهمق سیاه

بهمق

کتاب مضمونی که از آتش سوخته باشد اگر آبله بر نهد طلاهای خشک مثل صندل و خرفه و برگ بید نار و
 پوست غلغل و درخت بید که نه که آنرا بفارسی بید ده گویند سوخته طلا نمایند و یا بگل ارمنی سرکه آب
 اگر آبله زنده و عظم بود فصد کنند و لطیف تدبیر و مرهم سفید لاج بران بمانند و اگر الم بسیار عظم بود
 مرهم نوره علاج کنند صفت آن بگیرند آبک آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه
 بر شستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند چهار جزو ازین شش جزو از روغن گل سرخ و دو جزو موم سفید
 بلیخ و سفید آب قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را مثل آنچه گذشت
 عاجی کنند و آنچه مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و سفید آب قلعی و زیت است که ترتیب داده
 بران بگذارند و اما علاج سوختن آب که پیش از آنکه آبله کند آب انار را بر آنجا بریزند و خرقه ای خشک
 بران نهند و خاکستر سوی سر آوی بزرده تخم مرغ سرشته بمانند و اگر از آفتاب پوست بسوزد مرهم
 نافوری طلا کنند و اگر روی را به سفیده تخم مرغ با امعاب اسپغول یا مقتران میده در آب آغشته
 طلا کنند از آفتاب متاثر نشود **باب شانزدهم در علاج ضرب و سقوط** و مضروب بچوب
 تا زبانه و جزو کسر و علاج قلع و بیرون آوردن پیکان و خارا از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیواری
 بروی افتد یا ضرب بسرا و برزند یا کسی از بلندی بافتد یا عضوی از شکسته گردد و علاج شکسته است
 میان این مجموع فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف هر چند در باین غلبه خون نبود که
 در آن موضع که تفرق اتصال بشود و خون بسیار آید پس تلبین طبیعت اقتضای باید نمود و غلبه
 نمایند بر آب غلب الثعلب و قطور یون و فلووس خیار شنبه و عرق کاسنی و روغن بادام شیرین دهند
 زیرا ای خوردن ضامدی که بران عضو ضامند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی
 نه آنرا سیده لکتری گویند برگ مورد از هر یک سه درم برگ سرگل سرخ از هر یک پنج درم صبر قطری
 دو درم باسن هفت درم آب برگ مورد سرشته ضامند نمایند طلائی مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود
 صفت آن حدس ده درم گل ارمنی فلفل صندل از هر یک دو درم طلا کنند و غذاهاش برنج بشیره
 بادام دهند یا زرد تخم مرغ نیمه شست و اگر مومیانی خالص میسر آید به نهایت نیکو بود یک قیراط بخورند
 دهند و پیش می کوبد و مرهم بست قیراط است پیش بعضی بعت و چهار قیراط و آن را درین طبع دادن
 مناسب و زراوند نیم درم فود الصغی یک درم غلب الثعلب سه درم گاو زبان چهار درم بچوب شانه

کرده میشود صفت آن مردار سنگ از زوت سفید و دم الاخوین زفت رومی گل ارمی کو فته بختیه موم زرد
 بروغن گل سرخ گداخته ادویه را با آن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قلم گذاشتند مناسب
 مرهمی بپزند و محراب صفت آن مرهم سیاه نیم پاؤمرکی سرخ و دو درم روغن کنجد نیم سیر گنده بهر زره
 نیم دانگ موم سفید پیاز پاؤ سیر اول پیاز را در روغن کنجد بزند تا سوخته شود پس صاف نموده
 موم را در آن بگذارند پس ادویه را کو فته بختیه داخل کرده در باون سنگی بایسته بالغت تا سرد شود پس
 بکار برند و صبح و شام این مرهم چرک را پاک میکند و اندو زخم را مندل میکند و اندو چون گوشت تازه
 بر آرد و به ادویه مندل و خاتم خشک کنند و آن ادویه این است مردار سنگ سوخته برگ سوسن پلید
 تازه و سبز گلنار فاسی زرد و چه به صبر سقوطری و اگر بجا جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام
 و قطع عروق و عصب و فساد گوشت و شرت درد و سوزن مزاج و امتلا بدن اول بتدبیر آن
 اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفرغ مواد و تشکین درد بیرون کردن گوشت بد
 و فاسد را و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب قطع آمدن خون به چرک را خواهد آمد و اما جراحت
 محصب بچندان نگذارند که از ورم کردن ایمن شده و چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و معلول
 جز آن بدماغ و از آب بیوای سرد نگذارند و اگر ورم کنند به آرد و جو آرد و با قلا و بزک تان سوده بنیت
 سرشته ضما و کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب که فته میکنند بزدر روغن بنفشه تمکید کنند و پشت
 و گردن را بروغن بنفشه و پیله و پیله مرغ خانگی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضما و حار
 باید گذاشت و اگر دوران اشتغای غلی یا عصبی پیدا شود به زرد اندام حرج ضما و کنند تا بیرون آید پس
 کنند و مرکی بمسلسل سرشته ضما نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن بقسا و گوشت فاسد
 بر همه زنجار دفع کنند و استخوان را بترانند و اگر جراحت بر شکم در وده و ترب بیرون آید باندرون بترانند
 و شکم بدو زرد و اگر وده را ورم کرده باشد و باندرون نروند مشرب تمکید کنند تا ورم بر و پس است
 و پاهای غلیس را گرفته و از بزرگداشت او منجب گردد و وده باندرون و دو اگر باین عمل باندرون
 نروند وین جراحت به مقدار یکد وده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی فرا رسد که ترب سبز سیاه
 شده باشد آن مقدار که متغیر بود به ندرگی بزرگ که در آن بود به رسیانی باریک ببندند و باندرون بترانند
 و غایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش روغن گرم و خیره و روغن زرد آب گرم و از

علاج سوختن از آتش و روغن گرم و خیره

باط و رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدای بستن از موضع شکسته باید که متوجه بجانب بالای
 وضع کسر را محکم بچیند پس بر فاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار کریت متوجه بر آن
 رند و هر دو بچیند نیست در ابتدا محکم بچیند و چند آنکه می بچیند اندکی بستی تایل کنند پس با و به
 با بره طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصل کنند و تلیمین طبیعت تا سه روز بکشایند مگر آنکه در وقت
 دشت گرد و دما و دل باط سرخ گردد پس بیا یک کشاد سست تر باید بست و اگر خاریدن قوی غایض
 و که مثل نتواند و بکشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خاریدن ساکن گردد و یک نان
 تراحت نموده باز به بندند و رفاده را را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر خنجر
 دارند و درم نکند و حرارتی در عضو نباشد ریاط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و بکشایند
 و در چهار پنج روز یا زیاد و جز از حدس و مغاش بخاری و مغاش بپندی و گل ارمنی و
 به مور و سازند و اغذیه لزوج مثل کله پاچه و هر سیبه و مرغانه و برنج یا بطون بقر و بطون بره
 بزغال و در آخر امر در وقت انعقاد و شید ریاط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدا انعقاد
 نید پیدا شدن خون سست بر فاده و ریاطات چه این دلیل ارسال طبیعت است و به سید را
 بخاک از سه شام شرح نموده و باید که قبل از اشتداد و تضلیب عضو را شکر یک قوی نهند تا اگر با کسر
 راحتی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب پایین و همین کشاده
 رند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد و از هر دم همین گردند و هر دم رو بیا نهند و نهند و اگر
 در میرود و نمی ایستد از صبر و کند و در مصافی و دم الاخوین فی زوری ساخته بر آن پاشند تا خون سست
 برون آید و درون خار و پیکان پیکان را باید بیرون آرند و موضع آنرا بمر و کنند و بکشند تا خار و انچه پیکان آن
 و بیخ فی یا شیل را بکشند و ضا نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیه نه پیا زنگرس و اشق و زراوند
 زفت و علق البطم کوفته به عسل سرشته نما و کنند یا پیا زنگرس و آرو شیلیم عسل سرشته نما کنند
 و باطراف بسیار سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم است با آنجا و مختفی و محبتش
 شدن در آنجا پس آن عضو را نسوزد و متعفن گرداند و علاجش اگر درم نکرده باشد فاسد نشده باشد
 این ابتدا کرده که سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بر آن طلا نمایند و اگر آتاس کند در آبی نهند
 بر آن شلغم نگاه کنند و ملبوس با بونه و کلیل الملک و کرب حلیه و کتان جو شامیده باشند چون

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

وصاف نموده بقصد شیرین کردنه بدینند و اگر ضرر به وسق طبع بر سر واقع شود و برگ مور و وعید منقشر
و گنگنار فارسی کوفته بر روغن گل سرخ و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الم
باقی الدم حادث گردد قرص کبریا و دم الاخرین و گل ارمنی و زیتون عدس و بنند و اگر کسی را جوب
و تازیانه و امثال آن نود یا شش بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند خرب را
کرده باشند بر موضع ضرب پوشند و تا دیگر روز بربندارند و اگر قدری خالستر آن بران موضع باشند
پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر مردار سنگ و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن
گل سرخ مرتبی سازند و بالان نافع باشد علاج خلع و کسر خلع بر روی آن زانده استخوان
تمام از مغای که در استخوان دیگر است که میان هر دو انفعال موضع هر دو بان بود و دوفی اندکی
بر روی آن بدن باشند تمام و دین کوفتی بود که آنرا بر پی نیز گویند که با استخوان و آنچه بگردان زانده است
بر مصلحت استخوان خلع ظاهر میشود و از قیة شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از تقاضیه
دست علیل را با دست صحیح قیاسه کنند لیکن خلع باز و مفصل و رگ را دشوار توان دانست
زیرا که سر عضو هرگاه متخلع گردد و در فعل افتد پس ظاهر نبود و سر بر روی در ابریه یا ناخن درگ افتد
و اینجا گوشه بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامت لازم باز و دومی مستدیر است که در زیر بغل
پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن و درم آن دست بدندانها و پهلوه و علامت بیرون شدن آن بود
در از شدن بر این مایه دو از پای اگر بجانب پیش افتاده باشد و ظهور و درم در ابریه عدم
قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران ختم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر است
و اگر از جانب پس افتاده باشد در گوافتادون ابریه و کاسه شدن آن و علامت
دوفی آن بود که در مفصل اندک تغییری و دومی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات
ممکن بود و در دین جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود علاج خلع را بعد از اورق بشکل طبعی باز آرند
طلای نافع از برای خلع صفت آن باش منقشره و درم گل ارمنی مرکب خطمی سفید گل سرخ از هر یک درم
برگ مورد و پنجدرم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و دین را همین طلای موافق و کافی
بود اما کسر و آن شکستن استخوان است عضورا و استخوان را بر فرق مساوی گردانند و نگاه میدارند
که بعضی از پاره های استخوان که اصلاح آن افتد نتواند داشت دور باید کرد و عضورا باید بست

در این کتاب

حق فاروق بهت این نفع یکم شقال بود و خوردن مخلصه یک شقال دفع جمیع زهرها و گزینها کند و گفته اند
 درون شوم با شراب و نیز شراب با بیا بیایا گندنا با غی میکند از علاج دیگر که از برای جمیع گزیدن با
 بر داناغ ست و اگر بخیزی دفع آن نشود مگر تکب آن شدن خطای محض بود و اصل خشیشی که در
 عی استر آبا دست بیمار دارد مشهور است منفعت آن در عیناب متواتر رسیده طرد عقرب
 از سبقتن بالای آن و امتصاص نمودن و بخورده گرم کنند و با دروج کوفته و گرم کرده فماد کنند
 درون آن نیز مفید بود و عقرب را اگر میسر باشد بشکافند و فماد کنند و از مفتحات خاصه کرفس
 خاب کنند و در مواضعی که عقرب بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و با دروج
 در کرفس است بر تیل و اعضا و سام اما تیل بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و سمن
 کتب طبی مذکور نشده اما عصابه و حرما که از جنس آنست و هر که احم از اینها اگر بگزیند آنها می او
 اینجا بماند و آن سبب در و کند بر بیرون آوردن آنست که بنجا کستر چوب انگور و انجیر و روغن
 بنجا طلا کنند و یا فستق در اینجا بکشند تا در آن آویزد و پس بنجا کستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر در
 ماکن نشود بپار بکند و در آب گرم که در وی سبوس گندم چوشانیده باشند بنهند اما سام بر لب
 در خرزها می باشد و فلفل های سیاه بروی ست آن نیز دند آنها بگندار و و سمن گام گزیدن و از
 زیدن آن تب مطبقه و در میان آن لرزه اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و
 بسیار بود که با فراطر و دهاک کند و موضع نمش سبز و زرد نشود و زو آب و رطوبات فاسد سیلان کند
 پس بطریقی که گذشت دند آنها می آنرا بیرون آرند و قدری پیشتر را مانند آب شیم قرض نموده باز قطونا
 در آبی که در آن سرخ عربی حل کرده باشند بر زنند و فماد کنند و یک در بگذارند پس برفق باز کشند تا دند آنها
 بیرون آید و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و بیزی موضع و سیلان دند و آب باشد پس بعد از آن محض
 آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند **عص کلب کلب** حیوانی است که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ
 و شغال و روباه عارض میشود گفته اند که بغل را نیز عارض میشود و این را ازین سبب کلب نامیده اند که در
 سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که اینجا بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم
 و زبان باز و آن بیرون افکندن کف و لعاب بسیار آمدن و سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان پروا
 بر زمین میکشند و در رفتن مثل ستان بود و اگر گرسنه شود بخورد و اگر تشنه شود و از آب تبرسد و دنیا نشاید بهر چیز که

در اینجا از فستق سیاه کوبند

عص کلب

امروزه در دواخانه

برون آرد و روغن مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه شده باشد و غشها در آن ننهند و پیش را نیک فروزند
و در آب گرم نهند پس بگل از منی و آب و سرکه بهم سرشته طلا کنند و بعد از دو سه ساعت بسره که و آب
نیم گرم بشویند یا بشرب نیم گرم و اگر آفتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشند بچند روغن بربازینند
و باروغن کوسفند یا روغن گاؤ بکوبند که مثل مرهم شود و بر آنجا نهند تا آنچه تعفن و سبز شده یا سیاه
گردیده بپشت پس بعمل جرقه علاج کنند یا **باب هفتم در طرز و هوام از سکن تدبیرش** هوام
و گزیدن اسبلع و علاج سستی سموم و ادویه همیه اما طرز و هوام پس بدانکه در گاه داشتند که بر بطن و طحال
و خار پشته و این عسر و کوزن در خانه هوام از آنجا بگریزند و اگر نظایر شوند یک بند بخی گفته اند
که مازند یک پوست پلنگ نرود و اگر رسیان را بقطران سیاه و خلطیت آلوده کنند و بر گردن و گاهی
گردانند هوام در نیاید و تخیر شاخهای درخت انار و بیج آن و تخیر فنجکشت و در جامه خواب نهادن آن
همین عمل کند و از چیزهای دیگر بگریزند و تخیر شمشیر کوبی بود و شلخ گوزن و موی آدمی و برنجاسف و گوگرد
و خردل اگر بر سکن مازند بگریزند و طرز و عقاب از تخیر بعقرب یا کبریت یا زرنج یا سم خر یا سبز
باروغن نماء و از باد و روج و تراب و برگ آن بگریزند و طرز و بر اغیت خنظل خرنوب و آب بچوشانند
و آن آب را در خانه بپزند و اگر بپزی را به پیه خار پشته آلوده کنند یکبار بر آنجا جمع شوند
مرد بوق و دود گا و با سرگین گاو و یا سیاه دانه یا چوب تار و یا برگ سرو و جوز آن و اگر روی را بر روغن
چرب کنند کمتر نرزد و ساندل و زنجبیر و ساج و گوگرد و شیر طر فاریوش بزر را اگر پوست باز کنند
یا دم بپزند یا خسی کنند باقی مویشان بگریزند و ساسم ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید
علاج لدغ و نمش حیات باید که اول بالای آنرا محکم بندند و به مجسمه بسیار و پیاپی بکنند و اگر مجسمه حاضر بود
کسی را گویند که گرسنه باشد و دندانهای او معیوب نبود که دهن را بشوید و چرب کند و بکند و آب من را
اندازد و بسیار بکند و در نمش جمله هوام اول این عمل باید کرد و اگر از جنس بارهای قوی باشند فی الحال
عصنور ابریزند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را بردارند تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را
بیشتر بشکافند و در بین زخم را کشاده گردانند و بعد از استحصاص و یکبار بسیار به مجسمه یا دهن ازین
ادویه را ضا و کنند زفت طب فرعیون جاوشیر قنیه و اگر اینها حاضر نبود سرگین کبوتر و فوونج و فاخته
چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و در آخر فاخته نهد و مقدار شربت

دوغ را بریزند و دوغ تازه داخل کنند و بعد از یک شب آن را بریزند و یکبار دیگر چنین بکنند پس باغ
 یا خشک کنند و باد و وزن آن حدس مقشدر بسیارند و قهرها سازند شربتی و دودانگ با یک گرم بپزند
 فوآن مذکور عمل کنند شخمه و دار السطران بکیرند سلطان نهری ماده علامت ماوگی آن آنست
 ال روزبان فرو برند از آن آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنرا ببینند از آنجا که شکر و نمک پاک
 بیند و بعد از آن با آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب
 خوری که در آن پخته باشد به نهند پس ده جزو ازین پنج جزو ازین پنج جزو غلطیا ناکه و کندر کو قه پخته
 و ز میخ و شام و دو رم با آب سر و بنوشند جالینوس گفته که هر کس ازین دار و بخورد از ترسیدن آب
 ن شود و گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند بعضی
 نکافت نمودند هلاک شدند و از استعمال دوائی بجالینوس در انواع تدبیرات و دیگر عقیده اعتقاد
 بر فرخ پیدا شود و تیر آنست که از موم و عقیقه شکر اجواف با ساند و بر آب کرده به بلع آن امر
 آیند یا مشربیه سازند سرتنگ و لوله در از در آن نشانند و سر و لوله در حلق نهند تا آب بجلوت فرو رود
 ب رانه بیند تدبیر و یا بس قرار از آن اولیست و اگر میسر نشود و تقویه بدن کنند و تعدیل مزاج
 رک فواکه و شراب و شور با از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است فواکه شیرین و طوبت مثل
 پیزه و زرد آلود و هندوانه و بر محففات و ترشها اقتصار نمایند و خانه بکا فور و سعد و صندل
 شنگ و عود و عنبر و بید و کد و سیب به و ام و دو و گلاب مطیب و قرشش گردانند تدبیر شرب
 سوم قی کردن با آب گرم است مگر روغن کنجد و زیت با طبع نزار الحیمه و مسکه و روغن گاو خوردن
 زین طعام بسیار نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فواکه و الا که سر مضرت آن کنند تریاقی که زهر را
 بیرون آرند از تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک و مثقال زیت
 سرشد شربتی یکدرم و بعضی گفته اند که خیر الدیک فی الحال قذرت سم کند و بعد از آنکه در قی استقصا
 ده باشد قدری شیر دهند و بعض قی فرمایند و اگر در زهر شکم ضری و المی ادراک کند حقه کنند و اگر معلوم
 رک که کدام زهر بوده با آنچه مخصوص آنست با آن معالجه کنند چنانچه در مطلوبات مذکور است پس زکاتها را فرا گیرند

حمله کنند و او را نکند و اگر او از کند گرفته آواز بود و مسکن جمله از وی بگیرند و اگر این رسد خشوع و تملق
 کنند بجز کت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بودن و قبل از استحکام
 بعضی از این علامات بود و بعضی نبود و بعضی یعنی گزیده شده کلب کلب را بعد از مفتی یا دو مفتی یا چهار
 و گاه بود که تا شش ماه بلکه یک سال در تاخیر افتد بحسب قلدت و کثرت طوبیت و قرب بعد از شش ماه از سودا ویت
 حالتی مثل مالینویلیا از دست داشتن تنهایی و دشمن و دشمن و دشمنی و ترسیدن از هر چه بیند و در حال
 از آن سکوته نمودن و از آب و طوباست تریدن یا آنرا نجس و پلید شمردن از این سبب از شرب آب
 باز ماندن و هر گاه که باغیر تبه رسد امید صحت اندکی ماند خامه اگر روی خوراد و آئینه نشناسد و سگی مخیل او
 گردد و هر گاه چنین باشد طبع از ساداتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سنگ کند و حریص بود و برگردن
 حروم و هر که بگذرد از این خیالات عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید
 و گاه بود که در بول مخصوص آشپز یا تخمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گرفته کلب است
 یا غیر آن پاره نازج ابر طوبی که از تخم او میلان میکند و اگر داند پیش سگی اندازند و اگر بخورد و سنگ
 دیوانه نبود یا قریبی مغز جو یک شب بزرخم بندد و در صبح پیش مرغ اندازند اگر بخورد یا نخورد و بوی دیوانه
 بود و علا جش موضع گرفته را کشاده گردانند و به محبه بیض بسیار فرمایند پس سیر کو فته به کرد و عن گفتند بیشتر
 ضما و نایب یا با جاشیر سیر که سوده و باز فته که اخته مخلوط کرده ضما و گفتند و یا سیر و پیاز و نمک را کوفته
 با خاکستر خوب رزخم کرده ضما و نایب و تا سه روز این تدبیرات مفید بود و اما بعد از سه روز کشاده گردانند
 و من جراحت فائده نبود لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندل نشود و هر گاه بیند که از اندال پیدا شد
 یا او به که ذکر شد ضما و نایب تا بکشاید و تدبیر یا بخوبیا و تنقیه سودا استعمال یابند و و ازاله را ریج
 و و ازاله سرطان بپزند و و ازاله را ریج فربه و بزرگ و سر را و یا با جاده کرده و انداخته کشتال عدس مقشر
 یکمشتال سفیل الطیب زعفران قنفل قنفل و اچینی از هر یک یکدانه گرم کوفته با آب برشته قرصها سازند
 و هر روز صبح و شام دو دانه آب نیکو نمیشند و اگر درمشان در وی پیدا شود و بطبع عدس و روغن بادام شیرین
 یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که و ازاله را ریج دهند و در حمام روند و از آن نشانند تا دوزن مل کند
 و از سر مانگا به ازند و غذا مرغ فربه و ماش داشته باشد و شراب کمند و اذن گفته اند نسخه دیگر
 و و ازاله را ریج بگیرند و و ازاله را ریج بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد و یک شبانه روز در روغن نمند

دوار الذرا ریج

رسالہ بحران

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ الحکیم الوہاب وفضل علی رسولہ محمد صاحب الحکمتہ وفضل الخطاب علی
آلہ الاطیاب اصحاب الجناب انا بعد یسکوبید بندہ مسکین محمد بدرالدین بن
خواجہ جمال الدین غفر اللہ لہ ووالدہ و احسن الیہما والیہ کہ این فوائد چندست سہمی بہ
مختصر البیان فی ضروریات البحران کہ از رسالہ مستغنی عن الاوصاف
در نظر اہل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو و کمن جان حکمت یونان سہمی
بعایت البیان فی ما یعلق بہ بحر ان تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد طبای جہان مجسود
امثال و اقراں یکتای زمانہ بوعلی سوزگار یگانہ عصر جالینوس و قاضی حضرت اوس ستادی حکیم
علی حسین عم فیضہ الی تعاقب الملوکین کہ دست شفافیش ہدست اعجازست
و تدبیر صائبش امراض لا دوار خانہ برانداز از روح علی عباس مجوسی را بحد نقش
ایمان کامل و در جنب مسیحائی را و دعوی ابی ہیل سیمی باطل حسب اصرار و استبداد
مروم دیدہ آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شہ رفیعین حاجی
محمد حسین عززہ اللہ تعالیٰ فی الدارین بہ کمال استعجال ناچیزید کردن

بحران که بعرق و ادرار ناقص باشد چه ماده رقیق من دفع میگردد و غلیظ باقی میماند
 و بحرانی که بقی یا اسهال یا رعاف بود تمام باشد قاعدی بحران را تقدم اعراض لازمست
 مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب تقدم شوند و اگر شب اتفاق
 شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسة علامات جدا گانه تقدم
 نشوند مثلاً علامات فی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و در فم معده
 و اختلاج آن و یاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب و یزین و علامت اسهال و در
 امعاء و ثقل بدن و تمدد شرا سیف بطرف السفلی و نفخ بطن و در پشت انصبغ بر ابرو
 و قراقرم و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض صغیر و قوی و صلب بودن
 و علامت رعاف ثقل سمع و وی یزین و اشتغال سر و اشک بناریق و سردی چشم
 و خارش بینی و ضربان رگهای سرد بودن مرض صفراوی یا دموی مخصوصاً
 و قتی که بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و
 عدم اسهال ماده بطرف دیگر و در بیست و آن بیشتر از دیگر فضول افتد علامت
 عرق افتخاخ بشیره رنگینی بول بر روز چهارم و غلظت آن بر روز هفتم موجب نبض
 متبایه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت بقوت دفع
 ماده نماید عین مقدم و در اوست و الا گاهی طبیعت ماذون را احتیاج به اعانت
 و طبع شود و در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف
 خود به اتصال آن نتواند و قاعدی بدانند که هر مرض را که آخر بمسلاست بود
 چهار مرتبه میباشند ابتدا ترید آنها انخطاط بحران در انخطاطی شود و بحران تمام
 در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مملکست آنچه در زمان تراید

در این کتاب بحران را در چهار مرتبه تقسیم کرده اند
 اول بحران که در روز اول اتفاق افتد
 دوم بحران که در روز دوم اتفاق افتد
 سوم بحران که در روز سوم اتفاق افتد
 چهارم بحران که در روز چهارم اتفاق افتد

